کشور شاهی افغانستان

و

ایالات متحده امریکا

کتابنامه:

نام : کشور شاهی افغانستان و ایالات متحده امریکا
نویسندگان : لیون و لیلا پاولادا
گزارنده به دری : استاد صفدر پنجشیری
ناشر : مرکز مطالعات استراتیژیک وزارت خارجه
ویراستار : عزیز آریانفر
آرایش : میلاد
چاپ : بنگاه انتشارات «میوند»
شمارگان : 1000 جلد
محل چاپ : کابل
سال چاپ : 2006

فهرست مندرجات

سخن ناشر

سخن گزارنده

پیشگفتار

تمهید

سپاسگزاری ها

یادداشت ها

مقدمه

فصل نخست: تماس های نخستین
بخش یکم

فصل دوم: تماس های نخستین
بخش دوم

فصل سوم: شناسایی دیپلوماتیک
بخش یکم

فصل چهارم، شناسایی دیپلوماتیک
بخش دوم

فصل پنجم: روابط دوران جنگ
منبع دوستی

فصل ششم پشتونستان
بخش یکم

فصل هفتم: پشتونستان
بخش دوم

فصل هشتم: کمک نظامی
بخش یکم

فصل نهم: کمک نظامی
بخش دوم

فصل دهم: توسعه اقتصادی

فصل یازدهم: روابط ایالات متحده و افغانستان

پس از جنگ جهانی دوم

پیوست یکم

پیوست دوم

پیوست سوم

پیوست چهارم

پیوست پنجم

پیوست ششم

پیوست هفتم

پیوست هشتم

پیوست نهم: مواد مربوط به افغانستان در آرشیف های ملی ایالات متحده

پیوست دهم: مقامات افغانی 1929 – 1978

پیوست یازدهم: نمایندگان ایالات متحده در افغانستان 1935 – 1979

مآخذ کتاب

سخن ناشر

مرکز مطالعات استراتیژیک وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی افغانستان افتخار دارد که کتاب گرانسنگ «کشور شاهی افغانستان و ایالات متحده امریکا» (1928- 1973) اثر لیون پاولادا و لیلا پاولادا – پژوهشگران برجسته امریکایی در مسایل افغانستان را که چند سال پیش به خامه استاد صفدر پنجشیری- استاد پیشین دانشگاه کابل در امریکا به زبان دری ترجمه و در پیشاور پاکستان به زیور چاپ آراسته شده بود، با بازنگری و بازآرایی جدی به اجازه استاد بزرگوار سر از نو چاپ و پخش نماید.

ناگفته پیداست که مطالعه پیگیرانه تاریخ دیپلوماسی نه تنها برای دیپلومات های جوان و دانشجویان رشته های حقوق و علوم سیاسی اهمیت چشمگیر دارد، بل نیز برای پژوهشگران تاریخ سیاسی و نیز برای سیاست سازی و سیاست گذاری ها به ویژه در عرصه سیاست خارجی از ارزش روز افزونی برخوردار است.

مرکز مطالعات استراتیژیک وزارت امور خارجه که در عرصه هایی چون بررسی پیگیرانه تاریخ سیاسی و دیپلوماسی کشور، بررسی و زمینه سازی برای سیاست های جاری و نیز انجام آنالیز های بایسته برای پیشگویی ها و پیش بینی های آینده و نیز زمینه سازی برای تدوین دکترین سیاست خارجی و نیز استراتیژی سیاست خارجی کشور دست اندر کار پژوهش های بنیادی، کاوش های علمی– اکادمیک و راه اندازی کار های روشنگرانه است، به دنبال چاپ کتاب های مهم دیگر در زمینه تاریخ دیپلوماسی، چاپ «کشور شاهی افغانستان و ایالات متحده» را گامی بلندی دراین راستا می پندارد و امیدوار است توانسته باشد رسالت خود را به درستی و شایستگی انجام داده باشد.

عزیز آریانفر
رییس مرکز مطالعات استراتیژیک
وزارت امور خارجه
کابل، زمستان 1384

سخن گزارنده

کتابی که ترجمه دری آن در دسترس تان قرار دارد، نزدیک دو سال پیش به دستم رسید. وقتی آن را خواندم و دیدم که گوشه هایی از تاریخ کشور ما را روشن ساخته است، با توجه به این که به خامه دوتن خارجی نگاشته شده است، به این باور که شاید حب و بغض آنان در ارائه رویدادهای گذشته میهن ما بسیار موثر نبوده باشد، در پی آن برآمدم تا آن را به زبان دری برگردانم تا نفع آن عام تر گردد و برای آن عده هم میهنان ما که به زبان انگلیسی آشنا نیستند و یا هستند، اما به اصل کتاب دسترسی ندارند، سودمند واقع گردد.

در آغاز، خاکه ترجمه دری آن را از آغاز تا انجام تهیه دیدم. سپس آقای صفا آن را ویرایش نمودند. آنگاه آقای مجددی آن را از لحاظ زبان انگلیسی خواندند و پیراستند. سر انجام، در پرتو سفارش های خردمندانه این دو استاد بزرگوار، کتاب را بار دیگر از آغاز تا پایان نوشتم. وقتی که این کار به پایان رسید، هر سه متن تهیه شده را جمله به جمله خواندیم که نتیجه آن همین متن حاضر است. در پایان، مطاف نوبت به رویا پنجشیری و شیرشاه پنجشیری- فرزندانم رسید که متن را با شکیبایی و دقت فراوان با کمپیوتر تایپ کردند.

کتاب دست داشته تا آن جا که مقدور بود، با رعایت امانتداری ترجمه شده است و حتا مآخذ هر فصل آن ترجمه گردیده است و چون این مآخذ تقریباً همه به زبان های خارجی است، بنا به لزوم دید آقای مجددی همه یکجا در پایان کتاب به همان زبان خارجی انتشار یافت تا کسانی که به این زبان های خارجی آشنایی دارند و در پی دستیابی اطلاعات بیشتر باشند، بتوانند به آسانی مطلوب خود را به دست آورند.

همچنان شایان یادآوری می دانم ارقامی که در متن ترجمه آمده است، ارقامی است که به مآخذ موضوعات مذکور در همان فصل به خصوص اشاره می نماید. نام های خارجی برای این که به تلفظ درست آن ها کمک شود، به لاتین نیز آورده شده است. نام های افغان هایی که در شکل دادن رخدادهای این دوره که کتاب از آن بحث می کند، نقشی داشته اند، آن گونه که در اصل انگلیسی ذکر شده، بدون کم و کاستی در ترجمه دری آورده شده است.

سر انجام، این نکته هم شایان یادآوری است که در مورد بعضی از اصطلاحات پس از ترجمه آن ها به زبان دری خود همان اصطلاح خواه به زبان انگلیسی بوده یا به زبان لاتین، آورده شده است.

و من الله التوفیق

ص. پنجشیری

28 جنوری 1999، ورجینیا

پیشگفتار

با خوشی بسیار و احساس نه کمتر از آن، اندیشه هایم را به بهانه نبشتن این دیباچه برای کتاب لیون پاولادا و لیلا پا ولادا: «کشور شاهی افغانستان و ایالات متحده» : (در سال های 1828 - 1973) به رشته نگارش در می آورم.

ارتباط من با خانواده پاولادا به زمانی برمی گردد که در چهارچوب برنامه های «پیسکور» و «فولبرایت» در اواخر دهه 1960 و اوایل دهه 1970 در افغانستان خدمت می نمودم. به راستی، بس هیجان آور بود که انسان در آن برهه جزیی از ساختار زندگانی روزمره در افغانستان می بود. تپ و تلاش برای شگوفایی آموزش و پرورش نه تنها در کابل، بل در جاهای دیگر نیز به چشم می خورد. کمک های امریکا و دیگر کشورهای غربی در اقتصاد افغانستان اصلاحاتی وارد کرده بود و کارکنان پیسکور (پیام آوران صلح) در سرتاسر کشور دیده می شدند.

در همین جا بود که برای دانشجویان جوان مطالعات افغانستان، این امتیاز فراهم گردید که با دانشمندان بزرگ امریکایی در زمینه افغانستان شناسی آمیزش کرده و در رشته اختصاصی خود با هم مشوره و تبادل افکار نمایند. این افراد در زمینه ثبت وقایع و تحلیل تاریخ و سیاست خارجی و اجتماعی افغانی، پیشتاز به شمار می رفتند. بصیرت این دانشمندان هیچ گونه شکی در اذهان آن ها در باره وضعیت حساس افغانستان برجا نگذاشت. شیفتگی و گرویدگی عمیق ایشان به افغانستان و مردم آن را، افغان ها و هم غیر افغان ها، خوب به خاطر دارند. لیون پاولادا در میان این افراد، بی گفتگو یکی از پیشتازان بود.

لیون پاولادا از کسانی بود که «مرکز مطالعات افغانستان» را در یونورستی نبراسکا در اوماها بنیاد گذاردند. او از پژوهندگان تیزهوشی بود که نیازمندی افغانستان را به داشتن پیوندهای آموزشی با یکی از موسسات ایالات متحده به درستی پیش بینی کرده بودند- جایی که بتواند در آن مورد توجه خاص قرار گیرد. لیون و لیلا از آن کسانی بودند که از من با اصرار و ابرام می خواستند به اوماها بروم تا ریاست مرکز مطالعات افغانستان را پس از مرک نا به هنگام بنیادگذار و نخستین مدیر آن - کرستیان جنگ به دوش گیرم.

یکی از راه های متعددی که لیون و لیلا، به پشتیبانی تزلزل ناپذیر ایشان از افغانستان ادامه دادند، تشویق همه جانبه مرکز مطالعات افغانستان و پویایی های آن بود. اهتمام و علاقمندی آنان تاثیر مهمی بر مرکز مطالعات افغانستان داشت، مرکزی که نقش خود را به عنوان یک مرکز پیشتاز برای پروژه های آکادمیک و انکشافی ایالات متحده برای افغانستان ثابت نمود.

این از سر تواضع و حقشناسی است که مرکز مطالعات افغانستان در به سر رساندن چاپ کتاب «کشور شاهی افغانستان و ایالات متحده»: از 1828 - 1973 نقشی ایفا می کند.

تامس ای. گوتییر
مدیر مرکز مطالعات افغانستان
رییس مطالعات و برنامه های بین المللی یونورستی نبراسکا در اوماها
مرکز طبی یونورستی نبراسکا
1995

تمهید

پس از آن که لیون بررسی احوال و اوضاع نوسازی یک جامعه قبیله یی را در سال 1973 به پایان رسانید و دستاوردهای پژوهش خود را در کتابی زیر نام «اصلاحات و اغتشاش در افغانستان از 1919 تا 1929» فراهم آورد، ما روی یک پروژه گسترده تر با هم کار نمودیم. قرار برآن بود که این پروژه بررسی تاریخی یی از کلیت روابط میان افغانستان و ایالات متحده که افزون بر حکومات، شامل مردمان دو کشور نیز گردد، باشد. لیون نویسنده اصلی بود و من در امر پژوهش و تحقیق متن به او یاری می رسانیدم و تدارک چاپ کتاب را می دیدم. دانش و بینش او به عنوان یک دیپلومات حرفه یی امریکایی که ترجیح می داد به عنوان یک کارشناس منطقه، در جهان رو به رشد کار کند، به اثرش تصویری بس راستین از تعامل ها و رویدادها، و شناخت عمیقی از پس منظر و تاریخ می داد.1

گرچه میزان توجهی که از سوی حکومت ما به امور افغان ها معطوف می گشت، در خلال ده ها سال نوسان هایی داشته است، اما چگونگی و کیفیت تعامل میان امریکاییان و افغان ها طوری که از تجارب گذشته می آموختند، روی هم رفته رو به بهبود می رفت. از این رو، ممکن بود فعالیت های سازمان هایی چون «آسیا فونديشن» Asia Foundaion و «امریکن فیلد سرویس» American Field Service (تبادله دانشجویان (ای اف اس AFS) و «انتشارات فرانکلین» و «کایر مدیکو» می شد، مورد توجه شایانی قرار گیرند و از تجارب دانشجویان افغان در ایالات متحده بهره گیری به عمل آید، چنان که در مورد روابط تجاری صورت گرفته بود.

لیون بحث و تحقیق خود را در چهارچوب مفهوم جامع و فراگیر بررسی احوال و اوضاع، براساس موضوعات مورد بحث ترتیب و تنظیم کرد. تجربه مستقیم کاری او با افغانستان در سال 1961 هنگامی که وی به سمت سفیر ایالات متحده عازم جمهوری توگودر غرب افریقا گردید 2 ، پایان یافت. از این رو، دهه اخیر دوره پادشاهی که در یادداشت های او کمتر مورد گفتگو قرار گرفته، دوره یی است که پیرامون آن بحث و تحقیق بیشتری ضروری بود. ما در این جا موضوعات روابط دیپلوماتیک، کمک نظامی و مساله پشتونستان را با بررسی کوتاهی از کمک های اقتصادی تقدیم می کنیم و این آمیزه یی است از یادداشت ها و خاطره های شخصی و تحقیقات علمی.

این کتاب به منظور بررسی چگونگی مناسبات ایالات متحده با یک کشور رو به رشد و همچنان درک درست و سوء درک که از برخورد فرهنگ های گوناگون به وجود می آید و از گذشته ها و سازش هایی که برای سهمگیری واقعاً سالم و سازنده ضروری است و روی هم رفته از بعضی مناسبات آقا مابانه و غالباً نامناسب در نظر گرفته شده بود. ما مشکلات کمک های انکشافی و روابط اقتصادی و فرهنگی و اعراف و شیوه های دیپلوماتیک را به گونه یی که در شرح تاریخی ما توضیح داده شده است، بررسی خواهیم کرد.

در نظر داشتیم که مسوده کامل را در سال 1979 به افغانستان ببریم تا بتوانیم در عمل دیدگاه های شمار زیادی افغانان را در برابر دیدگاه خود که بیشتر یک دیدگاه «امریکایی» بود، برای خود روشن نماییم و براساس انتقادات آنان و آن افغان هایی که در خارج از کشور به سر می برند، و نیز با به دست آوردن منابع جدید اطلاعات، موضوع را بسط و توسعه داده و بازنگاری کنیم. مقصود ما این بود که کتاب ما دیدگاه های افغان ها را در باره روابط و رخدادها در پهلوی دیدگاه های امریکاییان بازتاب دهد تا خوانندگان به حق بتوانند از تجربه گذشته سود برند و پند گیرند.

پس از کودتای ثور در اپریل 1979، بازداشت لوی دوپری و کشته شدن سفیر-آدولف دابس در فبروری 1979 هر امیدی برای این که بتوان شرح و تفسیر داستان را از زبان افغان ها به حد کافی ثبت کرد، از میان رفت. کار کردن روی پروژه های دیگر که به افغانستان ارتباط داشت، به ویژه پس از تهاجم شوروی، کتاب را در درجه دوم اهمیت قرار داد. در سال 1984 لیون نوشتن آن را از سر گرفت. او تقریباً یک سوم طرح مختصر ما را نوشته و یا دو باره نوشته بود که بر اثر مبتلا شدن به بیماری سرطان در جولای سال 1987 درگذشت 3 .

من، کتاب را با اندکی ویرایش تقدیم خوانندگان می کنم، تا اثر پیگیر و متجس او از میان نرود. امیدوارم این کتاب انگیزه یی باشد برای دیگران تا بررسی تعاملات و روابط پیچیده میان افغانستان و ایالات متحده را ادامه دهند. لیون آرزو داشت که کاش روزی تمامی سلسله تصورات ما به دست دیگران- آن هایی که به تفاهم راستین میان ملت ها به اندازه خودش اخلاص داشته باشند، تکمیل گردد.

لیلا پاولادا
سینت پنخست – منیسوتا
1995

سپاسگزاری ها

در پاراگراف اخیر از مقدمهء لیون که برای نسخه خطی اصلی او در دسامبر 1986 نگاشته شده بود، از مشاوران عمده ما سپاسگزاری شده است. مگر او هیچ یک از دوستان و همکاران افغانی را که در افغانستان هنوز زنده اند یا مرده و یا در خارج از کشور پراگنده شده اند، به نام یاد نکرده است. ولی ما از علاقمندی و سهمگیری ایشان در تفهیم و تنویر مان کاملاً مستشعر بودیم، و من هنوز متحسس مانده ام.

من، در سال های پس از مرگ او، از سوی دوستانی مضاف بر اینان در ایالات متحده تشویق و کمک شده ام. روث (ruth) و انتونی ارنولد هرچند سرگرم کارهای ظریف خودشان بودند، اما مسوده نهایی را خواندند و ویرایش نمودند و اصلاحاتی به منظور توضیح بیشتر و نیز پیشنهادهای سودمندی ارایه کردند.

نانسی (Nancy) و ریچارد نوول ساعت ها را در بهترسازی و پروف خوانی صرف کردند، و به من یاری دادند تا فصل های متن را متناسب و خوش ترکیب بسازم. ریچارد نوول فصل های ششم و هفتم و هشتم را در فصل های ششم و هفتم موجوده به توصیه آل ارنولد که یک اصلاح عمده به شمار می رفت، دوباره ترتیب و تنظیم کرد. او پسان ها تمامی نسخه را سر از نو تایپ نموده به برنامه کمپیوتر که از سوی مرکز مطالعات افغانستان به کار برده می شد، انتقال داد. به خاطر همکاری سخاوتمندانه وی از مهارت و وقتی که برای این کار صرف کرد، برای همیشه از او سپاسگزار خواهم بود. این یک هدیه شگرفی است که به رسم احترام، نثار لیون پاولادا گردیده.

داکتر روان فرهادی- نماینده کنونی افغانستان در سازمان ملل، در مورد پژوهش لیون در باره دوره امان الله (سال های 1967 – 1968) در کابل کمک نهایت مهم و ارزنده یی کرد و در طی سالیان چه در آنجا و چه در ایالات متحده شیفتگی اش را به پروژه بلندپروازانه ما، کماکان نگه داشت. او چندین ساعت را هنگامی که لیون در بستر بیماری بود، در بازنگری و مرور بر مواد مربوط به پشتونستان با ما صرف کرد. اما ملاحظات گسترده و مفصل وی پیش از آن که لیون بمیرد، جذب شده نتوانست.

داکتر نیک کامرانی- از یونورستی کالیفورنیای جنوبی، علاقمندی خود را به پروژه و تشویق آن از همان آغازش ادامه داد. به جا و بایسته بود تا مرکز مطالعات افغانستان که لیون در پی ریزی آن در سال 1972 کمک کرد، ناشر کتاب باشد.

تامس گوتییر- رییس مطالعات و برنامه های بین المللی و مدیر مرکز در یونورستی نبراسکا در اوماها از آغاز یک پشتیبان جدی و با حرارت بوده است.

سارا پیرتل (Sara Pirtle) از کارمندان همکار او که ناشر صادق ما است، در تفاصیل فنی جانفشانی های ارزنده یی کرده است، و در مراحل اخیر ما همه مدیون تاریخدان آینده - ماریا نو پانیلو (Mariano Panicello) هستیم که بر اثر مهارت های دقیق کمپیوتری او و درک عمیق وی از تاریخ، ثبت مآخذ و فهرست محتویات و ضمایم در یک وقت قیاسی فراهم آمد، چنانکه برای جون بایرهوف (Joan Byerhof) به خاطر خدمات شایسته و داوطلبانه اش، و برای " اندی ادواردز " (Andy Edwards) به خاطر شوق و دلبستگی واگیر او به هرکاری که از وی خواسته می شد، دینی به گردن داریم.

سرانجام، من از لندا داگیفورد (Linda Dageford) که این مجلد ما را بسیار صمیمانه و با شکیبایی چاپ کرده است، سپاسگزاریم.

لیلا پاولادا
سنت پنخست – منیسوتا
1995

یاد داشت ها

1) لیون در سال 1948 شامل خدمات خارجی Foreign Service ایالات متحده شد. پس از آن که او در سال 1964 بازنشسته شد، درجه دکترا را در رشته علوم سیاسی از یونورستی پرنستون به دست آورد. رساله علمی او به عنوان " اصلاحات و اغتشاش در افغانستان 1919 – 1929 : ناکامی امان الله شاه در نوسازی یک جامعه "قبیله یی" از سوی انتشارات یونورستی کارنل در سال 1973 چاپ گردید. او از سال 1971 تا سال 1976 به تدریس علوم سیاسی در یونورستی اریزونای شمالی اشتغال داشت. وی اعانه فولبرایت را برای تدریس در افغانستان در سال های 1967 – 68 و 1976 – 77 به دست آورده، در خلال این مدت مصاحبه های زیادی انجام داده و به بحث و تحقیق به پیمانه گسترده پرداخت. ما چندین ماه را در سال های 1976 و 978 ، صرف کار تحقیق در آرشیف های ملی ایالات متحده در واشنگتن دی . سی. کردیم.

2) در مارچ 1961 ، رییس جمهور کندی می خواست لیون پاولادا را به افغانستان بفرستد تا جانشین هنری بایرود Henry Byroade به عنوان سفیر در کابل گردد. زیرا بایرود را ترفیع می دادند و به تهران تبدیل می کردند. اما شاه روی دلایل شخصی این نامزدی را رد کرد. بنا برآن، بایرود در کابل ماند و پاولادا در عوض به غرب افریقا رفت.

3) برای طرح مختصر کتاب پیشنهادی، نگاه شود به پیوست (1).

مقدمه

دانشمندان جغرافیای سیاسی(جیوپولیتیک دان ها) برآن اند که جغرافیا سرنوشت است (یعنی موقعیت جغرافیایی یک کشور سرنوشت آن را تعیین می کند). اگر اصلاً دلیلی براین پنداشت وجود داشته باشد، این دلیل را افغانستان ارائه داده است. دست کم چهار هزار سال تهاجمات و مهاجرت های اجباری برای کسانی که معتقد به جبر تاریخی اند، دستآویز غیرمترقبه یی آماده کرده است. روی این معنا، تراژیدی یی که از وقت تهاجم شوروی در دسامبر 1979 دامنگیر افغانستان شده است، شاید از ازل مقدر بوده و حتا اگر کسی موافق با جبر تاریخی هم نباشد، با آن هم باید اذعان نماید که افغانستان در درازای سده ها یک شاهراه کشورگشایی برای ملل و امپراتوری ها در آسیای مرکزی بوده است1 .

هنگامی که ما به احاطه وسیع تحول تاریخی در این بخش از جهان نگاه می کنیم، و نقشی را که ایالات متحده بازی کرده، بررسی می نمایم، درک می کنیم که از چنان چشم انداز هزارساله، امریکا بازیگر کوچکی بیش نیست. سر فریدریک پولاک گفته است که " همبستگی تمام تاریخ به گونه یی است که هرکس بکوشد یک پارچه آن را حکایت کند، باید احساس نماید که جمله نخستین او یک شبکه یک پارچه بی درز را از هم پاره می کند " ما عمیقاً مستشعریم که در ارائه دادن تحلیلی از روابط میان افغانستان و ایالات متحده به طریقی باید جرات پیدا کنیم تا در این شبکه که هرلای آن با همه لاهای پیچیده و ظریف دیگر، به گونه ناگشودنی، در پرده پرنقش و نگار تاریخ افغانستان وصل شده است، رخنه نماییم.

...و ما با چه تاریخ عجیبی سر و کار داریم!

هیچکس شمار تهاجمات و فاتحانی را که پیش از ظهور دوره تاریخی از سرزمینی که اکنون افغانستان نامیده می شود،؛ گذر کرده اند، نمی داند، مگر حالا می دانیم که در مدت بین 2000 و 550 پیش از میلاد موج های بزرگی از قبایل آریایی از گذرگاه های کوهستانی افغانستان به داخل پاکستان و هند کنونی سرازیر شدند. از 550 تا 231 پیش از میلاد هخامنشی ها که فاتحان پارسی تبار بودند، بر سراسر آریانا که این سرزمین در آن روزگار شناخته می شد، حکومت می کردند. در 230 پیش از میلاد اسکندر کبیر هرچند صرف مانند یک پرنده مهاجر به این سرزمین آمد، مگر با آن هم کتیبه ها و اردوگاه های خود را در عقب خود به یادگار گذاشت. سلوسیدها که جانشینان یونانی نژاد اسکندر بودند، از 323 تا 250 پیش از میلاد در این سرزمین ها سکنی گزیدند. در جهت مخالف جریان این فتوحات، موریایی ها مذهب بودایی را از هند به داخل آسیای مرکزی انتشار دادند. بار دیگر، از شمال غرب، پارت ها که چادرنشینان سیتی فارسی مآب بودند، آمده و برآریانای باختری فرمانروایی کردند و این زمانی بود که عیسای مسیح در بیت لحم زاده شد. ساک ها که یک موج بزرگ دوم از مهاجمان سیتی بودند، در حوالی سال پنجم پس از میلاد به ظهور رسیدند و سلاح جدید خود را که عبارت از جنگ سواره

نظام بسیار متحرک بود، به این سرزمین معرفی کردند. در 75 پس از میلاد، کوشانی ها که موج سوم مهاجمان سیتی بودند، مذهب بودایی را استحکام بخشیدند و بر امپراتوری پهناوری که از مناسبات خود با روم می نازید، حکومت می نمودند. در 226 میلادی ساسانیان که یک سلاله پارسی از هخامنشی ها بودند، به روی صحنه آمدند و بر بخش بزرگی از آنچه که پسان ها[در سده نزدهم] ، به نام افغانستان یاد شد، تسلط یافتند.

سر از سده چهارم پس از میلاد، مردمان دیگری مخصوصاً هون ها و عرب ها و مغول ها و اروپاییان آغاز به حملات نمودند. یفتلی ها یا هون های سفید در 360 میلادی به این سرزمین رسیدند و کشور را ویران کردند و بعد از خود، دوره یی از تاریکی برجا گذاشتند. در 699 عرب ها آمده با خود اسلام را آوردند. ترک ها به ویژه اردوی غلامان غزنویان، برای به دست آوردن کنترل در سده های دهم و یازدهم با پادشاهان هندوشاهی رقابت داشتند. بعدها غوری ها در سده دوازدهم به دنبال آمدند. سپس در طی سده های سیزدهم و چهاردهم ویرانی های گسترده مغول ها به رهبری چنگیز خان صورت گرفت و پسانتر تسلط ترک ها در عهد تیمور لنگ در پایان سده چهاردهم بار دیگر برقرار گشت. در طول سده های شانزدهم و هفدهم بخش بزرگی از " افغانستان" میان امپراتوری "مغولی" هند و امپراتوری پارسی صفوی تقسیم شده بود. تهاجمات بزرگ اخیر پارسیان در سرتاسر سرزمین "افغانستان" به رهبری نادر افشار در سال های دهه 1730 صورت گرفت. یک قرن بعدتر، نوبت بریتانیایی ها که دو بار به افغانستان هجوم بردند، فرا رسید که هر دو بار شکست خوردند و سر انجام، روس ها که پیوسته از روزگار پتر کبیر در آسیای مرکزی پیشروی می کردند، به روز عید میلاد مسیح در سال 1979 با بیش از 80000 سپاهی، به افغانستان سرازیر شدند.

جای شگفتی نیست که مردم افغان با پیشینه تاریخی پرآشوب چندین قرنه خود، حوادث و رویدادها را در یک چوکات زمانی متفاوت از چوکات زمانی غرب نگاه می کنند. ممکن است نه سال اشغال روس برای ما یک مدت طولانی معلوم شود. اما بسیاری از افغان ها تصور می کردند و درست هم تصور می کردند که این جز یک فاصله کوتاهی بیش نبوده است. همین گونه، وقتی که ما آن نقشی را که امریکاییان در افغانستان بازی کرده اند، از نظر می گذرانیم، باید ملتفت باشیم که مدت اندکی بیشتر از یک سده و نیم را مورد بحث قرار می دهیم- از زمانی که نخستین امریکایی شناخته شده پا به سرزمین افغانستان گذاشت و همچنان ملتفت باید باشیم که امریکاییان تنها در نیم قرن اخیر تعامل شایان توجهی با افغانستان داشته اند.

اگرچه تماس میان افغانستان و ایالات متحده اساساً به سده بیستم محدود بود، ولی با آن هم این دوره یکی از مهمترین دوره ها در تاریخ افغانستان می باشد. در هنگام فرمانروایی امیر حبیب الله 1901 – 1919 ، شاه امان الله 1919 – 1929 ، نادرشاه 1929 – 1933، ظاهرشاه 1933 – 1973 و دوره جمهوری در افغانستان 1973 – 1978 ، بود که افغانستان از گوشه عزلت و انزوا در آسیای مرکزی بیرون آمد. در خلال همین وقت بود که این کشور از حمایت و سایه اختناق آور بریتانیای کبیر خارج شده و یک ممثل آزاد در جامعه ملل

گشت. چنین تحولی برای کشوری که وضع سوق الجیشی اش از نگاه جیوپولیتیک، آن را در معرض فشارهای خورد کننده امپراتوری های روس و بریتانیا قرار می داد (که در بازی بزرگ خود برای تسلط برآسیای مرکزی برای مدت یک و نیم قرن به بن بست رسیده بودند)، خالی از اشکال نبود. در آنجا آلمانی ها نیز در هردو جنگ جهانی تپ و تلاش می کردند تا از افغانستان همچون پایگاهی کار گیرند که از آن هند بریتانیایی را مورد تهدید قرار دهند. این فشارهای جدید در رقابت شدید جنگ سرد که از سوی شوروی و ایالات متحده دامن زده می شد، به حد توانفرسای خود رسید.

هنگامی که افغانستان براثر رویدادهای بین المللی خارج از کنترلش، موازنه خود را از دست می داد، در عین وقت صدمه مشقات یک نوسازی سریع و شتابزده را تحمل می کرد که به سبب انزوای عمدی طولانی جهت برکنار ماندن از فشارهای بیرونی، شدیداً برمشکلات آن در زمینه مناسبات خارجی اش می افزود.

دوره نسبتاً کوتاه تعامل میان ایالات متحده و افغانستان که این کتاب از آن بحث می کند، سهم کاملی از درامه و حتا گاهی از کمیدی داشته است. از نشانه های این دوره نیز نوعی از نقطه نامریی (Blind Spot) در چشم طراحان سیاست امریکا و هم در چشم عموم مردم آن، بوده است، وقتی که سخن از امور مربوط به افغان ها در میان می بود. آنان چیزی غریب و شاذ که با زندگی امریکایی در حقیقت ربطی ندارد، تخیل می کردند. زمانی که ما فعالیت های امریکایی را در افغانستان از نظر می گذرانیم، می بینیم که این احساس غیرحقیقی، احساس عدم توانایی بر ترکیز یا تحدید منافع امریکا در این سرزمین دور افتاده، موضوعی است که پیوسته رونما خواهد گردید و بر توضیح بسیاری از ناسازگاری های دیپلوماسی امریکایی در افغانستان یاری خواهد نمود.

ما این را نقطه نامریی افغان Afghan Blind Spot می نامیم و این مظاهر گوناگونی در روابط افغانستان- امریکا دارد که مظهر بسیار تازه و برجسته اش آن بود که ژان فرانسوا ریول (Jean Francois Revel) "تجاهل عارفانه" رسانه های گروهی امریکا و مردم آن در قبال کشتار عام مردم افغانستان که از سوی اتحاد شوروی پیوسته و پیهم انجام داده می شد، خواند. این فاجعه یی بود انسانی به پیمانه کشتار همگانی (Holocaust) که در گزارش های حقوق بشر سازمان ملل متحد و کمیته دیده بان هلسنگی و کمیته عفو بین المللی تماماً با اسناد و مدارک ذکر شده است. با این حال، وقتی که شش نفر در جنوب افریقا کشته شدند، رسانه های گروهی امریکایی برآشفتند و امریکاییان مظاهره کنان به خیابان ها ریختند. اما وقتی که هزاران بیگناه از باشندگان شهرها و روستاهای افغان با بمباران های فراگیر، ماین های بازیچه نما، مواد کیمیایی و حملات انتقامی به کلی نابود می شدند، کورکورانه تجاهل می نمودند. سال ها گذشت قبل از آن که تغییری در سیاست ایالات متحده رخ داد تا سر انجام جنگجویان راه آزادی را با جنگ افزارهای های پیشرفته که توان جنگی آنان را به گونه موثر بالا برد، مجهز ساخت.

در چهار دهه گذشته، دیپلومات های امریکایی وظیفه شناس پیوسته کوشیده اند تا در نزد طراحان سیاست در واشنگتن یک احساس فوریت را در برابر مشکلات افغان ها بیدار کنند و به آنان اهمیت سوق الجیشی افغانستان را از لحاظ اراضی در جنوب آسیا و شرق میانه خاطرنشان نمایند، اما به دلیل نامعلومی این نقطه نامریی افغان همواره موجود بوده، شاید نه به طور صریح و روشن بلکه همیشه به عنوان یک عایق نهانی در راه اتخاذ تدبیرهای موثر و به موقع، وجود داشته است. وقتی کارشناسان استراتیژیک امریکایی در زمینه سیاسی و نظامی مشکلات دفاع از منطقه و جلوگیری از گستره جویی شوروی را با جدیت مورد بررسی قرار می دادند، از افغانستان به گونه مرموزی اغماض می کردند یا قصداً نادیده می گرفتند.

تنها هنگامی که روس ها ناگهانی به افغانستان هجوم بردند، امریکاییان علی الفور به مفاهیم ضمنی حرکت آنان پی بردند. مقامات بلند پایه امریکایی از رییس جمهور کارتر گرفته به پایین، با درک این نکته که تسلط بر گذرگاه سوق الجیشی افغانستان، نیروی نظامی و توانایی تخریبی شوروی را تا حد زیادی افزایش داده است، ناگهان تکان خوردند. توازن سوق الجیشی آسیا و شرق میانه ناگاه به سود اتحاد شوروی برهم خورد. چین بیش از پیش محاصره و ایران و پاکستان از پهلو تطویق شدند.

فشار مستقیم نظامی و تخریبی بر منطقه خلیج فارس که از لحاظ سیاسی آسیب پذیر بود، احتمال قوی پیدا کرد که هرکس به آسانی می توانست آن را درک کند. این پیشامد نتایج شوم جهانشمولی را نیز در بر داشت. نیروهای شوروی که پنجصد میل نزدیکتر به تنگه هرمز پرتاب شدند، اینک در فاصله یی اخذ موقع کرده بودند که می توانستند منابع سرشار و گسترده خلیج را مورد تهاجم قرار دهند. اگر اتحاد شوروی می توانست آن نقطه را کنترل کند، می توانست اروپا و جاپان را به انقیاد و تسلیم تهدید نماید. افغانستان که از سوی ایالات متحده مدت درازی چون مهره «پیاده» کم اهمیتی در تخته شطرنج آسیای مرکزی، نادیده گرفته شده بود، ناگهان مهره مهمی گردیده که مهره «شاه» امریکایی را «کش» داد.

واکنش رسمی امریکا- چنانکه قابل پیشگویی بود- واکنشی بود حاکی از دستپاچگی: از سوی رییس جمهور تحریم های بازرگانی اعلام گردید، شرکت در بازی های المپیک ملغی قرار داده شد. نیروهای واکنش سریع تنظیم گردید. برنامه کمک های نظامی بزرگ برای پاکستان با شتاب تصویب شد و مساعدت پنهانی برای قوای مقاومت افغانی تجویز گردید.
چرا مقامات امریکایی این قدر غافلگیر شدند؟ وضع در افغانستان از سال ها به سوی چنان سرانجامی در تحول بود. پس تکان و دستپاچگی و سراسیمگی برای چه؟ پاسخ پرسش همانا نقطه نامریی افغان است. از وقتی که شوروی ها بار نخست آغاز به رخنه در افغانستان نمودند، کسی از رهبران بلند پایه سیاسی آنچه را که در ظرف سی سال گذشته در این کشور می گذشت، جدی نگرفته بود. همه این ها از سوی سفارت امریکا در کابل گزارش داده شده بود. مامورین موظف در وزارت خارجه، از خطر کاملاً آگاه بودند و در بسا

مواقع کوشیده بودند تا به رییسان خود هشدار دهند، اما همه این تلاش ها دردی را دوا نکرد.

چگونه می توان این نقطه نامریی را شرح داد؟ اطلاعات در مورد افغانستان تا حد چشمگیری مدت ها ناقص و گنگ بود. روزنامه نگاران و دیگر نویسندگانی که با افغانستان سروکار داشتند، برای سال های زیاد در وارونه جلوه دادن حقایق کمترین خویشتن داری یا تردیدی از خود نشان نمی دادند. از این رو، بایسته است بسیاری از کتاب ها و مقالاتی که در باره افغانستان نگاشته شده است و بس شگفتی بر انگیز و نارسا اند، و شمار دیگری از آثار واقعه نگاران غربی را بی گفتگو در کتابخانه ها زیر عناوین اساطیر یا حکایت های وحشت انگیز یا "افسانه های مادر قاز" دسته بندی و تصنیف نمود. این احساس عدم واقعیت بینی با گذشت زمان در شعور امریکایی نفوذ نموده و در مورد کسانی که سیاست خارجی را سر و صورت می دادند ملکات تحلیلی ایشان را به کردار بعضی از داوری های اوهام برانگیز تخدیر کرده بود.

در این کتاب، ما تلاش خواهیم ورزید تا برخی از این اساطیر را از هم بپاشانیم و یادداشت ها را به مبنای قراین محکم و استوار ترتیب و تنظیم کنیم. در جریان بحث و تحقیق که مدت بیشتر از سی سال را در برگرفت، ما اسناد و مدارک دست دوم را به دقت مورد بازرسی قرار داده ایم. اما در گام نخست و به گونه عمده بر مدارک زیر استناد کرده ایم:

آ- وثایق آرشیفی که در گذشته سری بوده اند.

ب- مصاحبه ها و مکاتبات شخصی، هم با افغانان و هم با امریکاییانی که در رویدادها سهیم بوده اند.

پ- آزمون های شخصی و حرفه یی به عنوان کارمندان سفارت و به عنوان پژوهشگران برخوردار از فیلوشپ فولبرایت، در طی سه مسافرت به افغانستان در بین سال های 1935 و 1977 که هرکدام از دیگری ده سال فاصله داشت.

ت- ماموریتی در وزارت خارجه از سال 1957 تا سال 1961 با مسوولیت مستقیم در امور افغانستان،

ث- مواد مندرجه در دفتر یادداشت های شخصی که طی این همه سال ها حفظ شده است.

ما به خاطر مساعدت برای تهیه این کتاب، دین هایی بر ذمه داریم که باید آن ها را بر شمرد. برنامه فولبرایت این فرصت را برای ما فراهم ساخت که چندین سال را صرف پژوهش در افغانستان بنماییم. کارنیلیوس وان اچ. انگرت- نخستین وزیر مختار امریکا در افغانستان که به عمر نود و شش سالگی در سال 1986 درگذشت، حاضر شد که ساعت ها با ما مصاحبه های گرانبهایی انجام دهد و به ما اطلاعاتی داد که در آرشیف ها بویی از آن ها نبود. تامس ای. گوتییر و داکتر جون ال. سمرز Dr. Jon L. Summers که ریاست کمیسیون آموزش و پرورش افغان - امریکا را در کابل به دوش داشتند، و اخیرالذکر در خلال سفر دوم ما در چهارچوب برنامه فولبرایت بدانجا، رییس این کمیسیون بود به ما مشورت های گرانبهایی دادند. داکتر لویی دوپری و همسرش که نمایندگان کارکنان ساحه از یونورستی های امریکایی در کابل بودند، و از سرشناس ترین دانشمندان امریکایی در مورد افغانستان به شمار می رفتند،

ما را با بسیاری از منابع با ارزش افغانی آشنا ساخته و به بحث و تحقیق و نوشتن تشویق کردند. ما برای نانسی هاج دوپری که برگ های دستنویس را خوانده و از تبصره ها و پیشنهادهای خویش ما را بهره مند گردانیده است، دین خاصی به عهده داریم. ترانزیشن فونديشن " The Transition Foundaion " که مربوط به فلاگ ستاف " Flag Staff " در اریزونا است، کمک مالی مطلوبی را فراهم کرد که سفر پاکستان، بحث و تحقیق در آرشیف های ملی ایالات متحده و تسهیلات برای مصاحبه ها را ممکن ساخت. پروفیسور نیک کامرانی- دانشمند افغانی در رشته اقتصاد توسعه، سطح بینش ما را در مسایل اقتصادی بالا برده و دست نویس کتاب را از دیدگاه یک افغانی خواند. پروفیسور تامس هموند " Thomas Hommond " وثایق سری یی را که از وزارت خارجه بر پایه لایحه آزادی به دست آورده بود، از سر مهر به دسترس ما گذاشت. بسیاری از دیگران نیز در جریان سیر بحث و تحقیق به ما یاری دادند و ما از هریک، مراتب سپاسگزاری خود را ابراز می نماییم 2 .

فصل نخست

تماس

های نخستین

بخش یکم

سرزمین اسرار آمیز

در دورنمای طولانی، تماس افغان ها با بیگانگان، دوره روابط با امریکاییان بسیار کوتاه و ناچیز است. بدبختانه، تجارب نخستین میان افغان ها و امریکاییان منجر به یک سلسله سوء ادراکات و سوء تصورات گردید که فضا و زمینه روابط را متاثر ساخت. *امریکاییان گرایش به سوء ادراک در باره افغانستان داشتند و افغان ها به سوء تصور در باره امریکا*. این سوء تفاهمات به پیچیدگی های بین المللی انجامید. مانند به تعویق افتادن شناخت رسمی دیپلوماتیک افغانستان از سوی امریکا برای مدت دراز و ایجاد موانع

در راه روابط عادی بازرگانی. سرانجام، این پیشآمدها از موثریت دیپلوماسی امریکا در افغانستان به شدت می کاست.

سوء ادراک و سوء تصور پدیده های روانی گوناگونی اند: سوء ادراک آن است که آدم از ملاحظه یک حقیقت آفاقی به طور درست و صحیح عاجز بماند. برای مثال، کسی اسبی را ببیند، اما خیال کند که نر گاو است. سوء تصور هنگامی رخ می دهد که کسی یک حقیقت آفاقی را به دقت ببیند، اما از سرشت راستین آن تعبیر نادرست نماید. برای مثال، کسی یک اسب را می بیند که در واقع هم اسب می باشد و لیکن گمان می برد که یک اسب رام و اهلی است، در حالی که در واقع یک اسب سرکش و وحشی است.

اسناد و مدارک مربوط به نخستین تماس ها میان افغان ها و امریکاییان نه کافی است و نه زیاد. افغان هایی که از ایالات متحده بازدید کردند، گرچه بیشتر زیر تاثیر موفقیت های تکنولوژی و ثروت کشور رفتند، با این هم، برای تنویر عمومی چیزهای زیادی به رشته تحریر در نیاوردند. انتباهات و سرگذشت ایشان را باید از منابع دیگری به دست آورد، چون گزارش های روزنامه ها یا مکاتبه های خصوصی یا مصاحبه های شخصی. امریکاییانی که به افغانستان مسافرت کردند، متمایل بودند صریح تر و واضح تر باشند. برخی از ایشان مقاله هایی برای روزنامه ها یا مجله ها نوشتند و حتا گاهگاهی در مناسبت های مختلف کتاب هایی تالیف نمودند.

در این معاوضه ها و رد و بدل ها، یک نوع عدم تناسب ذاتی مشهود بود. افغان ها انتباهات خود را از امریکا در خلوت و بیشتر با کلمات تحسین آمیز بیان می کردند. امریکاییان دیدگی های خود را بیشتر برای عموم ثبت کرده و گرایش به این داشتند که مایحتاج بازار امریکایی را تهیه ببینند- بازاری که افغانستان را چونان یک کشور اسرارآمیز همانند تبت می شناخت. امریکاییان برغرابت و شذوذ و شورانگیزی و انحراف تاکید می گذاردند. این امر موجب تقویت سوء ادراکات عامه مردم در امریکا گردید و سرانجام رای امریکایی را حتا در بالا ترین سطوح رسمی، زیر تاثیر قرار داد. امریکاییان، افغانستان را به اشتباه چونان یک سرزمین دور افتاده که در آن به قول"کپلنگ" قبایل وحشی و ددمنش بود و باش داشتند که افراد آن قانون شکنان، متعصبان مذهبی متنفر از بیگانگان بودند، می پنداشتند. در حالی که شاید شمه یی از حقیقت در این ادراک ها بوده باشد. اما افغانستان را به عنوان چیزی معرفی کردند که اگر این کشور به عنوان کل در نظر گرفته می شد، آنچنان نبود. با یکی دو استثنای قابل ملاحظه که ما پسان تر بر خواهیم شمرد، در این نوشته ها امریکایی متقدم ستایش اندکی از تاریخ تمدن های خیلی پالوده که فرهنگ افغانی را شکل داده بود، به عمل آمده است. صفای ادبیات اسلامی و فن شاعری و هنر معماری و الهیات از بی خبری به دیده اعتبار نگریسته نشده. ارزش های همبستگی خانوادگی، مهمان نوازی، فروتنی، دوستی و وفاداری که نشانه های ممیز جامعه افغانی است، نادیده گرفته شده.

از سوی دیگر، افغان ها سرشت حقیقی امریکا را درست تصور نکردند. آن ها امریکا را به درستی کشوری دیدند نیرومند، دلسوز، سخاوتمند و پیشرفته با

مسوولیت های سنگین جهانی. اما تاریخ طولانی انزوا و عزلت آن را کمتر ارزیابی کردند و پیچیدگی های روند تصمیمگیری در سیاست خارجی امریکا را درست نفهمیدند. چون بریتانیا همواره اهمیت افغانستان را به عنوان مدخل فوق العاده سوق الجیشی در آسیا و شرق میانه می پنداشت، افغان ها روشن بود که فرض کردند که امریکا نیز آن را با همان چشم دیده است. به همین دلیل بود که غالباً گام های آهسته یی را که امریکا در پاسخ به پیشنهادهای استمزاجی افغان ها، برای شناسایی رسمی و دادن کمک برداشت، به عنوان یک حرکت سرد عمدی یا حتا عداوات نهانی تفسیر نمودند.

در خلال این مدت، از تماس های نخستین میان افغان ها و امریکاییان یعنی در بین سال های 1920 و 1950 ، امریکا راه خود را به سوی یک رابطه جدید با بخش هایی از جهان و کشورهای نو که در گذشته با آن ها تنها از طریق قدرت های استعماری اروپایی برخورد کرده بود، به آهستگی کورمالی می پیمود. برای امریکاییان که با جهانی تازه روبرو گردیده و ناگزیرشدند تا با فرهنگ های بیگانه که شباهت کمی به اصول و جذور تمدن امریکایی می رساند، مستقیماً در تماس آیند، کاملاً طبیعی بود که در بیشتر اوقات بلغزند و بی اطلاع و بی سلیقه معلوم شوند. برای مثال، در طی عین همین مدت، آثاری که در دسترس عموم مردم امریکا در باره هند قرار داشت، بیشتر در باره بینوایان، مارگیران، گدایان و مهاراجا هایی که ثروت های افسانوی داشتند، سخن می زد، اما دانشمندان امریکایی جدی به زودی تجسس و نوشتن در باره هند را آغاز کردند. تلاقی و برخورد تماس های شخصی به حدی تسریع گردید که برداشت های نادرست امریکایی نخستین نسبت به هند آغاز به اصلاح شدن کرد. این عوامل که خود خویشتن را می پیراید، بدبختانه در مورد افغانستان که بیشترَ برای همه امریکاییان همواره یک سرزمین مرموز بود و حس کنجکاوی ایشان را کم انگیزه می کرد، به ظهور نرسید. به گونه یی که در مقدمه یادآوری گردید، افغانستان در نقطه نامریی افغان- جایی که تصاویر تیره و خیره معلوم می شود، تا درجه زیادی نامریی باقی ماند (و هنوز هم تا اندازه بسیار چنین باقی مانده است).

نخستین دیدار ثبت شده یک شهروند امریکا از افغانستان، دیدار یک سرباز جالب و اجیر است، به نام جوزیا هارلان(Josiah Harlan) که به گفتهء خودش جراح و جنرال بود. او برای ما گزارش ارزنده یی از ماجراجویی های خود به یادگار گذاشته که شاید نخستین کتابی باشد که یک نفر امریکایی در باره افغانستان نگاشته است. هارلان اندکی پس از فارغ شدن از وست پوینت " West Point " به ارتش کمپنی هند شرقی- هنگامی که سرگرم جنگ برما – انگلیس سال 1820 بود، پیوست. او چنان وانمود می کرد که یکتن جراح است، گرچه یگانه ادعای وی به داشتن دانش طبی بر این حقیقت بنا شده بود که برادرش یک نفر طبیب بود. با آن هم او حتماً باید وظایف طبی خود را به نحو درست انجام داده باشد. زیرا در پایان جنگ، از وظیفه اش محترمانه مرخص گردید. وی بعدها عازم هند گردید- جایی که موفق شد کاری به عنوان مشاور نظامی شاه شجاع- امیر مخلوع افغانستان پیدا کند. شاه شجاع در آن زمان تحت حمایت بریتانیایی ها در هند به سر می برد. هارلان در سال 1828 در حالی که به عنوان گماشته مخفی شاه شجاع کار می کرد، در جامه یک درویش برای

بار نخست از کابل دیدن نمود. او به هنگام بازگشت به هند، وفاداری خود را به سود رنجیت سنگ -حکمروای سیک پنجاب، تغییر داد.

هارلان در حالی که سمتِ فرماندهی گروهی از سربازان رنجیت سنگ را در یک جنگ در برابر دوست محمد امیر - افغانستان داشت، برای گفتگو در باره متارکه با سلطان محمد خان فرستاده شد. سلطان محمد [مشهور به سلطان محمد خان طلایی] - برادر اندر دوست محمد خان و به اصطلاح یکی از سرداران پیشاور (از نیاکان مستقیم ظاهر خان و محمد داوود خان) است. هارلان به جای متارکه موفق گردید که سلطان محمد را با وعده های پول و برانگیختن این بدگمانی که دوست محمد می خواهد پیشاور را برای خودش تصرف نماید، به جانبداری از رنجیت سنگ کشانید. گریز سلطان محمد با ده هزار تن از اتباعش به سوی دشمن، دوست محمد را در وفاداری سربازان باقیمانده اش مشکوک ساخت و بنا برآن، میدان را به رنجیت سنگ واگذار کرده، عقب نشینی نمود. این رویداد توسط چارلز میسن " Charles Masson" که از اعتماد دوست محمد در آن هنگام برخوردار بود، کمابیش تایید شده است. هارلان بعد از این، به زودی بار دیگر تغییر جهت داده و به عنوان مشاور نظامی و یاور به دوست محمد پیوست. او ادعا کرد که نخستین واحدهای توپچی افغانی را آرایش داده است و همچنان مدعی شد که سپاه دوست محمد را در شکست دادن سیک ها در نبرد جمرود فرماندهی می کرد و پسان تر یک لشکرکشی افغانی را به سمت شمال در برابر شاهزاده کندز رهبری کرد که در آن با لشکری کامل به شمول یک قطار از توپخانه سنگین، از گذرگاه کوهی بزرگ هندوکش عبور کرد. او در باره این لشکرکشی (1838) نگاشت:
من بر فراز کوه قفقاز هندی ایستادم و در آن جا بر فراز کوهستان یخبندان، پرچم کشورم را با شلیک بیست و شش توپ که به رسم احترام آتش گردید، در برابر نسیم باز کردم. بر مرتفع ترین گذرگاه یخبسته به نام "خارزار" که 12,500 فت از تراز دریا بلند بود، پرچم ستاره نشان، برای نخستین بار در تاریخ بر چکادهای پوشیده از یخ و صخره های برهنه و ناهموار منطقه بایری که می شود آن را "گوشه تنهایی آرام ابدیت" خواند، با شکوه و زیبایی به اهتزاز درآمد 3 .

در همین لشکرکشی، هارلان ادعا کرد که شماری از سران هزاره را شکست داده بود و به همین خاطر به او لقب "شاهزاده غوری" داده شده بود. چنین بر می آید که نخستین بازدیدکننده امریکایی از افغانستان، بی گمان زیر بار شکسته نفسی نرفته بود. اسناد و مدارک آن دوره ادعاهای هارلان را در خصوص نقش مهمی که ادعا می کرد، در سلسله مراتب نظامی دوست محمد بازی کرده بود، کاملاً تایید نمی کند. اما ادعایش مبنی بر این که او نخستین امریکایی در افغانستان بوده است، احتمالاً درست است.

هارلان تنها پیش از آن که بریتانیایی ها، افغانستان را مورد تعرض قرار دهند و دوست محمد را در جنگ نخست افغان – انگلیس خلع کنند، در سال 1841 به فیلادلفیا بازگشت. او جفرسن دیوس Jefferson Davis را که در آن وقت وزیر جنگ بود، قانع ساخت تا شماری اشتر از آسیا وارد کرده شود تا از سوی ارتش در بیابان های باختری امریکا مورد استفاده قرار گیرند. این آزمون در

سال 1805 در محل تطبیق گذارده شد. اما ناموفق ثابت گردید. اشتران را تحویل واحدهای سواره نظام دادند. اما اسب ها و اشتران با هم آمیزش نمی کردند. سرانجام، اشتران در بیابان رها و به حال خود گذارده شدند تا وحشی گردند. شماری از آن ها هنوز هم گاهگاه در اریزونا- جایی که از آنان چونان یک «موزیم اشتر» نگهداری می کنند، به چشم می خورند. هارلان چنین می پنداشت که ارتش در نیاوردن ساربانان بومی همراه این چارپایان دچار اشتباه جدی شده بود 4 .

در جریان جنگ داخلی امریکا، هارلان فوجی برای ارتش اتحاد تشکیل داد که به نام سواره نظام سبک هارلان یاد می شد. به او رتبهء کلنلی دادند که آن را پایین تر از رتبه بلندش در اردوی افغانستان می دانست. فوج وی در ارتش پوتامک (Potomac) شرافتمندانه خدمت کرد. در سال 1862 هارلان نسبت معاذیر صحی به بازنشستگی اجباری سوق داده شد. پس از جنگ، او قسمت زیاد وقت خود را برای پروژه یی اختصاص داد که منظور از آن رهبری یک هیات اعزامی به افغانستان بود تا درختان میوه دار و دیگر نباتات را برای غرس در امریکا جمع کند. وی متیقن بود که انگور افغانی نشو و نمای خوبی خواهد کرد. نامبرده مقاله علمی یی در باره این موضوع نوشت: «در باره میوه های کابل و پیرامون آن با توصیه یی مبنی بر ترویج تاک انگور در اقلیم مرکزی ایالات متحده 5 ».

هارلان سرانجام به سان فرانسسیکو رفت و به پیشه نخستین خود که طبابت بود، بازگشت نمود و در کالیفورنیا تا دم مرگ در سال 1871 به طبابت اشتغال داشت. گزارش اغراق آمیز و تا اندازه یی خودبینانه هارلان از توطئه ها، خیانت ها، آدم کشی ها، زهردادن ها، آشوب ها و جنگ های دایمی در افغانستان نمونه یی برای نوشته های امریکایی از این دست شد که منتج به دیدگاه مغشوش امریکایی در خصوص افغانستان گردید.

شماری حدس می زدند که چارلز میسن -گماشته بریتانیایی که تقریباً همزمان با هارلان در کابل زندگی می کرد، نیز یک امریکایی بود و این احساس ظاهراً از اظهارات خود چارلز میسن Charles Masson مبنی بر این که او امریکایی بود، برخاسته است. اما پژوهش های علمی پیرامون زندگانی میسن که منتها یک شخص نامعلوم و مجهول الهویه است، آشکارا نشان می دهد که وی در حقیقت یک سرباز گریزی از ارتش کمپنی هند شرقی بود و با این ا دعا که او یک امریکایی می باشد، می خواست هویت راستین خود را پنهان کند 6 .

تذکر دیگری از حضور یک امریکایی در افغانستان، در یک اشاره ضمنی از سوی دو نفر مسافر بریتانیایی به نام های ارنست Earnest و ا. تورنتون Arrie Thornton آمده است. در کتابی که در سال 1910 نگاشته شده، ایشان بانو نخستنی Mrs. Olney نامی را یک «بانوی ساخورده امریکایی» توصیف می کنند که در یک کاروان در ماه جون 1906 از کابل تا پیشاور با ایشان همراه بود 7 . در این کاروان، آن ها همه بر یابوها سوار بودند و در ساعت دو تا سه سپیده دم از خواب بر می خاستند و در حوالی ساعت هشت بامداد توقف می

کردند. در این کاروان که ده روز در راه گذرانید، دو صد نفر بود. این "بانو نخستنی" مرموز نخستین کسی بود از یک تعداد مسافران امریکایی ناشناس که از سوی مسافران دیگر یا باشندگان افغانستان گاهگاهی به گونه غیرمستقیم بدان ها اشاره شده است.

آوازه هایی هنوز هست مبنی بر آن که شماری از مبلغان مذهبی امریکایی در فاصله های زمانی معین، پنهانی وارد افغانستان شده بودند تا واکنش تازه کیشان احتمالی را بیازمایند. به مبلغان مسیحی تا امروز هرگز اجازه داده نشده که در افغانستان فعالیت کنند. هرچند، روشن است که عده یی به بهانه های گوناگون داخل کشور شده و در برگرداندن افغان ها به آیین مسیح کوشش ها نموده بودند.

یک گزارش از حضور نخستین مبلغ امریکایی در افغانستان در نامه مورخ 23 اگوست 1930 از وزیران مختاری امریکا در تهران گنجانیده شده است 8 . در این نامه، وزیر مختار امریکا - چارلز هارت Charles Hart از گفت و شنودی با مبلغ امریکایی، دیوایت ام. دونالدسن Dwight M.Donaldson از مشهد گزارش می دهد که وی در پی ویزای افغانی می گشت تا با یک هیات طبی وارد هرات شود و از هارت می خواست که در به دست آوردن آن به وی یاری دهد. وقتی که هارت اعتراض کرد که حتا هیات های طبی در افغانستان در خطر خواهند بود، دونالدسن به وی اطمینان داد که در آن جا هیچ خطری نخواهد بود. زیرا «یکی از پرحرارت ترین دوستانی که ما در آنجا داریم- ده ملای هرات است که به دست یکی از داکتر های ما در دیداری که از هرات در سال 1923 داشتیم، 9 معالجه شد» و در دهه 1950 و پس از آن، شماری از مبلغان پنهانی موفق شدند تا اجازه ورود به افغانستان را به عنوان مستخدمان پروژه های مختلف امدادی از سوی سازمان های خصوصی یا موسسات دولتی ایالات متحده به دست آرند و تا حدی تشنج در روابط افغانستان با امریکا را سبب شدند.

کرستی ویلسن Christy Wilson یکی از این مبلغان سری بود. او به عنوان یک آموزگار وارد افغانستان شد و سالیان سال در لیسه حبیبیه درس داد- جایی که مربی قابل اعتمادی برای جوانان افغان شد که پسانتر در زندگانی ملی به مقام های برجسته رسیدند. او پس از آن که درس دادن را ترک گفت، هنوز در افغانستان می زیست. به گونه غیررسمی به وی اجازه داده شده بود که در رفع نیازمندی های مذهبی جامعه امریکایی رو به افزایش، عملاً کمک نماید. در این تپ و تلاش، او در سایه نفوذ و رسوخ شاگردان پیشینش حمایت می شد. با آن که آن ها این بدگمانی را داشتند که وی می کوشد تا برخی از افغان های مسلمان را به دین نصرانی برگرداند. سر انجام، هنگامی که کلیسایی که او با میل و صلیب بنا نموده بود، محافظه کاران مذهبی را به خشم آورد. حکومت افغانستان ناگزیر گردید آن را با بلدوزر ویران کند. او نومید شده وکشور را در اوایل دهه 1970 ترک گفت 10 .

از سال 1911 در باره کار فنی یی که از سوی یک تن امریکایی در افغانستان انجام داده شد، مدارک قویی داریم. در آن سال، مهندسی به نام ای. سی. جیوت (A.C.Jewett) از سوی یک کمپنی بریتانیایی استخدام گردید که بر پایه

قرارداد با امیر حبیب الله می بایست یک دستگاه تولید برق در جبل السراج اعمار کند، تا جریان برق را به کاخ امیر و دیگر ساختمان های شاهی در کابل تامین نماید. مدارک مربوط به اقامت هفت ساله جیوت در افغانستان، از یادداشت های روزانه و نامه هایش، توسط دختر برادرش - مارجوری جیوت بل Marjorie Jewett Bell گردآوری شده است11 . جیوت آنچه را که نسل های بعدی امدادکنندگان دریافتند، به زودی دریافت – و آن این که کمک به افغان ها کار آسانی نیست. ماموریت جیوت که اصلاً برای دو سال بود، هفت سال به درازا کشید و این درحالی بود که پیش از آن که بتواند ساختمان نیروگاه را به پایان برساند، با دشواری های مادی، کارشکنی های اداری و موانع فرهنگی دست و پنجه نرم می کرد. او هرچند، زبان را آموخت و مناسبات بسیار دوستانه یی با همکاران افغانی خود قایم کرد و نظر بسیار موافقی در مورد فرهنگ افغانی داشت، اما با آن هم، شرح مشکلات و خنثی سازی تپیدن های او، ناگزیر سیمای روی هم رفته ناگواری از افغانستان در ذهن امریکاییانی که یادداشت های وی را می خواندند، پرداز می کرد.

سردرگمی چشمگیری در مورد تاریخ های بازدیدهای نخستین امریکاییان از افغانستان وجود دارد. ناشر یادداشت ها و نامه های جیوت- مارجوری بل Marjorie Bell در مقدمه خویش بیان می دارد که کاکای او سومین امریکایی بود که اصلاً از افغانستان دیدن کرده است و نخستین امریکایی بود که از سال 1880 به این سو، بدین کار دست یازیده بود. او نمی گوید که بازدید کننده سال 1880 کی بود؟ هیچ مدرکی در باره چنان بازدید کننده یی در دست نیست. جیوت می گوید: هنگامی که او از مرز افغانی گذشت، دید که مامور بریتانیایی متصدی جانب هندی دفتری داشت که در آن نام امریکاییانی که داخل افغانستان شده بودند، ثبت بود. این مامور گفت که او(جیوت) نخستین کس از سال 1840 بدین سو است. باز این که زایر سال 1840 چه کسی بوده، ذکر نشده است. این شخص- هارلان که در سال 1828 وارد افغانستان شده بوده، نمی توانست باشد. پس این آدم که بود؟ شاید ما او را هرگز نخواهیم شناخت. به هر رو، این یک حقیقت است که شمار خیلی کم مسافران از هرملیتی که بودند در آن دوره نخست وارد افغانستان شده بودند. این امر به تنفر افغان ها از بیگانگان نسبت داده شده است.

اما در واقع، این حکومت هند بریتانیایی بود که مرز را کنترل می کرد. این حکومت جوازهای سفر برای ورود به افغانستان صادر نمی نمود مگر آن که مسافری می توانست فرمانی به توقیع امیر افغانستان ارائه دهد که یک نگهبان مسلح و خواربار و محل رهایش و همچنان شماری از ضروریات دیگر را که حکومت هند روی سنجش خود فیصله کرده بود که برای مسافر به داخل افغانستان نیاز بود، تضمین می کرد. چون به دست آوردن چنین فرمانی دشوار بود. بریتانیایی ها توانستند با برهان قاطع ادعا نمایند که افغانستان یک کشور منزوی بوده است. حق بریتانیایی ها در پیشامد بدین نحو از این حقیقت ناشی می شد که بریتانیا بر پایه معاهده گندمک 1879 کنترل روابط خارجی افغانستان را به دست آورده بود و این وضع تا معاهده سال 1919 رنخستپندی که جنگ سوم افغان– انگلیس را پایان داده و استقلال کامل افغانستان را اعاده نمود، تغییر نکرد.

در این دوره نخست، نشنل جیوگرافیک که بیشتر درخور اعتماد است، به سوء تفاهم امریکاییان از افغانستان کمک کرد. نخستین مقاله آن در باره افغانستان در سال 1909 به قلم الز ورت هانتینگتن Ells Worth Huntington نبشته شده بود. او در واقع، داخل افغانستان نگردیده بلکه از سمت روسیه در حالی که یک افسر نظامی روس او را همراهی می کرد، به این کشور نزدیک شده بود و چندین بار به درون قلمرو متنازع فیه که افغان ها در آن بود و باش داشتند، رخنه کرده بودند. کمترین چیزی که در باره وصف هانتینگتن از افغان ها می توان گفت(12) این است که به هیچ رو، ستایش آمیز نبود. در سال 1921 مقاله یی که به قلم فریدریک سمپیچ Frederick Simpich نگاشته شده بود، مسافرت یک اروپایی به نام مستعارحاجی میرزا حسین را که گمان می رود کپتان اوسکار فن نیدرمایر Captain Oskar Von Neidermeyer باشد، به افغانستان را گزارش می داد. بازدید او در سال دوم پادشاهی امان الله- آزادیخواه بزرگ و مجدد زندگانی افغان ها که درهای افغانستان را به روی دیگر کشورهای جهان گشود، انجام شد. با این هم، مقاله او را به عنوان یک مستبد بی رحم که می کوشید افغانستان را از تمدن به دور نگاه دارد، توصیف می کند.

علامت «دور باش!» هنوز هم نصب است. امروز آدم بیگانه در افغانستان بهتر از صد سال پیش مورد پذیرایی قرار نمی گیرد. هیچ شهری انحصاری تر و اختصاصی تر از کابل عبوس و افسرده، ظنین و مشکوک نیست، شهری که پایتخت این قلمرو منزوی خشن است که از سنگلاخ ها، بیابان ها، دره های کم آب و سلسله کوه های بلند سروی ناشده تشکیل یافته و در آن قبایل متعصب زندگی بسر می برند 13 .
مابقی مقاله به همین شیوه ادامه یافته، مردم کشور را به عنوان رعایای ددمنش نیمه وحشی یک حاکم ستمگِر فاسد تصویر می کند. تا سال 1933 ما یک مقاله خوشبینانه در باره افغانستان در"نشنل جیوگرافک" نمی یابیم. ماینارد اوون ویلیامز Maynard Owen Williams که با هیات اعزامی سترونن هارت در سال 1931 بود، مقاله بسیار ستایش آمیزی نگاشت که در آن مهمان نوازی افغان ها و رسم و رواج های آن ها و همچنین مساعی خویشتن دارانه نادرشاه را در راه نوسازی ستود 14 .

دوتن دیگر از نویسندگان امریکایی در این دوره به خاطر مقاله های دقیق و خوشبینانه خود در باره افغانستان درخور یادآوری اند. هردو، برای مجله "آسیا" که اکنون دیگر نشر نمی شود، می نوشتند. هردو نزدیک به پایان دوره پادشاهی شاه امان الله در افغانستان بودند. جکسن فلمنگ Jackson Fleming - خبرنگار مجربی بود که برای مجله "آسیا" از شرق میانه گزارش می داد و مانند بیشتر نویسندگان خارجی در جستجوی حکایت های نمایشی و احساسی پیرامون "سرزمین ممنوعه" به افغانستان نیامده بود. چهار مقاله او در تابستان سال 1928 در مجله آسیا سیمای دقیق و جدیی از افغانستان به دست می دهد. نویسنده دیگری برای مجله آسیا، زن جسوری بود به نام می مات سمیت May Mott Smith که هم نویسنده و هم عکاس حرفه یی به شمار می رفت. این زن تنومند چهل و نه ساله که از اهل هاوایی بود، با یک گزارش از سفر

دریایی اش در گرداگرد کرانه های افریقا، در کشتی های کوچک بخاری و کشتی های بادبان دار شهرت یافته بود. ستایش های او از گردش ها در کابل و پیرامون آن، با علاقمندی و خوشی وی از کرکتر ویژه افغان ها و کشورشان درهم آمیخته است. به وی از سوی یک گداز کار افغانی در یک ضرابخانه که چند سال را در ایالات متحده سپری نموده بود، با لهجه عامیانه "براد وی" Broad Way نیویارک خوش آمدید گفته شد 15 .

دیدار تاریخی یک امریکایی از افغانستان که مقدمه برپایی روابط دیپلوماتیک با ایالات متحده بود، در ماه می 1922 انجام گرفت. در پی استقلال افغانستان در سال 1919 وزارت خارجه ایالات متحده برای چند سال ناظرانی را بر امور افغانستان گماشته بود تا تحولات اوضاع را در آن کشور زیر مراقبت گرفته و فشرده آن را به آگاهی این وزارت برسانند. وزارت خارجه جنرال قونسلگری امریکا در کلکته و وزارت مختاری امریکا در تهران را به عنوان مراکز نظارت تعیین کرده بود و گزارش های این دو مرکز احیاناً با اطلاعاتی از جنرال قونسلگری امریکا در کراچی تکمیل می گردید. این مهم بیشتر به برخی از مقامات پایین رتبه که وظایف زیاد دیگری هم می داشتند، تفویض می گردید. از این رو، گزارش در باره افغانستان گرایش به این داشت که نسبتاً اتفاقی و بیشتر غیردقیق باشد. ولی در سال 1920 یک مامور جوان غیرعادی به نام کورنیلیوس. وان. اچ. انگرت Cornelius Van H. Engert. در تهران گماشته شد. انگرت که هالندی تبار بود، به عنوان یک مترجم دانشجو داخل خدمات خارجی در کنستانتینوپل (قسطنطنیه) گردید و به شرق میانه که در آن بخش بزرگ دوره زندگانی حرفه یی خود را پسان ها سپری کرد، دلبستگی فراوان پیدا نمود. او شیفته افغانستان و کارنامه های تجدد خواه بزرگ افغان- شاه امان بود که در سال 1919 به پادشاهی رسید و استقلال افغانستان را از بریتانیایی ها به دست آورد 16 .

انگرت هنگامی که در ایران بود، امور افغان ها را از نزدیک پیگیری می کرد و با دیپلومات های افغانی مقیم تهران مناسبات بسیار دوستانه قایم نمود. هنگامی که در پایان ماموریتش در ایران به سال 1922 به چین تبدیل شد، از وزارت خارجه اجازه خواست تا در سر راه به وظیفه تازه اش، از افغانستان دیدن نماید. وزارت خارجه به علت نبود تخصیص پولی موافقت بر بازدید رسمی نکرد و لیکن به انگرت گفت که او می تواند با هزینه شخصی خود برود. دوستان دیپلومات افغانی وی در ایران تدبیرهای بایسته را اتخاذ و ویزای شماره 6 در ردیف ویزا هایی که برای امریکاییان داده شده بود، برای او صادر گردید. این که چه کسانی ویزا های قبلی را به دست آورده بودند، روشن نیست. انگرت ناگزیر بود راه "بیراهه یی" را به سوی افغانستان در پیش گیرد زیرا راه ها در ایران و افغانستان بس سخت گذر بود. او از خلیج فارس تا کراچی سوار کشتی شد و از کراچی تا پیشاور با قطار آهن سفر کرد و از پیشاور تا کابل موتری کرایه نمود. غافل از این که او بیست سال پسان تر به عنوان نخستین وزیر مختار امریکایی به افغانستان، به کابل باز خواهد گشت.

در کابل از او پذیرایی شاهانه یی کردند. در مهمانخانه شاهی جایش دادند و نگذاشتند که پول هیچ چیزی را بپردازد. بریتانیایی ها در کابل وزیر مختار مقیمی داشتند که انگرت از او اطلاعات بس گرانبهایی به دست آورد. وی پرسش های زیادی مطرح می کرد و به سفرهای دور و دراز می رفت و تمام چشمدیدهای خود را در گزارش درازی گردآوری نمود که با یک سفارش قوی مبنی براین که ایالات متحده افغانستان را به رسمیت شناخته و با آن روابط سیاسی برپا نماید، به وزارت خارجه ارسال گردید. گزارش انگرت واقعبینانه، آفاقی و با افغان ها همنوا و خوشبین بود. او توانست ببیند که مقامات افغانی و دیگرانی که با ایشان روبرو شد، متعصبان قبیله یی وحشی نبوده بلکه مردمان با تربیت و خیلی با فرهنگ بودند و دیگر این که کشور در بحبوحه تب و تلاش دامنه داری برای نوسازی قرار داشت 17 .

اگر گزارش انگرت چاپ و پخش می گردید، در زایل کردن سوء برداشت امریکایی از افغانستان خیلی کارگر می افتاد. مگر وزارت خارجه علی الفور مهر سری بودن بر آن نهاده و در دوسیه یی حفظ اش کرد. برای این کار غریب دو سبب وجود داشت: ایالات متحده به پاس احترام اولویت منافع بریتانیا در هند به هیات افغانی که از سوی امان الله شاه به واشنگتن پیشتر گسیل شده و خواستار شناسایی بود، اعتنایی نکرد. (به گونه یی که در فصل آینده خواهیم دید) حکومت ایالات متحده در دنبال کردن این سیاست نادرست به تمامی مقامات دیپلومات خود هدایت داد سعی ورزند تا مقامات افغانی را از هرگونه گفتگوی استمزاجی برای شناسایی کشور شان دلسرد نمایند. وزارت خارجه هم چنان تصور می کرد که چون گزارش انگرت تا حد زیادی بر اطلاعات به دست آمده از وزارت مختاری بریتانیا در کابل بنا شده بود، لذا اشاعه آن به پیمانه گسترده، منبع را رسوا و مورد شبهه قرار خواهد داد 18 .

لوول تامس Lowell Thomas - روزنامه نگار معروف امریکایی که دیدار نیمه رسمی انگرت را از نزدیک تعقیب می کرد، موفق گردید که پس از یک انتظار طولانی در هند، وارد افغانستان شود. با شنیدن این که انگرت در کابل بود، تامس پیامی برای وی رساند تا برای به دست آوردن موافقت افغان ها برای دیدارش (از افغانستان) از او طلب کمک نماید. انگرت مودبانه پذیرفت که پس از خواندن نوشته تامس در باره افغانستان، به گفته خودش، برخش هایی از آن تاسف خورد،. تامس با عکاس خود- داوید چیس David Chase و یک تاجر امریکایی به نام داوید وستر کینگ David Woster King تا کابل به سواری موتر سفر کرد و از سوی مقامات افغانی با گرمجوشی پذیرایی شد. او پسان ها یک گزارش احساسی از آن سفر نبشت که بر میزبانان افغانی وی و کشورشان بازتاب بدی کرد. اینک نمونه یی از آن:
"اگر بنا می بود، از خاستگاه های طلای کوت زیبیو سوند Kotzebue Sound در قطب شمال تا مراکز صید مروارید در ترزدی آیلند Thursday Island جهانگردی می کردید، نمی توانستید کسانی را بیابید که عنوان "جنایت کار غدار"، برای شان شاینده تر از پتهان هایی باشدکه در میان کوه های ناهموار دندانه دار مرزی افغان زندگی می کنند. آنان نه از خدا و نه از انسان اطاعت می کنند. یگانه قانون ایشان قانون کارد و تفنگ است. این رهزن بچگان بنیامین که به گفته خودشان می توانند نسب خویش را تا قبیله یی

دنبال نمایند که به دست بخت النصر از فلسطین به اسارت برده شدند...، اغفال کننده تر از گروه های دزدان البانیا، جسورتر از موروهای میندانا و Mindanao نیرنگ بازتر از یاکی های سونورا Sonora و حتا وحشی تر از رهزنان مغول تبتِ چین اند.. تا آن جا که چیزی در باره ایشان شناخته شده، همانا تمایل حاکم برآن ها برای تاراج و غارت بوده است. آنان از هر فاتحی که برای تکان دادن درخت زرین مهره هند Gold – Mohur Tree Of India آمده، وجه راهداری مطالبه و گرفته اند. در طلوع ادوار، از زمان هون های سفید آتیلا و تاتارهای تیمور گرفته تا زمان ارل آف ریدنگ Earl Of Reading باج سبیل را نقداً یا جنساً به زور گرفته اند. خداوند دو چیز به این مردم اعطاء کرده است: نخست این که خوی و خصلت آن ها را بر جبین های شان نوشته است و دوم آن که تارهای اختلاف را در نسیج سرشت شان بافته است 19 . بقیه کتاب با چنو نثر اغراق آمیز و پرطمطراق نوشته شده است که هرچند در بر دارنده پاره یی از حقایق است، اما روی هم رفته، تصویر بس ناخوشایندی را از افغانستان به دست می دهد. تامس، رویدادهای گوناگونی از ارتشا و فساد و وحشیگری و تشدد و عنف را برگزیده و این احساس را برجا می گذارد که این ها بیشتر وضع سراسری را نمایش می دهند تا پیشامدهای استثنایی را...
... و بدین گونه، او رشته درازی از نارسایی نمایی ها و نا به هنجاری نمایی ها و لغزش نمایی های روزنامه نگارانه را که به دست بازدیدکنندگان بعدی امریکایی از افغانستان بافته شد، سر کرد.

شماری دیگر از امریکاییانی که موفق گردیدند در دهه 1920 وارد افغانستان شوند، تنها نام هایی اند که شاید بزرگسالان آنان را به خاطر داشته باشند و بعضی دیگر یا در اسناد رسمی یا با نوشته های خود رد پایی برجا گذاشته اند. بانویی به نام جین وانکونر Mrs Jeame Vancouner ، چنین بر می آید که در حوالی 1923 سفر درازی به افغانستان کرده باشد. او می پنداشته است که باید چشمدیدهای خود را به حکومت امریکا گزارش دهد. یک قونسل امریکایی او را به آلن دالس Allen Dullus که در آن هنگام در وزارت خارجه کار می کرد، راجع ساخت. خانم وانکونر نامه یی به وی نگاشته قویاً سفارش کرد که بایسته است امریکا علاقه بیشتری به افغانستان بگیرد، و آن را به رسمیت بشناسد. دیدگاه های او به گونه شاید و باید مورد توجه قرار گرفت و ثبت گردید. اما در عمل هیچگونه ترتیب اثری به آن ها داده نشد 20 .

این جریان که در دهه 1920 قطره قطره می چکید، در دهه 1930 به جویبار بزرگی مبدل شد- هنگامی که برای ما مسافران، ماجراجویان، روزنامه نگاران، مورخان هنر و تاجرانی که از افغانستان دیدن می کردند، معلومات می دهند. بسیاری از هند به کابل رسیده، مسافرت افغانستان خود را از پیشاور آغاز نمودند. از ایران چندین راه بود: از مشهد تا هرات، فراه و قندهار با موترهای کرایی و راهنمای خصوصی توسط موتر به سرک نظامی بریتانیایی به جنوب دسداپ Dusdap آخرین ایستگاه خط آهن هندی که هفته یی دو بار از بلوچستان عبور و به سند می رفت، یا از راه دریا تا کراچی در سند، و از آنجا با ریل تا کویته به استقامت قندهار یا تا پیشاور به

استقامت کابل. برای کسی که واقعاً توانا بود راه کوتاه مسافرت به شمال به سوی خط آهن کراسنوودسک- سمرقند (Krasnovodsk Samarkand) بود. که با ریل تا اندیجان و از آنجا با کاروان بالای کوه های قراقروم تا کشمیر " می کشید.

برخی اتفاقاً مورد توجه قرار می گرفتند- چون نام های مشهوری داشتند مانند کلنل و خانم تیودور روزولت Theodore Rosevelt که از کابل در ماه می 1933 دیدن کردند و مهمان نادرشاه بودند. دیگران مدارک کتبی پایدارتری از خود برجا گذاشتند: یکی از اینان بن جیمز Ben James -گزارشگر" سندی ماگزینSunday Magazine از هیرالد تربیون Herald Tribune نیویورک در تهران بود که به سال 1931 مدتی در کابل به سر آورده با مقامات بلندپایه افغانی مصاحبه هایی کرد. او کتاب دلپسندی نوشت که غالباً گزارشی مصوّر در باره دشواری های مسافرت در آن بخش از جهان است. این پارچه یی از نوشته روزنامه نگاری است که مسایل را بیش از اندازه ساده و پیش پا افتاده وانمود می کند 22 .

یکی دیگر از اینان، جورج بلاتر Reverend George Blatter بود که به منظور امداد طبی غیرتبلیغی در سال 1930 به افغانستان رفت. گرچه در آغاز از سوی حکومت افغانستان مورد پذیرایی قرار گرفت. اما نادرشاه پیشنهاد بلاتر را مبنی بر گسیل راهبه ها به عنوان نرس به دیده شک و تردید نگریست. بلاتر مدعی شد که او چون شهروند امریکا بود، بریتانیایی ها می خواستند تا از افغانستان خارج شود 23 .

آلن وکارول ایزاکسن Alen And Carol Issaacson زن و شوهر ماجراجویی بودند که با یک دستگاه موتر بیوک ویژه، به مسافرتی دورادور جهان برآمدند. آنان ماه عسل خود از هانکانگ آغاز کرده بودند و به کابل در سال 1927 درست در همان وقتی رسیدند که شاه امان الله براثر یک اغتشاش قبیله یی از پادشاهی برکنار گردیده بود. بسیاری از خارجیان با یک عمل جسورانه نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا که هواپیماهای "ویکرز ویکتوریا" (Vickers Victorias) را بر فراز کوه ها در بین زمستان (24) پرواز می دادند، به هند بریتانیایی برده شدند. آلن ایزاکسن نخواست موتر بیوک گرانبهایش را جا بگذارد. از آن رو، خود در کابل ماند، در حالی که کارول- همسرش با هواپیما به پیشاور رفت. سر انجام، هنگامی که هرج و مرج اندکی کاهش یافت،آلن توفیق یافت تا موتر را به ایران ببرد- جایی که کارول به او پیوست تا به ماه عسل خود ادامه بدهند.

در سال 1934 لارنس بیب " Laurence " Babe و کلیر پترز Claire Peters برای تولید نخستین فیلم خارجی در باره افغانستان از حکومت افغانستان اجازه خواستند که با بی میلی پذیرفته شد. اینان اصلاً ماجراجویان غیر وابسته یی بودند که سفر خود را با هزینه نسبتاً بسیار تمویل کردند. آنان در کابل از سوی وزیر خارجه افغانستان- فیض محمد زکریا، چنان که پسانتر خواهیم دید که روی دلایل شخصی در قبال امریکاییان بدبین و نامهربان بود، استقبال شدند. زکریا یک خویشاوند جوان خویش را به نام محمد قاسم مجید موظف ساخت

که راهنما و معاون ال پیترز باشد. به مجید از قرار معلوم دستور داده شده بود که ممد ال پیترز نباشد. زیرا داستان اینان در سفرهای شان در گوشه و کنار افغانستان سرگذشتی از محنت ها و دشواری های مداوم بود. مجید ظاهراً در جایی مردم عوام را بر انگیخت تا بر ال پیترز حمله کنند و آنان ناگزیر شدند که به قونسلگری روسیه در میمنه پناه ببرند. با این هم، ال پیترز بزرگ منشانه سعی کردد تا تصویر خوبی از افغانستان عرضه نماید و از افغان هایی که دیدار نمودند، خوششان آمد. فیلم هرگز نمایش داده نشد. ولی یک نسخه آن به یونورستی واشنگتن اهداء گردید.

ال پیترز با وجود احساس خوشبینانه اش از افغانستان و مردمان آن، باز هم نتوانست از آوردن لهجه خشنی در توضیحات خود که چرا پروژه افغانی را روی دست گرفته بود، خودداری نماید. در یادداشت های روزمره سفر خود گفت:
چرا ما به افغانستان آمدیم؟ آسیای مرکزی که سرزمین غذای نامطبوع، آب ناپاک، بومیان ناپاکتر، گردنه های سرد، دشت های گرم، مسجدهای کاشی کاری شده، بینوایان دریوزه، کدخدایان مستبد، کرتی های رنگی، ملاهای جامه سفید، ساربانان سیاهپوش، صدای زنگوله اشتران در شب خاموش، کاروانسراهای مزدحم و رودخانه های متلاطم است، ما را بدینجا تطمیع کرد 26 .

بی تردید، این همه بسیار خیال انگیز است. اما فیلم، اطلاعات بسیار متین و استواری برای مردم امریکا در باره ملت جوانی که سرگرم مبارزه برای آزاد ماندن و حرکت به سوی دنیای جدید بود، در بر نداشت.

فصل دوم

تماس های نخستین

بخش دوم

قراردادیان و آموزگاران

به دنبال ماجراجویان پیشتاز و مسافران و روزنامه نگاران کنجکاو که در دهه 1920 به افغانستان راه بردند، به زودی در دهه 1930 کاسبان امریکایی آمدند که در این سرزمین دور افتاده و به ظاهر ساده و بی تزویر، امکانات بازارهای جدید و منافع زودرس را دیدند. برخی، قراردادیان مخلص و امانت کار بودند و برخی دیگر فرصت طلبان و استفاده جویان و بعضی هم آدم های خیال اندیش که در جهان رویاها به سر برده، داستان های اغراق آمیز یک کشور بیگانه آن ها را اغوا می کرد.

افغانستان به مرحله یی رسیده بود که دیگر تاحد زیادی آماده پذیرش تماس های مقدماتی تجاری بود. شاه امان الله در یک شورش قبیله یی به سال 1929 سرنگون گردید و تخت او برای مدت کوتاهی از سوی یک پادشاه عیار جالب توجه- حبیب الله دوم اشغال شد که به خاطر پیشه پدرش که آبرسانی بود، به نام بچه سقاو معروف بود. دوره فرمانروایی اش کوتاه بود. نادرخان که یک جنرال خیلی مورد احترام و همتبار امان الله بود، از فرانسه برگشت و قبایل پشتون را به شمول قبایل مهم، از آن هایی که در مناطق شمال غرب هند زندگی می کردند، به دور خود جمع نمود. پس از آن، حمله متقابلی را آغاز و کابل را تسخیر کرد و حبیب الله را اعدام نمود. در سال های بعد، اهمیت قبایل در جنبش پشتونستان که در فصل های ششم و هفتم به تفصیل مورد بحث قرار می گیرد، بزرگ جلوه داده شد. نادر به عنوان پادشاه اعلام گردید و یک دوره ثبات و توسعه اقتصادی را با احتیاط آغاز نمود.

او در سال 1933 به دست یک شاگرد جوان کشته شد و در ظاهر تخت به پسر جوانش- ظاهر انتقال یافت. اما در واقع، فرمانروایی راستین از سوی چهار برادرش که آگاه، خردمند و دوراندیش بودند، صورت می گرفت. ایشان درک کرده بودند که افغانستان باید راه توسعه و عصری شدن را ولو با تانی و احتیاط هم باشد، در پیش گیرد، تا نه از رسم و رواج های سنتی و حساسیت های مذهبی مردم تخطی به عمل آرد و نه سران قبیله یی خودمختار را از خود بیگانه سازد. هم چنان درک کرده بودند که روزهای فرمانروایی بریتانیا در هند محدود و نزدیک به پایان است و می پنداشتند که امریکا که خیلی دور بوده و کدام آرزوی استعماری ندارد، منبع خوبی برای امداد خواهد بود. تمایلات محافظه کارانه آن ها فعالیت های اقتصادی آزاد و خصوصی را به عنوان یک وسیله عالی برای جلب سرمایه خارجی، تشویق می کرد.

درست در همین دوره بود که علاقه قراردادیان امریکایی به افغانستان بر انگیخته شد و آغاز کردند به گسیل پیشنهادهای استمزاجی و آنچه مایه شگفتی ایشان گردید، این بود که وزارت خارجه امریکا که می بایست منافع

تجاری امریکا را در خارج تامین کند، آن ها را از معامله در افغانستان دلسرد می ساخت. با آن هم، برخی از این ارباب معامله به افغانستان رفتند و با استقبالی که از ایشان به عمل آمد، تشویق گردیدند 1 .

یکی از پیشاهنگان اینان، هاری گوت فلد (Harry Gottefeld) - یک وکیل دعوی از سان فرانسیسکو بود که در سال 1926 کمپنی تجاری افغان- امریکا را تشکیل داد 2 .گوت فلد در انتخاب سناتور شارترج (Shortridge) از کالیفرنیا موثر بود و از طریق وی فشار زیادی بر وزارت خارجه وارد کرد تا افغانستان را به رسمیت بشناسد و در توسعه منافع تجاری امریکا در آنجا بیشتر فعال گردد. ولی وزارت خارجه که در والاس میوری تجسم کرده بود، شخصی که پسانتر از او بیشتر سخن خواهیم گفت، همچنان سرسخت و لجوج ماند و گوت فلد قادر نشد که هیچ معامله تجاری را با افغان ها عقد کند اما او توانست با شاه امان الله در سفر بزرگ وی به اروپا در سال 1928 دیدار نماید و از شاه امتیاز نفت را به دست آرد. ولی به علت سرنگونی و تبعید امان الله در سال 1929 به آن هرگز ترتیب اثر داده نشد.

در سال 1931 ادوارد دولچین (Edward Dulchin)- نماینده شرکت جان کلوگمن و پسران John Klugman And Sons که یک شرکت عمده در تجارت پوست جانوران خز دار در نیویارک بود، مدتی را در کابل سپری کرده کوشش نمود تا انحصار کلی تجارت قره قل (قره گل) را به دست آورد. در آن وقت، افغانستان تولید کننده عمده قره قل (گوسفند پارسی) در جهان بود و مراکز پخش در اروپا داشت که از دیر زمان موجود و موفقانه فعالیت می کرد و مقامات افغانی نمی توانستند در اعطای انحصار به هیچکس کدام مفادی ببینند.

در مارچ 1932 هنگامی که نادر هنوز پادشاه بود، سر و کله یک امریکایی تیز زبان که پیشه ترویج معاملات تجاری را داشت، به نام دیوید جوفو (David Joffo) که معرفی خطی از سوی وزارت خارجه امریکا در دست داشت، پدیدار گردید. این معرفی خط به گونه یی بود که هر تاجر عازم خارج کشور می توانست براثر درخواست آن را به دست آرد. این رویداد، افغان های خوش باور را که می پنداشتند نامبرده از تایید حکومت ایالات متحده برخوردار است، سخت زیر تاثیر قرار داد. جوفو در کابل زیاد خودنمایی کرد و سرمایه گذاری های هنگفتی را بیش از حد وعده داد و نادر شاه را چنان زیر تاثیر گرفت که مبلغ هفتصد پوند انگلیسی برای مصارف سفرش بخشش داد. پس از آن، جوفو به زودی کابل را ترک گفت و از او هیچ خبری باز نیامد. در آینده، افغان ها آموختند که در برابر امریکاییان چرب زبان فریبکار محتاط تر باشند.

برنارد سندل مان (Bernard Sindleman) با پیشنهادی مبنی بر این که شرکت او در نیویارک یگانه نماینده خریداری برای حکومت افغانستان می باشد، سه بار در سال 1934 به کابل مسافرت کرد. افغان ها در این هنگام زیر رهنمایی عبدالمجید زابلی- بنیادگذار بانک ملی راه هایی را جستجو می کردند که تجارت افغانی را از کنترل و نظارت واقعاً اختناق آور شرکت های هندی بریتانیایی بیرون نمایند. با آن هم، افغان ها پیشنهاد سندل مان را

خردمندانه رد کرده در عوض تصمیم گرفتند که نمایندگی های خریداری از خود در خارج تاسیس کنند.

چندین تاجر دیگر امریکایی در همین دوره به افغانستان آمدند- البته همه کمابیش همراه با پیشنهادهایی که ارزش آن ها مشکوک بود- لیکن به زودی برای شان روشن گردید که افغان ها شاید از لحاظ اقتصادی کم رشد باشد اما در مورد هوش یا فراست حس تجاری ایشان هیچ چیزی، عقب مانده وجود نداشت.

سر انجام، در سال 1936 یک کمپنی بزرگ امریکایی پیشنهادی را مطرح کرد که مورد دلچسپی افغان ها واقع شد. " انلیند اکسپلوریشن آیل کمپنی " (The Inland Exploration Oil Company) که یک اتحادیه تجاری به رهبری "سی بورد اویل کمپنی" (Seaboard Oil Company) و تکسیکو (Texaco) بود، از حکومت افغان امتیاز انحصاری برای تجسس پترول درخواست و به دست آورد. کسی که ریاست هیات امریکایی را در گفتگوها در کابل به عهده داشت، چارلز سی هارت (Charles C Hart) - وزیر مختار پیشین امریکا در ایران و البانیا بود. هارت در نامه های خصوصی به وزارت خارجه بر شناسایی دیپلوماتیک پافشاری و از افغان ها بسیار به نیکی یاد می کرد. در نتیجه، قرارداد "کمپنی انلید" یک تن زمین شناس امریکایی به نام ارنس اف. فاکس (Emest F Fox) به کابل آمد. او در افغانستان از کران تا کران سفر نمود و برداشت های خود را در کتاب جالبی به یادگار گذاشت. فاکس در مقدمه کتابش نگاشته است:
"می خواهم تاکید کنم که در هیچ جایی از جهان، با کسانی روبرو نشده ام که به ایشان احترام بیشتری نسبت به افغان ها بگذارم- آن هایی که من ترجیح دهم با ایشان بار دیگر کار کنم. افغان ها وعده شان وعده شرف است، مهمان نوازی آنان کامل و سخاوتمندانه است. مسامحه و اغماض شان نسبت به مسامحه و اغماض ما صادقانه و بی ریاتر است 3 .

فاکس به بخش هایی بیشتر افغانستان به سواری اسب سفر کرد. هرچند، او در پایان کار نشانه های آشکاری از لایه های نفت خیز را کشف کرد اما کمپنی " انلیند " تصمیم گرفت که از امتیاز صرف نظر نماید زیرا استخراج نفت که در خلیج فارس تازه کشف شده بود، خیلی اقتصادی تر بود و در مقایسه با پول مصرف شده سود کافی به بار می آورد. علاقه فاکس به افغانستان ادامه یافت و پسان ها به عنوان آتشه نظامی در سفارت امریکا در 1944 به افغانستان بازگشت و همچنان به عنوان مشاور در وزارت خارجه امریکا کار می کرد و تاثیراتی بر پالیسی های امریکا داشت.

در نمیه دهه 1930 یک گروه جدید امریکایی آغاز به آمدن کردند. این گروه جدید، آموزگارانی بودند که از سوی حکومت افغان استخدام شده بودند. اینان اثر مهم و دیرپایی برمناسبات افغان- امریکا داشتند. نخستین کس از کسانی که قرار بود (به افغانستان) برسند- فلکس هولند (Flex Howland) بود که پسان ها به عنوان آموزگار در مکتب لاندون (Landon) در بتسده (Bethesda) واقع مریلند اجرای وظیفه می کرد. به دنبال او، یک آموزگار فیزیک به نام البرت پاین (Albert Payne) آمد که در لیسه حبیبه درس می داد. در سال

1939 ولبور وی. هارلان (Wilbur V. Harlan) نیز در لیسه حبیبیه بود. حبیبیه یکی از سه مکتب ثانوی پیشتاز در افغانستان بود که در آن ها زبان های خارجی تدریس می شد: مکتب نجات به زبان آلمانی و مکتب استقلال به زبان فرانسوی اختصاص داشت. فرانسه و آلمان به مکاتبی که زبان های آن ها را می آموخت، اعانه نقدی می دادند. اما حبیبیه که قدیمی ترین بود، در آغاز کار آموزگاران ماهر را از مسلمانان هندی بدون هیچگونه اعانه نقدی خارجی استخدام می کرد. و به علت سویه عالی و برنامه تدریس زبان انگلیسی اش یک مکتب ثانوی مرجحسچسدگی
و طراز نخست در کشور پنداشته می شد و بسا از فارغان آن در حکومت افغان و در آینده ها به کرسی های رهبری نایل آمدند.

البرت پاین و همسرش- هلین کاترین پاین (Helen Katherine Payne) که در یکی از مکاتب دخترانه درس می داد، نخستین کودک شان در افغانستان به جهان آمد. این گونه، جان پاین (John Payne) نخستین امریکایی بود که در افغانستان پا به گیتی گذاشت. در اواخر سال های دهه 1930 و 1940 به دنبال پاین ارشد، شمار زیادی از دیگر آموزگاران امریکایی آمدند که تاثیر بزرگی برطرز فکر و تکوین رهبران آینده افغانستان داشتند. پس از آن که وزارت مختاری امریکا به سال 1942 در افغانستان تاسیس گردید، شمار امریکاییانی که وارد افغانستان می شدند، خیلی افزایش یافت و دیگر نمی شد که به عنوان تماس های نخستین پنداشته شود.

از جانب افغانی، کسانی که در دوره نخستین از ایالات متحده دیدار کردند، اسناد و مدارک خیلی اندکی از خود برجای گذاشته اند و بس دشوار است که بتوان هویت و پویایی آنان را به گونه دقیق مشخص ساخت4 ما باید بیشتر برگزارش های روزنامه ها و خاطرات شخصی استناد کنیم. ما به یقین می دانیم که در دهه 1920 و دهه 1930 شمار شایان توجهی از پشتون ها (پتهان ها) به عنوان کارگر و برزگر به ایالات متحده مهاجرت کردند. بسیاری از اینان از مناطق قبیله یی شمال غرب هند بریتانیایی بودند (یا چنین ادعا می کردند) و برطبق همان سهمیه، داخل ایالات متحده شدند. آنان بیشتر در کالیفرنیا سکنی گزیدند- جایی که بعضی ایشان برزگران بس ثروتمندی گردیدند. آنان خود را افغان خوانده از مساله پشتونستان پشتیبانی می کردند و از دیدگاه سیاسی، از حکومت افغانستان طرفداری می نمودند. سرکرده ایشان کسی بود به نام داکتر شاه که مبارزه پیگیری را برای داعیه پشتونستان ادامه داده، مصرانه سعی می نمود تا مقامات امریکایی را به حقانیت این قضیه متقاعد سازد. پروپاگندهایی به آواز بلند پخش می کرد که در بسیاری موارد در مطالباتش حتا افراطی تر از حکومت افغانستان بود.

تنی چند از افغان هایی که در دهه 1920 به امریکا آمدند، موفق گردیدند مصدر کارهای خبرساز شوند. دست کم دوتن از ایشان به گونه چشمگیری چنین کردند! فاطمه بیگم که مدعی بود یک شاهدخت است (وی به راستی از شاخه خانواده شاهی تبعیدی در هند بود) در بجبوحه هنگامه فراوان در 1931 به نیویارک مواصلت کرد. از طالع ناشاد، رسیدن او با رسیدن هیات محمد ولی

[خان دروازی] که از سوی شاه امان الله برای تامین شناسایی افغانستان از سوی ایالات متحده، گسیل شده بود، تصادف نمود. وی یک قطعه الماس چهل و پنج قیراطی را به نام دریای نور که برایش میراث مانده بود، در دست داشت و آرزو داشت آن را به فروش برساند. یک مرد زرنگ که از اعتماد دیگران سوء استفاده می کرد، و خود را به نام رادنی ویمان (Rodney Wyman) - آتشه نیروی دریایی در وزارت خارجه معرفی می نمود، کاخ سفید را گول زد تا اجازه دهد که فاطمه بیگم با رییس جمهور و خانم هاردنگ، دیدار نماید. او پسانتر مبلغ هنگفتی با حیله و نیرنگ از شاهدخت فاطمه اخاذی کرد. جواهرات این خانم به شمول الماس افسانوی دریای نور در ازای وام هایی که ویمان گرفته بود، ضبط گردید. او در نهایت کار به کلی بی بضاعت و بینوا ماند. حضور وی در کاخ سفید با پذیرایی رییس جمهور از هیات محمد ولی همزمان واقع شد و نتیجه حاصله آن یک درهم برهمی کامل بود. شرح این رویداد پر هنگامه در کتاب ریا استیوارت (Rhea Stewart) به نام " آتش در افغانستان " نقل گردیده است 5 .

افغان دیگری که در اوایل دهه 1920 در باره وی تا اندازه یی تبلیغات صورت گرفت، فیض محمد زکریا بود که پسان تر وزیر خارجه افغانستان گردید. هنگامی که او سرگرم یک دیدار شخصی از ایالات متحده بود، حادثه یی رخ داد که هرگز روشن نشد. چنین بر می آید که او رفتار مودبانه یی از پولیس نیویورک در قبال خود ندید. و ظاهراً همین تجربه ناگوار یک تمایل ضد امریکایی را در وی پرورانید که سال های زیادی به قوت خود ماند. ما پذیرایی غیر متعارف او را از ال پیترز در ماموریت فیلمبرداری اش در افغانستان پیشتر ملاحظه کردیم. با این هم، در سال های بعد، او چند تن از فرزندان خود را برای تحصیل به ایالات متحده فرستاد- جایی که اشخاص حرفه یی برجسته یی به بار آمدند. فیض محمد خود در سال های بعدی عمرش، در ایالات متحده زندگی می کرد و در نیوجرسی درگذشت.

رویهمرفته بزرگترین گروه افغان ها که از ایالات متحده در مرحله نخست دیدار کردند، مردان جوانی بودند که از سوی حکومت افغان برای تحصیل فرستاده شده بودند. بسیاری از رهبران افغانستان به شمول صدراعظم آینده - داکتر عبدالظاهر به عنوان دانشجو در دهه 1930 به ایالات متحده آمدند6 . برادر داکتر ظاهر- داکتر عبدالقیوم در یونورستی شیکاگو تحصیل می کرد و با یک زن امریکایی یونانی الاصل ازدواج نمود. بعدها وی رییس دارالمعلمین کابل شد و پسانتر به سمت معاون ریاست وادی هلمند و سپس به عنوان وزیر داخله و سر انجام به عنوان معاون صدارت منصوب گردید. 7 دانشجویان، خود در باره رشته یی که قرار بود در امریکا تحصیل کنند، بسیار کم ابراز نظر می کردند. بنا به گفته پروفیسور نیک کامرانی که از شاگردانی بود که در دهه 1950 برگزیده شده بودند، شاگردان درست پیش از عزیمت به خارج، در وزارت آموزش و پرورش گردآوری می شدند- جایی که وزیر فهرستی را به آواز بلند قرائت و رشته تحصیل هریک از دانشجویان را تعیین می کرد. برای کامرانی که به علم اقتصاد دلچسپی داشت و از آن وقت تاکنون به عنوان یک دانشمند در رشته اقتصاد توسعه شهرت بین المللی یافته است، آمرانه گفته شد که قرار است او در زمینه حشره شناسی تحصیل نماید. وی حشره شناسی را

موافق ذوق خود نیافت و همین که خود را در امریکا دید، بدون آن که به حکومت افغانستان اطلاع دهد، رشته تحصیلی خود را تبدیل نمود.

بسیاری از این دانشجویان دوره های نخست، نزد آموزگاران امریکایی لیسه حبیبیه درس خوانده بودند و اقامت کوتاه شان در ایالات متحده از یک لحاظ تسلسل منطقی آموزش پیشین ایشان بود. روی هم رفته، آنان یک گروه خیلی با استعداد و اغلب به ارستوکراسی نخبه قبیله یی منسوب بودند. اما دقیقاً براساس لیاقت و شایستگی در تیزهوشی و موفقیت های درسی شان انتخاب شده بودند. حکایت کوتاه زیر گواه بر این امر است:
عبدالظاهر (صدراعظم آینده) به یکی از خانواده های بالایی در ولایت لغمان منسوب و پیشینه تعلیمی وی در افغانستان درخشان بود. او را به منظور تحصیل در رشته طب فرستاده بودند. اما در آغاز، ناگزیر بود تا کورس های مقدماتی را در کلمبیا تعقیب کند. مقاماتی که مسوول پذیرش دانشجویان در کلمبیا بودند، شک داشتند کسی که از یک کشور عقب مانده مانند افغانستان بیاید، و بتواند شرایط لازم برای زبان انگلیسی را تکمیل کند. آن ها بر آن شدند تا او را بیازمایند. لذا وی را به دیپارتمنت انگلیسی فرستادند- جایی که امتحان تحریری اش تسلط نسبتاً خوب او را بر زبان نشان داد. سپس از وی خواستند امتحان تقریری بدهد تا دیده شود که در باره ادبیات انگلیسی چیزی می داند؟ ممتحن از او پرسید آیا می داند که شکسپیر کی بود؟ عبدالظاهر، شرح روشنی از آنچه که از احوال و آثار این شاعر روشن بود، ارائه داد. آن گاه از وی پرسیده شد که با کدام درامه از درامه های شکسپیر آشنایی دارد یا نه؟ عبدالظاهر پرسیدکه ممتحن در باره کدام درامه می خواهد چیزی بشنود؟ وقتی که برایش گفته شد "هملت". او درامه را لفظ به لفظ از یاد خواندن گرفت. سپس از وی در باره چند درامه دیگر پرسیده شد و او همچنان قادر بود که هر بخشی را که ممتحن می خواست بشنود، از حافظه بشنوانید. آن گاه بود که ممتحن از پرسیدن بیشتر صرف نظر کرده و به خود زحمت نداد که او را بیشتر بیازماید8 .

نه همه دانشجویان افغانی این قدر ذکی بودند. ولی با این هم، خیلی با استعداد و بسیار شایق تحصیل بودند. متاسفانه درست است که هنگامی که بعضی ایشان به مقامات با صلاحیت حکومت افغان رسیدند، نتوانستند به مقتضای استعداد نهانی خویش عمل نمایند. یا دست کم قسماً مسوول سیاست های غم انگیزی گردیدند که افغانستان را طعمه خرس روسی ساخت. مثال برجسته آن حفیظ الله امین- دومین رییس حکومت کمونیستی بود.

به هررو، بیشتر اینان در جوانی خود از نگاه اکادمیک بسیار موفق بودند و شاید بیشتر از ده درصد آن ها بنا به دلایل شخصی ناگزیر در ایالات متحده نماندند. این عده انگشت شمار تابعیت امریکا را پذیرفتند، حال آن که نهایت متعهد در برابر افغانستان بودند. روی هم رفته، آن ها خیلی موفق بودند. از جمله ایشان عطاء الله زی درانی بود که به عنوان دانشجو در سال 1941 به ایالات متحده آمد و آن جا ماندگارشد. و بعدها برنج زودپخت (Minute Rice) را اختراع کرد که در نهایت کار آن را به کمپانی " جنرال فودز " (General Foods)

در برابر چند میلیون دالر فروخت. وی در سال 1964 در کالورادو (Colorado) درگذشت.

در آن زمان، برای کسانی که به میهن بازگشت می کردند، غیرعادی نبود که در قبال خود فرصت های اندکی بیابند. پس از صرف وقت زیاد و کوشش های فراوان که برای به دست آوردن درجه دکترا ضروری بود، افغانی که به وطن بر می گشت، ممکن بود به بعضی کارهای دفتری در یکی از وزارتخانه ها گماشته شود تا اسناد را ترجمه کند یا وظایف همانندی را انجام دهد. در بین با استعدادترین و خوش نصیب ترین آنان کسانی بودند مانند داکتر عبدالمجید که در رشته میکروب شناسی از یونورستی کالیفورنیا درجه داکترا به دست آورده بود و به ریاست دانشگاه کابل گماشته شد. وی در سال 1948 وزیر صحیه و بعدها وزیر معارف و در سال 1963 سفیر در ایالات متحده و در سال 1973 وزیر عدلیه مقرر شد. یکی دیگر از بازگشت کنندگان با آینده فوق العاده درخشان از لحاظ وظیفه- محمد کبیر لودین بود که دانشنامه انجینیری خود را از یونورستی کارنل گرفته بود- رییس وادی هلمند مقرر گردید. بعدها به عنوان سفیر در ایالات متحده و به عنوان یکی از مشاوران عالی و مهم ظاهرشاه خدمت نمود.

از نگاه روابط افغانستان- امریکا این سرمایه از تحصیل یافتگان امریکا باید یک دارایی و ذخیره یی از حسن نیت و حسن تفاهم را تشکیل می داد که دیپلوماسی امریکا می توانست روی آن یک شبکه نیرومند هوادار امریکا را بنا کند. این دارایی تا حد زیادی ضایع گردید. از دانشجویان افغانی که به کشور شان بر می گشتند، بسیار کم خبرگیرایی می شد. دیپلومات های امریکایی نه جویای احوال آن ها می شدند و نه برای کسب دوستی شان سعی می ورزیدند. هنگامی که مشوره یی می دادند یا پیشنهادهایی می کردند، بیشتر نادیده گرفته می شدند. به طریقی، توانایی و علاقه برای برپایی و تداوم تماس با این مردان که همدردی ها و ارزش های ایشان در امریکا شکل گرفته بود، یا هیچ وجود نداشت یا به سادگی از سوی مقامات امریکایی مهم تلقی نمی گردید. تماس محتاطانه، افغان ها را مظنون و مورد شبهه قرار نداده بلکه شناخت امریکاییان را در باره ارزش ها و عادات و رسوم افغان ها افزایش می داد. این امر پیوسته تا همین تازگی ها صادق بوده است. حکومت ایالات متحده در آغاز تلاش اندکی مبذول داشت تا استعدادها و مهارت های افغان های آموزش دیده در امریکا را در مبارزه در برابر استیلای روس ها برافغانستان بهره گیری نماید.

فصل سوم

شناسایی دیپلوماتیک

بخش یکم

رشته گره خورده

در قوانین بین الدول، مساله شناسایی یک دولت از سوی دولت دیگری، واقعاً یک مساله پیچیده است. برپایی روابط دیپلوماتیک میان ایالات متحده و افغانستان مثال برجسته یی در نوع خود به شمار می رود.

اگرچه قوانین بین الدول روش هایی برای برپایی روابط میان کشورها دارد، مگر با آن هم، معیارهای پذیرفته شده در تراز جهانی موجود نیست که تعیین کند چه وقت و در تحت کدام شرایط دولتی مستحق شناسایی دیپلوماتیک می گردد. از هنگام معاهده وست فیلیا (Westphalia) در سال 1648 که نظام دولت ملی آزاد را سبب شد، تا این زمان، هردولت این حق را برای خویش قایل شده است که به خودی خود تصمیم بگیرد که آیا دولت دیگری را به رسمیت بشناسد یا خیر. شمار کمی از دستورالعمل های عمومی رفته رفته به ظهور رسیده است. برای مثال، برای دولت به رسمیت شناسنده معمول است از دولتی که قرار است شناسایی گردد، مطالبه نماید که به انجام دادن تعهدات و التزامات بین المللی خود موافقت نماید اما به طور عموم موازین شناسایی همه تقریباً موضوعات عندی بوده و از یک دولت تا دولت دیگر و از یک زمان تا زمان دیگر فرق می کند.

در محیط قانونی نسبتاً پرهرج و مرج شناسایی، ایالات متحده در ادوار مختلف تاریخ خود، معیارهای گوناگونی اتخاذ کرده است. زمانی امریکاییان براین بودند که شناسایی دیپلوماتیک شکلی از پاداش است که براساس اخلاقی اعطا و یا از آن مضایقه می شود. شناسایی مهر تایدی بر رفتار حکومت های دیگر گردید. هنگامی که حکومت های مقتدری که ایالات متحده با فلسفه آن ها موافقت نداشت، روی کار آمد، اما اهمیت آن ها در زمینه تجارت و زمینه های دیگر دشوار بود که نادیده گرفته شود، برای مثال، آلمان در روزگار هیتلر، این عقیده امریکاییان به یک آزمایش عملی تر عوض شد یعنی آیا حکومت دیگر توان آن را داشته که نفوذ خود را در داخل سرزمین خودش قایم نماید و قادر برانجام دادن وظایف و ایفای تعهدات خویش به عنوان یک قدرت مستقل بوده است؟.

در سال 1930 جینارو استرادا Genaro Estrada - وزیر روابط خارجی مکسیکو پیشنهاد کرد که تمامی ملل باید به الغای شناسایی رسمی موافقت کنند و در عوض کلیه ملت ها را برآن داشت که تنها با هرمقامی که بالفعل دستگاه حکومتی یک دولت را در یک وقت معین کنترل می کند، رفتار نمایند. عقیده استرادا، مورد پذیرش جهانی واقع نشد اما اجراآت عملی امریکایی در این اواخر به این نظر بسیار نزدیک می شود. یک پیشنهاد دیگر این بود که تمام دولت ها باید همه دول دیگر را که اعضای سازمان ملل اند، به رسمیت بشناسند. این اندیشه تقریباً بی درنگ از هم پاشید، چون دولت های زیادی از شناخت رسمی اسراییل ابا می ورزیدند و همچنان ایالات متحده در آغاز اردن را به رسمیت نمی شناخت و برخی اعضای سازمان ملل چون اوکراین و روسیه سفید که اکثر ملل، آن ها را به عنوان کشورهای مستقل نمی شناختند.

پیرامون مساله شناسایی پیچیدگی های دیگری هم وجود دارد؛ مانند شناسایی به اساس واقعیت امر (De Facto) و یا شناسایی به اساس قانون و استحقاق (Dejure). شناسایی به اساس واقعیت امر شبیه عقیده استرادا است یک حکومت این حقیقت را می پذیرد که حکومت دیگری واقعاً مسلط است و قدرت آن را دارد که امور داخلی و خارجی خود را تنظیم کند، بنا بر آن، امکان این فراهم است که با همچو حکومتی به اساس روزمره معامله نمود بدون آن که شناسایی رسمی قانونی بدان اعطا گردد.

یک پیچیدگی دیگر از این حقیقت بر می خیزد که برخی از کشورها، از جمله ایالات متحده، میان سه مرحله پیاپی شناسایی فرق می گذارند، مرحله نخست، شناسایی کشوری است به عنوان یک دولت مستقل اما بدون داشتن هرگونه روابط دیپلوماتیک رسمی با آن. مرحله دوم اعطای شناسایی دیپلوماتیک است خواه براساس واقعیت امر باشد یا بر اساس قانون و استحقاق. ولی بدون تاسیس نمایندگی دیپلوماتیک مقیم در پایتخت کشور دیگر غالباً یک دیپلومات مقیم در یک کشور نزدیک به عنوان نماینده رسمی تعیین می شود و او به صورت متناوب و در فواصل معین از دولتی که تازه مورد شناسایی واقع شده، دیدن می کند. مرحله سوم عبارت است از اعتراف کامل به استقلال کشور دیگر، اعطای شناسایی قانونی و بالاستحقاق و تاسیس یک هیات دیپلوماتیک مقیم.
اگرچه شروط قانونی برای شناسایی- نامعلوم و غیرمسلم می باشد، اما نتایج قانونی شناسایی یا عدم آن آشکارا در خلال سالیان با اجراآت عملی و فیصله های محاکم تعریف شده است. این نتایج قانونی زیاد بوده و بر موضوعاتی چون اعطای ویزا، حقوق کسانی که در کشورهای یکدیگر اقامت می کنند، حق تعمیل قراردادها، مصادره و ملی ساختن دارایی اتباع یکدیگر و موضوعات بسیار دیگری، تاثیر می کند. بنا بر این، شناسایی یک عملیه نظری ذهنی نبوده بلکه یک اصل نهایت عملی در روابط میان دو دولت می باشد1.

با درنظر گرفتن وضع نسبتاً مبهم قانون بین الدول و ممارست شناسایی به طور کلی شگفتی بر انگیز نیست که رشته روابط میان افغانستان و ایالات متحده از سرآغاز بدی شروع شده و در طی سالیان بیشتر و بیشتر گره خورده و در هم پیچیده است. اگرچه افغانستان استقلال خود را در سا 1919 به دست آورد،

اما ایالات متحده تا سال 1935 از اعطای شناسایی قانونی به آن خود داری ورزیده و تا سال 1942 دفتر دیپلوماتیک در کابل تاسیس نکرد. در عین زمان، ابهام و سردرگمی زیادی در هردو کشور در باره موضع بین المللی افغانستان در برابر ایالات متحده بروز نمود.

شناسایی دیپلوماتیک افغانستان در تراز جهانی به عنوان یک دولت مستقل و دارای سیاست و اختیار مطلق یکی از اهداف عمده سیاست خارجی امان الله خان گشت، هنگامی که او در پی کشته شدن پدرش- امیر حبیب الله در سال 1919 به مقام امارت رسید. جنگ سوم افغان– انگلیس در سال 1919 و معاهده رنخستپندی که جنگ را در عین سال پایان داد و معاهده صلح پایدار با بریتانیای کبیر که در سال 1921 به امضا رسید، همه منتج به استقلال کامل افغانستان گردید. و حق آن را در اداره امور خارجی خودش پوره اعاده نمود- حقی که افغانستان برطبق معاهده گندمک در سال 1879 در نتیجه جنگ دوم افغان – انگلیس به بریتانیایی ها واگذار کرده بود؟

در اواخر سال 1919، امان الله هیاتی به ریاست مشاور معتمدش- محمد ولی برای دیدار از کشورهای بزرگ اروپایی و ایالات متحده به خارج فرستاد تا شناسایی دیپلوماتیک از موقف نوین افغانستان را به عنوان یک کشور کاملاً مستقل به دست آرد. هنگامی که هیات ولی به مسکو رسید، هم از سوی لینن و هم از سوی گیورگی واسلییویچ چیچرین (Georgiy Vasilyevich Chicherin) - کمیسار امور خارجی، با تشریفات کامل استقبال گردید. شناسایی افغانستان علی الفور تعارف شد و رژیم بلشویک را نخستین حکومت خارجی ساخت که استقلال جدید افغانستان را به رسمیت بشناسد. شوروی ها در آن برهه از تاریخ شان مایل بودند تا هیجان سر اسری جدایی طلبان مسلمان را در امپراتوری آسیای مرکزی خود فرونشانند، و کشورهای آسیایی را در مبارزه شان در برابر بریتانیای کبیر به سوی خود بکشانند. شناسایی فوری از سویی شوروی اثر بسیار مساعدی بر افغان ها بر جای گذاشت.

هیات ولی خان از مسکو سفر خود را به سوی پایتخت های عمده اروپا ادامه داد و نه تنها در جستجوی شناسایی بود بلکه در برخی موارد موافقت نمود که قراردادهای تجاری مناسبی با حکومت های مختلف امضا کند. در این ضمن، شوروی ها هیاتی را به کابل فرستاده بودند تا در باره یک معاهده مودت و دوستی گفتگو نماید. در عین زمان، یک معاهده صلح نهایی را عقد کند. مذاکرات ایشان با پیچیدگی ها برخورد کرده بود. در باره ماهیت و چگونگی معاهده، میان حکومت بریتانیایی هند و حکومت امپراتوری در لندن عدم موافقت چشمگیر وجود داشت. هند بریتانیایی از روی واقع بینی احساس می کرد که باید استقلال کامل افغانستان را تصدیق کند و سیاست دیکته شده از سوی لندن را مبنی براین که افغانستان می بایست در گستره نفوذ بریتانیایی ها بماند، و از هرگونه نفوذ روسی آزاد باشد، کم اهمیت جلوه دهد. این امر باعث شد که گفتگوها در کابل بیش از آنچه لازم بود، به درازا بکشد. در این ضمن، لندن چنان موضعگیری کرد که کشورهای دیگر باید از شناسایی افغانستان خودداری نمایند تا معاهده نهایی افغان– انگلیس به اتمام رسد. از این رو، هنگامی بریتانیا اطلاع یافت که ایتالیا در شرف

امضای قراردادی در زمینه روابط تجاری و قونسلی با افغانستان می باشد، وزارت خارجه همایونی به حکومت ایتالیا احتجاج کرد. در احتجاج آمده بود که بریتانیا در شرف تکمیل موافقتنامه یی با افغانستان است که «نفوذ سیاسی برتر و حاکم بریتانیا را در آن کشور تصدیق» خواهد کرد3 .

بی میلی حکومت بریتانیا در لندن در پذیرفتن استقلال کامل افغانستان به اشکال متعددی تبارز کرد. و مسلماً در طرز تلقی مقامات امریکایی موثر بود. در هنگام گفتگوها برای معاهده 1921 افغان – انگلیس لندن از اعطای لقب "اعلیحضرت" به امان الله خود داری ورزید. آنان همچنان به نماینده جدید او در هند اطلاع دادند که با وجود ادعای استقلال از سوی افغانستان، هیچ تغییری در وظایف وی روی نخواهد داد. افغان ها توقع داشتند که نمایندگانی با لندن مبادله کنند اما بریتانیایی ها در ابراز موافقت لازم قصداً امروز و فردا کردند و گسیل یک نماینده وزارت خارجه را به عنوان وزیر مختار به کابل به تعویق انداختند. گفتگوهای مربوط به معاهده در کابل به جای ماموری که از لندن فرستاده شده بود، از سوی سکرتر امور خارجه حکومت هند- سر هنری دوبس (Sir Henry Dobbs) پیش برده می شد. امان الله یکراست نامه یی به پادشاه بریتانیا فرستاد و او را به عنوان یک پادشاه برادر خطاب کرده بود. شاه جورج هرگز پاسخ نداد4 در یک موقع دابس به جانب افغانی در مذاکرات که مساله تایید مبداء خودمختاری را از سوی رییس ولسون (Wilson) مطرح ساخته بود، اطلاع داد که دکترین ولسون تنها بر شکست خوردگان تطبیق می گردد.

هنگامی که هیات ولی خان پس از دیدار واشنگتن، در اگوست 1921 به لندن بازگشت و دیدار کوتاهی با وزیر خارجه- لردکورزن (Lord Curzon) نمود، از پیش فهمیده بود که به جای قالین سرخ با پذیرایی سردی روبرو خواهد گردید. محمد ولی خصومت بریتانیایی ها را باید متوقع بوده باشد. زیرا او از پاریس سر راست به واشنگتن رفته دیدارش را از لندن به آخر گذاشته بود. کُرزُن که نایب السلطنه هند بود، یکی از مخالفان سرسخت استقلال افغانستان به شمار می رفت. وقتی که ولی با او دیدار مختصری به عمل آورد و کوشش نمود تا در باره پیشرفت مذاکرات کابل گفتگو کند، به وی به طور کوتاه و تند اطلاع داده شد که این موضوعی است موکول به مذاکره کنندگان که در باره آن در کابل تصمیم بگیرند. پس از آن، ولی خواستار باریابی به حضور شاه جورج شد تا یک نامه شخصی امان الله را به وی تقدیم نماید. کورزن به او گفت که وی باید این تقاضا را از دفتر هند (India Office) بکند. محمود طرزی- وزیر خارجه افغان در کابل احتجاج خشم آلودی به دابس که هنوز نماینده بریتانیا در مذاکرت بود، نوشت. در لندن دفتر هند که در راس آن سکرتر دولت در امور هند قرار داشت، در خصوص وضعی که بر افغانستان و هند حاکم بود، بیشتر واقع بین بوده و از سیاست آشتی جویانه تر هواداری می کرد. این امر موجب گردید که کُرُزن به پاسخ تلگرافی از سوی نایب السلطنه هند که تصدیق لقب اعلی حضرت را برای امیر و پذیرش یک نماینده افغانی را در لندن توصیه می کرد، یادداشت طعنه آمیزی بنویسد. کرزُن نگاشت:

«شما را به خدا ! قرار است که ما توقف نماییم؟ من از هیچ عوض و بدلی، که قرار است از افغانستان در برابر این احسان محض به دست آریم، آگاه نیستم. اگر حکومت کنونی هند چنین ادامه دهد، بخشش دیگر، پذیرفتن روخانه سند Indus به عنوان مرز خواهد بود. چون من با پالیسی کنونی حکومت هند کاملا مخالفم، ترجیح می دهم – با آن که از سکرتر دولت برای هند سپاسگزاری کنم، در باره این تلگراف نظری ابراز نکنم!»

افغان ها به نوبه خود برشدت خصومتی که با نزاع برسر استقلال پدید آمده بود، افزودند. در خلال اقامت هیات ولی در اتحاد شوروی، اعضای این هیات با مقامات بلشویک در اظهار بیانیه های علنی در نکوهش بریتانیایی ها رقابت می کردند و وعده می دادند که برای براندازی استبداد بریتانیا از عرش حکمروایی ظالمانه اش برمردمان خاور زمین، همکاری نمایند7.

بی میلی بریتانیا در پذیرش واقعیت استقلال افغان ها موقف رسمی امریکا را در برابر کوشش افغانستان در زمینه شناسایی سخت زیر تاثیر گرفت. ما دیده ایم که عقاید ولسون در نزد افغان ها معروف بود. وساطت رییس تیودور روزولت (Theodore Roosevelt) که جنگ روس و جاپان را پایان داد و موقف نیرومند ولسون در تایید حق خودمختاری ملل محکوم، اثر نیرومند و مساعدی بر رهبران افغان بر جای گذارده بود. آنان اعتماد زیادی به طرز تلقی امریکاییان از استعمار داشتند. اما آن ها واقعاً بسیار کم در باره امریکا می دانستند. سراج الاخبار نشریه موقوته پیشگام و عوام پسند دهه 1920 محمود طرزی پیوسته مقاله هایی در باره پیشرفت صنعتی و علمی در امریکا چاپ می کرد. ولی این نشریه بسیار کم از نظام سیاسی امریکایی یا دموکراسی اجتماعی آن گزارش می داد8 .

این گونه، توقعات هیات ولی خان برای یک پذیرایی بسیار خوب امریکا خیلی زیاد بود و انتظار داشتند که به عنوان نمایندگان یک کشور تازه به استقلال رسیده با گرمجوشی استقبال خواهند شد و ظاهراً حتا آرزوی به دست آوردن کمک های فنی و امتیازات تجاری را داشتند که افغانستان را قادر خواهد کرد منابع تجارت خود را متنوع سازد که در اثر آن انحصار هند بریتانیایی را در هم شکند.

ولی خان، وقتی که در پاریس بود، دیدار کوتاهی با سفیر امریکا نمود تا به او اطلاع دهد که به عنوان نماینده خاص افغانستان، حامل نامه یی از وزیر خارجه افغان عنوانی وزیر خارجه امریکا است و اظهار داشت که قصد دارد به واشنگتن برود تا استقلال افغانستان را اعلام و با امریکا مناسبات دوستانه برقرار سازد9 پیش از پذیرفتن ولی، سفیر امریکا- هنگ کامبل والس(Hngh Campbell Wallace) به سفیر بریتانیا در فرانسه- لورد هاردنگ (Lord Hardinge) تلفون کرد تا مواضع حکومت بریتانیا را نسبت به هیات ولی خان روشن نماید. هاردنگ که او نیز نائب السلطنه در هند و نوه یک گورنرجنرال هند بود، کتباً پاسخ داد که چون هیات از سوی رییس جمهور فرانسه و نخست وزیر فرانسه- ام. برایند (M Briand) پذیرایی شده است، سفیر امریکا نمی تواند به گونه یی که قابل توجیه باشد، از پذیرفتن آن خودداری

ورزد. اما افزود که حکومت بریتانیا فعالیت های این هیات یا مساعی آن را در انعقاد موافقتنامه ها با دیگر حکومات، به چشم رضا و قبول نمی بیند. ما افغانستان را- اگرچه به ظاهر مستقل است، هنوز به عنوان کشوری می شناسیم که اندرون گستره نفوذ سیاسی ما است و ما مایل هستیم از هر اقدامی که به عدم دلبستگی ما به روابط خارجی آن کشور اشارت کند، جلوگیری نماییم. حقیقت امر این است که ما امیدواریم روابط بسیار نزدیک تری را با افغانستان در آینده نزدیک آغاز کنیم10.

این پاسخ چنانی که باید به واشنگتن گزارش داده شد، بی تردید در پذیرایی سرد از هیات ولی در ایالات متحده بی تاثیر نبود. با این هم، هنگامی که هیات در 12 جولای 1921 بازگشت، وزارت خارجه ترتیب تعارفات معمول گمرکی را در بندر نیویورک گرفت. قرار دیدار با وزیر خارجه- چارلز ایوانز هیوز (Charles Evans Hughes) در 20 جولای تعیین شد. هیوز در 18 جولای پیش از پذیرفتن هیات نامه یی به رییس هاردنگ نوشته از رسیدن هیات ولی خان و مقاصد آن11 به وی اطلاع داد. مفاد نامه این بود که بریتانیایی ها در حالی که از طریق سفیر خود در پاریس اشاره بر این کرده بودند که هیچگونه اعتراضی بر پذیرفتن هیات وجود ندارد، اما آن را به چشم رضا و قبول نمی بینند و افغانستان را به عنوان کشوری می پندارند که اندرون گستره نفوذ سیاسی بریتانیا است. هیوز همچنان هاردنگ را مطلع ساخت که افغانستان مناسبات نزدیک و دوستانه یی با رژیم بلشویک در روسیه برقرار نموده و اعانه نقدی سالانه یی به میزان یک میلیون روبل طلایی از آن کشور دریافت می نماید. چون در آن هنگام نه ایالات متحده و نه بریتانیای کبیر رژیم شوروی را به رسمیت می شناخت و در واقع آشکارا مخالف آن بودند، این هشدار و انذار کاملاً یک توصیه برای پذیرایی دوستانه از هیات افغانی نبود.

هیوز در 20 جولای 1921 با ولی خان و همراهان او دیدار کرد. ولی خان نامه یی از وزیر خارجه افغان- محمود طرزی به وی تقدیم نموده که در آن ابراز آرزومندی برای برپایی مناسبات دوستانه میان افغانستان و ایالات متحده شده بود. به طور شفاهی ولی خان براستقلال افغانستان و تمایل آن بر برپایی روابط دیپلوماتیک و تجاری تاکید گذاشت. هیوز در پاسخ گفت که او از هیات نمایندگان حسن استقبال می کند اما برپایی روابط دیپلوماتیک موکول به فیصله کانگرس است. بنا بر این، او نمی تواند پاسخی به درخواست ولی در این وقت بدهد. این پاسخ مدت ها طفره آمیز و عاری از خلوص نیت بود زیرا هیچ مقررات قانونی وجود ندارد که تاسیس یک پست دیپلوماتیک را به عنوان پیش شرط شناسایی دیپلوماتیک لازمی داند. در این جا بود که رشته آغاز به گره خوردن نمود، و مراحل متفاوت شناسایی که در آغاز این فصل شرح داده شد، یا قصدا به عنوان فن تعویق افگنی یا سهواً بنا برعدم آشنایی به قوانین بین الدول مغشوش گشت. چون هیوز قانوندان برجسته یی بود که پسان ها قاضی القضات دادگاه عالی شد، نا آشنایی او با قوانین، شرح پذیرایی نیست.

در پایان کار، هیوز به نامه طرزی کتباً پاسخ داده برای عدم توافق برتاسیس روابط دیپلوماتیک عاجل عین عذر را آورد. با این هم، او زمینه دیدار هیات اعزامی را با رییس جمهور هاردنگ که برایش از روی احتیاط مشوره داده بودند که کاری نکند که تمایل افغان ها را به شناسایی تشویق نماید، آماده ساخت. ولی نامه یی از سوی امیر امان الله به رییس جمهور هاردنگ تقدیم کرد. در آن نامه، امیر امان الله جلوس خود را برتخت شاهی اعلام و " تمایل صادقانه خویش را برای برپایی روابط دوستانه پایدار میان افغانستان و حکومت علیه ایالات متحده " ابراز نموده بود. رییس از هیات اعزامی حسن استقبال کرده و توضیح داد که امکان تاسیس یک دفتر دیپلوماتیک بدون فیصله کانگرس میسر نیست. پسانتر هاردنگ نامه یی به عین مفهوم به امان الله نوشت. با آن هم، خودمانی سیاستمدارانه گرم و طبیعی که هاردنگ در جریان گفتگو از خود نشان داد از سوی ولی خان به عنوان پذیرفتن استقلال افغانستان تلقی گردید و مساله برپایی روابط دیپلوماتیک به عنوان یک مانع قانونی صرف فنی انگاشته شد که ایالات متحده در موقع مناسب 13 آن را برطرف خواهد کرد.

نه همه اعضای هیات اعزامی، پذیرایی رییس جمهور را این قدر خوشبینانه تعبیر کردند، به ویژه فیض محمد زکریا که شاید همان تجربه ناگوار پیشین در نیویارک که در فصل دوم تذکر داده شد، هنوز او را سخت آزار می داد، احساس می کرد که آنچه دستیاب هیات اعزامی شد، یک رشته بهانه های بیجا و عذرهای طفره آمیز از سوی حکومت امریکا بود. تنی چند دیگر از اعضای هیات با او همنوا بودند. بر پایه مقاله یی که او در آن زمان برای روزنامه ترکی زبان " وقت " در قسطنطنیه نوشت، زکریا بر آن بود که حکومت امریکا بر اثر فشار از سوی مبلغان مسیحی (که گمان می رفت خودداری افغان ها از اعطای اجازه ورود به کشور، آنان را خشمگین ساخته بود)، از شناسایی استقلال افغانستان خودداری ورزیده بود. او به یادداشتی از فدراسیون کلیساهای نیویارک عنوانی رییس هاردنگ که برعدم شناسایی اصرار می ورزید، استشهاد می کرد. زکریا به عنوان گواه دیگر برتمایل ضد اسلامی امریکا نیز ادعا کرد که ایالات متحده به ارامنه وعده داده بود که دولتی از خود داشته باشند14.

محمد ولی به رغم ارزیابی های مختلف در داخل هیات اعزامی خودش، به امان الله گزارش داد که سفر هیات موفق بود. به هررو، تجارب بعدی در خصوص این که آیا ایالات متحده در واقع افغانستان را به رسمیت شناخته بود یا خیر سردرگمی بسیاری را به بار آورد. سرانجام، رشته روابط واقعاً گره خورده و جر گردید. مقامات افغانی بارها از امریکاییانی که از کابل دیدن می کردند، مصرانه درخواست نموده می پرسیدند که چرا امریکا با کشورشان روابط رسمی برقرار نمی کند. وقتی که این تماس ها به وزارت خارجه ارجاع می شد، آن ها هیچ کاری نمی کردند که استفسار کنندگان را از اشتباه این عقیده که افغانستان به رسمیت شناخته نشده بود، به درآرند. روشن ساختن این وضع مبهم بیش از پیش ضروری گردید چون تجار امریکایی آغاز به وارسی امکانات بازار افغانی نمودند. ما به فعالیت های شماری از آنان پیشتر در فصل گذشته اشاره نمودیم.

دوتن از تاجران امریکایی به ویژه بر شناسایی پافشاری می کردند: یکی هاری گوت فلد (Harry Gottefeld) - دوست نزدیک و پشتیبان سناتور ساموئیل شارترج (Samuel Shortridge) و دیگری داوید جوفو (David Joffo) از شکاگو که تابعیت امریکایی را پذیرفته و به داد و ستد بازرگانی در افغانستان بسیار علاقمند بود. اما احساس می کرد که به حمایت یک نماینده دیپلوماتیک در کابل نیاز دارد.

گوت فلد- بنیادگذار نخستین کمپنی تجاری افغان– امریکایی، در سال 1928 به پاریس رفت تا با شاه امان الله در هنگام مسافرتش به اروپا، در باره امتیاز نفت گفتگو کند. وی با غلام صدیق- وزیر خارجه افغانستان دیدار کرد و موفق گردید که امتیاز برمه کاری را برای تفحص نفت در منطقه هرات به دست آرد. گوت فلد از یک گروه ممتاز امریکاییان نمایندگی می کرد. در این گروه کسانی چون دونالد استراچن (Donald Strachan) - معاون مدعی العموم پیشین ایالات متحده و ادوارد استافورد (Edward Stafford) - فرمانده ملی سربازان کارآزموده از نیروهای مسلح امریکا (American Legion) حضور داشتند. والاس میوری (Murray Wallace) یک کارمند زیرک و محتاط که از رتبه های پایین به ریاست شعبه شرق نزدیک در وزارت خارجه ارتقا کرده بود، روی دلایلی که روشن نیست، با برپایی روابط دیپلوماتیک میان افغانستان و ایالات متحده سرسختانه مخالفت می کرد. او نسبت به گروه گوت فلد عمیقاً بدگمان بود و اعضای آن را استفاده جویان بالقوه می دانست. گوت فلد، میوری را نادیده گرفته و با حیله و نیرنگ قرار دیدار را با وزیر خارجه- کیلاگ در 24 جولای 1928 به دست آورد. او تاسیس یک هیات دیپلوماتیک امریکا را در کابل جدا تقاضا می کرد و کیلاگ (Kellogg) که بر می آمد میوری او را از موضوع اطلاع داده بود، مودبانه تقاضایش را رد کرد. اندکی پس از آن، دفتر تحقیقات فدرال (FBI) بنا به درخواست وزارت خارجه تحقیقاتی را در باره کمپنی تجاری افغان– امریکا به سبب این شبهه که با یک انقلابی مظنون هندی به نام دالیپ سنگ گل (Dalip Singh Gill) رابطه داشت، روی دست گرفت15 .

وضع داوید جوفو هم از این بهتر نبود. او در حالی که سناتور ادولف جی سبات (Adolph J. Sabath) از شیکاگو با وی همراه بود، دیداری کوتاهی از میوری نمود تا برشناسایی دیپلوماتیک افغانستان اصرار کند. سبات درخواست پرحرارت و موثری کرد بدین معنا که ایالات متحده باید افغانستان را یاری دهد تا انکشاف نماید و گشایش نمایندگی دیپلوماتیک امریکا در کابل ضروری می باشد. میوری پاسخ داد که این کار ناممکن است زیرا:
افغانستان بدون شک متعصب ترین و خشن ترین کشور در جهان امروز است. در آنجا امتیازات رعایای اجانب یا حقوق برونمرزی وجود ندارد تا از خارجیان حمایت کند. در آنجا هیچ گونه ادعایی برای تساوی حقوق میان مسیحیان و مسلمانان نیست. در آنجا هیچ بانکی وجود ندارد و کاروان های حامل خزانه غارت می شوند. بریتانیایی ها سال ها است که هرتبعه بریتانیای سفید پوست را از ورود به افغانستان قدغن کرده اند. نادرشاه اگرچه مرد با کفایتی است، اما نمی تواند قبایل را کنترل نماید و زود سقوط خواهد کرد. در سال 1925 یک نفر ایتالیایی به نام پایپرنو (Piperno) در حال دفاع از خود یک افغان را کشت. او دریک دادگاه مذهبی احضار و محکوم به مرگ

گردید. حکم دادگاه مشروط بر این بود که قاتل باید به خویشاوندان مرد مقتول تسلیم داده شود تا هر گونه که مناسب بدانند، کشته شود. تنها پس از آن که موسولینی التیماتوم داد و آن را با ضبط پول های امانت افغان ها در بانک های ایتالیایی پیگیری کرد، افغان ها موافقت کردند که در بدل حکم مرگ پایپرنو پول خونبها را بپذیرند. اما همین که پاپیرنو از بند رها و به وی اجازه داده شد که افغانستان را ترک گوید، به دست یک جمعیت متعصب بی بند و بار گرفتار و ناگزیر به خوردن زهر شده و بعداً بر دارش آویختند.

در پی انقلاب سال 1928 افغان، هواپیماهای بریتانیایی در بیرون بری همه خارجیان مقیم کابل به هند، به استثنای شوروی ها که نمی خواستند کشور را ترک بگویند، توفیق یافتند. دو تن امریکایی مشمول آن عده بودند. نهایت تردید بر انگیز است که کسی از این خارجیان می توانست بدون همکاری بریتانیا از افغانستان جان به سلامت برد.

افغانستان برای قرن ها عرصه کشمکش های روسیه– انگلیس برای کنترل مدخل عمده هند- اعنی کوتل خیبر بوده است و هیچ دلیل قانع کننده یی وجود ندارد که این کشمکش اکنون که روسیه به دست بلشویک ها کنترل می شود، متوقف گردد. حیات هیچ خارجی در کشور نمی تواند حفاظت شود و نه هیچ منفعت خارجی تضمین. در صورت اتلاف هریک یا هر دو برای هیچ قدرت محنت رسیده خارجی راهی وجود نخواهد داشت که برافغانستان- این کشور آسیایی محاط به خشکی که تنها از طریق هند یا روسیه شوروی قابل وصول است، فشار موثر وارد کند 16 .

در همین احوال، حکومت افغان مبارزه یی را آغاز کرده بود که شناسایی صعب الوصول را که در پی آن می گشت، به دست آورد. به دیپلومات های افغانی در خارج هدایت داده شده بود که با همتایان امریکایی خود مناسبات دوستانه برقرار و از ایشان مصرانه بخواهند تا به حکومت خویش توصیه نمایند که با افغانستان روابط دیپلوماتیک برقرار سازد. به زودی پیام هایی از گوشه های مختلف گیتی از دیپلومات های امریکایی آغاز به رسیدن نموده می پرسیدند که آنان در قبال این پیشنهادهای استمزاجی مقدماتی چه موقفی باید اتخاذ نمایند؟ پاسخ ها همواره از مساله شناسایی طفره رفته و به دیپلومات های امریکایی دستور می دادند که نسبت به مقامات افغانی موقف دوستانه اتخاذ کنند. اما اندیشه برپایی روابط رسمی را تشویق ننمایند. هر گاهی هم که واشنگتن از مقامات بریتانیایی استفسار می کرد که موقف امریکا نسبت به شناسایی افغانستان چه باید باشد و پاسخ های دلسرد کننده یی دریافت می کرد 17 .

روشن می شد که وزیر مختار افغانی در پاریس به طور مختص موظف گردیده بود که اندیشه شناسایی را پیش ببرد و هنگامی که نادرخان (بعدها نادرشاه)، به سال 1925 وزیر مختار افغانی در فرانسه بود، با تقدیم یک مسوده معاهده دوستی به مهران تی. هارک Myron T. Harrick - سفیر امریکا در آن کشور، برای انتقال به واشنگتن، کوشید تا مساله شناسایی را به اوج خود رساند.

این معاهده چنین بر می آید که در بطن بیوروکراسی واشنگتن فرو رفت. زیرا در اسناد و مدارک آرشیفی هیچ اشاره دیگری بدان به نظر نمی خورد. تماس همانندی از سوی شارژ دافیر افغانی به وسیله فرانک بی کیلاگ- سفیر امریکا در لندن گزارش داده شد که وزارت خارجه به این شرح بدان پاسخ داد " موضوع با دقت مورد توجه قرار داده خواهد شد" و لیکن تا آنجا که اسناد و مدارک معاصر نشان می دهد، این توجه هرگز صورت نپذیرفت.
دشوار است حکم کرد که موقف حکومت ایالات متحده در آن هنگام در قبال شناسایی افغانستان حالتی از آشفتگی و نابسامانی افکار داشت یا از ابهام عمدی، یا اشتباه محض در مورد اشکال مختلف شناسایی که در آغاز این فصل به گونه فشرده شرح داده شد. در دساتیر متعدد آن به هیات های دیپلوماتیک و حتا در یادداشت های داخلی آن بیشتر اصطلاحات "شناسایی" و "روابط دیپلوماتیک" به گونه نادرستی به کار برده شده است چنانکه گویی این اصطلاحات به نحوی مترادف بوده باشد. این کاربرد ماهرانه معانی کلمات یقیناً افغان ها را شگفتی زده و گیج می ساخت و افغان ها نیز معلوم نبود که فرق های فنی میان اشکال متعدد شناسایی را درک کنند، گمان می بردند که ایالات متحده خودسرانه و لجوجانه و احتمالاً به دستور بریتانیایی ها از شناختن استقلال شان خودداری می ورزید. لیکن این انگیزه نسبت داده شده، غالباً بی معنا بود زیرا بریتانیا استقلال افغان ها را پس از امضای معاهده سال 1922 افغان- انگلیس به رسمیت شناخته و نمایندگان دیپلوماتیک مقیم میان لندن و کابل مبادله گردیده بود. این گونه، افغان ها تنها نتوانستند امریکاییان مغلق را درک کنند و بفهمند. مشکل شناسایی مثال برجسته یی از نمونه های سوء تفاهم و سوء تصور می باشد که بیشتر روابط افغانستان – امریکا را مشخص می سازد.

فصل چهارم

شناسایی دیپلوماتیک

بخش دوم

بازکردن گره رشته

یک رشته رخدادها ابتدا در سال 1928 روی داد که سر انجام، به باز کردن گره رشته منجر می گردید. معاهده متارکه جنگ که معمولاً به عنوان پیمان کیلاگ- برایند Kellogg Braind Pact معروف است، در همان سال از جانب ایالات متحده و فرانسه به امضاء رسید. ایالات متحده خیلی مشتاق بود تا حد اکثر کشورها را به طرفداری از معاهده جلب نماید. چون ایالات متحده هیچ گونه روابط سیاسی با افغانستان نداشت، امر به دست آوردن موافقت و تصویب افغان ها به عهده سفیر فرانسه در کابل واگذارده شد. مگر شاه امان الله سرگرم بازدید مشهور خود از خارج کشور بود و نایب السلطنه- ولی محمد بدون اجازه صریح از سوی پادشاه آن را امضاء نمی کرد. کیلاگ می پنداشت که وزیر مختار افغانی در پاریس بهترین مجرا برای رسیدن به امان الله و تحصیل موافقت وی می باشد و لیکن پی برد که هرگونه تماس امریکا، روی این حقیقت که ایالات متحده افغانستان را به رسمیت نمی شناخت، میسر نبود. سر انجام، پس از تاخیر زیاد موافقت افغانستان به دست آمد. اما دشواری های عملی یی که در تماس گرفتن با حکومت افغانستان در باره یک موضوع مهم نهفته بود، به وزارت خارجه امریکا تفهیم کرد که بی میلی آن در اعطای شناسایی دیپلوماتیک، بهایی در جهان واقعی داشت که باید پرداخت.

رویداد ناراحت کننده دیگر در ارتباط با مسافرت مشهور شاه امان الله در خارج کشور که در دسامبر 1927 آغاز شده بود، به وقوع پیوست. امان الله نخستین پادشاه افغان بود که از کشورهای خارجی به غیر از هند دیدار می کرد. او همچنان نخستین پادشاه آسیایی بود که از کشورهای اروپایی پس از جنگ جهانی نخست دیدن می نمود. از این رو، در پایتخت های خارجی او را بسیار بزرگ جلوه دادند- جایی که با شکوه و تشریفات زیاد مورد پذیرایی واقع شد. رییسان کشورها به شمول شوروی در صدور دعوتنامه ها به این پادشاه جوان و تجدد پسند و همسر جذاب وی که در گذشته به نام ثریا طرزی شهرت داشت، با همدیگر رقابت می کردند. البته هزینه این دعوت ها از سوی دولت های میزبان پرداخته می شد. برنامه نشر شده سفر شاه شامل ایالات متحده نبود و لیکن در 13 جنوری 1928 وزارت خارجه در واشنگتن تلگرافی از سفارت امریکا در روم دریافت کرد که چنان بمبی انفجار نموده وزارت خارجه

را تکان داد: " وزیر مختار افغانستان امروز به ساعت پنج بعد از ظهر مختصراً با من دیدن کرد و به نیابت از پادشاه خود، تمایل وی را برای بازدید ایالات متحده به گونه رسمی، پس از انجام دیدارهای دیگر اظهار کرد. وزیر خارجه- فرانک کیلاگ در بیرون شهر بود. در حالی که یک پاسخ فوری مورد نیاز واقعاً قونسل های امریکا در بمبئی و عدن که امان الله در سفر خود از آن ها گذشته بود، تلاش نموده بودند به وزارت خارجه هشدار دهند که او شاید چنان درخواستی را بکند. مگر واشنگتن این هشدارها را خیلی جدی نگرفته بود. چون ایالات متحده چون، افغانستان را به رسمیت نمی شناخت بازدید پادشاه آن آشکارا حتا به عنوان یک امر ممکن، مورد توجه قرار نداد.

در واشنگتن، تلگرام روم روی میز کار والاس میوری نهاده شد. میوری که سال ها مسوول امتناع از شناسایی بود، اکنون در برابر این ضرورت قرار داشت که پاسخی سریع به آن حرکت جسورانه پادشاه افغان بدهد. در این روزها که دیدارهای پیهم دولتی یک امر عادی است، به دشوار می توان باور کرد که در سال 1928 هیچ رییس تاجدار دولتی حتا رسماً از ایالات متحده بازدید نکرده بود. حقیقتاً هیچ تخصیصیه یی در بودجه حکومت برای دیدارهای رسمی منظور نشده بود. از این رو، تقاضای امان الله حیرت و دستپاچگی بسیاری در واشنگتن برانگیخت. در پایان کار، پیام نهایت ماهرانه یی تسوید و به وارن دی. رابنز- کار دار (شارژ د افیر) امریکا در روم دستور داده شد تا آن را شخصاً تسلیم نماید. یک تاخیر دیپلوماتیک استراتیژیک تا پس از عزیمت هیات همراه امان الله از روم، رابنز (Warren D. Robbins) را قادر ساخت که از خجالت زدگی ناشی از چنین کاری برکنار مانده و این عمل ناگوار را به همتایان خود در پاریس که ایستگاه دوم امان الله بود، منتقل سازد.

پیام به شکل زیر بود:
«شما باید شفاهاً و با نهایت احتیاط و کاردانی مفهوم آتی را به اطلاع وزیر مختار افغانستان برسانید. رییس جمهور آرزومند است تمنیات نیک قلبی خود را به امان الله اظهار کند. رد و بدل سلام ها میان اعلی حضرت و رییس هاردنگ توسط ولی خان هنوز در خاطره ها زنده است. به سود دوستی یی که با کمال خوشبختی در میان ایالات متحده و افغانستان وجود دارد، این حکومت بر آن است که می بایست محدودیت هایی را که عرف و عادت دیرینه امریکایی، روی مهمان نوازی رسمی گذاشته است، خاطرنشان کند. در نزد این حکومت هرگز معمول نبوده که پادشاهان را به بازدید از ایالات متحده دعوت نماید و به همین دلیل است که پذیرایی و مهمانی در این کشور که متناسب با مقام ذوات ملوکانه باشد، دشواری های عملی جدی پیش می آورد.

در مورد بازدید پادشاه افغانستان از ایالات متحده امکانات دیگری از سوء تفاهم و نومیدی نیز هست. گرچه ایالات متحده افغانستان را قبلاً به رسمیت شناخته است اما ممکن است پادشاه آرزومند باشد که با رییس جمهور در باره گام بعدی در زمینه برپایی روابط دیپلوماتیک میان ایالات متحده و افغانستان مذاکره کند. به هررو، رییس جمهور، زمان حاضر را برای به دست آوردن تخصیص از کانگرس که برای گشایش یک نمایندگی دیپلوماتیک امریکایی در کابل ضروری است، فرصت مساعدی نمی داند و اشاره بدین مساله از سوی

پادشاه بعید است که بتواند ناراحت کننده نباشد و حتا ممکن است سوء تفاهم را در خصوص احساسات نیک و دوستانه یی که رییس جمهور نسبت به اعلی حضرت شخصاً و افغانستان به دل می پروراند، به بار آورد.

حکومت ایالات متحده روشن است علاقمند است هرچه می تواند برای برآوردن خواهش های اعلی حضرت انجام دهد و هرگونه تکریم و تعظیم را به وی اظهار نماید. با این هم، این حکومت به خود جرات داده آرزو می کند که اعلی حضرت و مشاورانش در باره ملاحظات سابق الذکر خواهند اندیشید. اگر پادشاه به رغم این ملاحظات تصمیم به دیدار ایالات متحده بگیرد، به من دستور داده شده بگویم که رییس و بانو کولج Mrs. Coolidge مسرور خواهند بود که اعلی حضرت و علیاحضرت ملکه را در واشنگتن استقبال کنند. کیلاگ2 ».

اگرچه امان الله و مشاوران وی رد موذیانه اما صریح واشنگتن را با سکوت توام با ادب پاسخ دادند. ولی گزارش های مراکز خدمات خارجی امریکا در ایستگاه های بعدی مانند بروکسل و لندن آشکار ساخت که افغان ها از اهانت در برابر پادشاه شان سخت رنجیده بودند و نمی توانستند باور کنند که کشور ثروتمندی چون ایالات متحده برای اتخاذ تدبیرهای بایسته برای پذیرایی مناسب از یک دیدار شاهانه، فاقد منابع مالی باشد. در حالی که کشورهای کوچکی چون بلژیک و هالند قادر بودند چنین کاری را بکنند3 .

یکی از نتایج خوب این رویداد آن بود که واشنگتن ناگزیرشد اعتراف کند که ایالات متحده با پذیرایی از هیات اعزامی ولی خان در سال 1921 در واقع افغانستان را به عنوان یک حکومت مستقل شناخته بود. این امر در آن پیام که به امان الله رسانیده شد، آشکارا بیان گردید و لیکن به دنبال آن بلافاصله اظهارات تردیدآمیزی به عمل آمد. بدین معنا که روابط دیپلوماتیک برقرار شده نمی تواند، زیرا موافقت کانگرس لازم بود. این یک تلاش قصدی بود که اعطای شناسایی دیپلوماتیک را با افتتاح یک هیات دیپلوماسی در دربار کابل که منظوری تخصیصیه را از سوی کانگرس ایجاب می کرد، با هم خلط کند. در عوض، این امر از راه دادن اعتبارنامه به یک دیپلومات امریکایی در یک پایتخت مجاور برای تهران می توانست انجام داده شود، اقدامی که در واقع سر انجام عملی گردید و مستلزم اجراآت یا منظوری تخصیصه از سوی کانگرس نبود. دشوار است باور کرد که مقامات در واشنگتن آن فرق را باز نمی شناختند و یگانه نتیجه گیری خردمندانه این است که آن ها بهانه ضرورت موافقت کانگرس را در یک وقت صرفه جویی مالی عمدا به کار بردند تا بی میلی خود را در برپایی روابط دیپلوماتیک با افغانستان پنهان کنند.

افزون بر رویدادهای عمده یی چون اشکال تصویب پیمان کیلاگ برآیند و سوء رفتار در برابر دیدار پیشنهادی شاه امان الله یک رشته مشکلات کوچکتر اما آزار دهنده در نتیجهء ابهام موقف امریکا در قبال شناسایی افغانستان، پیوسته به ظهور می رسید: به گونه مثال، یکی مشکل ویزا بود که با فشار روزافزون از سوی بازرگانان امریکایی به میان می آمد که می خواستند در افغانستان کار کنند. این ها، افزون بر سفارش های مصرانه دیپلومات های امریکایی بود که بسیاری از ایشان همتایان افغانی خود را در پایتخت های

مختلف جهان به دیده تحسین می نگریستند و از سیاست غیرمنطقی واشنگتن در خودداری از شناسایی دیپلوماتیک، خود را ناراحت احساس می کردند.

افغان هایی که ویزای مسافرت به ایالات متحده می خواستند، در برابر همه انواع دشواری ها قرار داده می شدند. ایالات متحده به اقسامی از مقررات ناشیانه و کوچک متوسل می شد، زیرا این دو کشور با یکدیگر روابط دیپلوماتیک نداشتند: به گونه مثال، سفارت امریکا در برلین استفسار کرد که چه مبلغی باید از افغان ها در بدل ویزا مطالبه نماید؟ با نظرداشت این حقیقت که افغانستان هیچ مبلغی از امریکاییان مطالبه نمی کرد، وزارت خارجه پاسخ داد که برای افغان ها ویزا های غیرمهاجرت باید صادر کنند اما روی یک قطعه کاغذ جداگانه نه بر پاسپورت های شان. زیرا «ما هیچ رابطه یی با افغانستان نداریم». پیشآمد جدی تر هنگامی رخ داد که شاه محمود- وزیر حربیه افغان که برادر نادرشاه بود، در لندن درخواست ویزای امریکا کرد. سفارت استفسار نمود که آیا می تواند برای او یک ویزای دیپلوماتیک صادر کند چنان که همه کشورهای دیگر کرده بودند. " روی این حقیقت که ما افغانستان را به رسمیت نمی شناسیم، مناسب نیست که به او یک ویزای دیپلوماتیک یا ویزای غیرمهاجرت داد. یک ویزای موقت برایش بدهید . 4 "

بیشتر دیپلومات های امریکایی که به گونه یی به افغانستان تماس داشتند، شناسایی دیپلوماتیک را توصیه می کردند. ابتدا از کارنیلیوس وان اچ انگرت (Conelius Van H. Engert) که در سال 1922 به گونه غیر رسمی از افغانستان دیدار کرده بود، آغاز می شد. در سال 1930 بنابر دعوت سفیر افغان در تهران- عزیزالله خان - از عموزادگان پادشاه که با یکی از خواهران شاه پیشین ازدواج کرده بود، وزیر مختار امریکا در تهران چارلز سی. هارت کوشید تا یک دیدار غیررسمی از کابل به عمل آورد. هارت تا هرات رسید اما وقتی که دانست که از وی به عنوان یک مهمان رسمی پذیرایی می شود، سفر خود را ناتمام گذاشت و به تهران بازگشت. این تجربه ناراحت کننده موجب گردید که او به واشنگتن توصیه های قوی بکند تا با افغانستان روابط دیپلوماتیک برقرار گردد5 . هارت پس از بازنشستگی، طرف عمده گفتگو با افغانستان برای امتیاز نفت از سوی انلید اکسپلوریشن اویل کمپنی (Inland Exploration Oil Company) بود. و او در آن وقت بار دیگر در نامه های شخصی عنوانی والاس میوری حتا شدیدتر از گذشته پافشاری می ورزید که وزارت خارجه سیاست خود را در قبال افغانستان تغییر داده به آن شناسایی دیپلوماتیک اعطاء نماید، تا عملیات شرکت های نفت امریکایی را در افغانستان تسهیل کند. در طی سالیان، هارت با مقامات افغانی تماس زیاد داشت و عمیقاً زیر تاثیر ایشان بود. هارت یک شخصیت برجسته و جالب توجه بود و در یکی از نامه های خود به میوری گفت:

قطع نظر از این که ما در به دست آوردن (امتیاز نفت) برنده شویم یا ناکام، در باره افغان ها می توان گفت: که آن ها در هرجا از شتالنگ بالا، نسبت به پارسیان در شخصیت، صراحت و صفات انسانی برتراند و شاید که هیچ پیوند خویشاوندی میان این دو نژاد وجود نداشته باشد. از ایشان

خوشم می آید و می پندارم که مردم برتری هستند و نسبت به هر یک از همسایگان خود سست مهارتر و از تمدن و تهذیب تاثیرپذیرتر می باشند. به سر بردن شش ماه در اروپا برای یک افغان چنان مثمر ثمر خواهد بود که شاید یک عمر برای یکتن پارسی هرگز به بار نیاورد. با این مردم در آرزوی تقریباً جنون آمیزشان برای شناسایی عام و تام، همدردی کامل دارم. گرچه به آن ها اطلاع داده ام که این یکی از مسایلی است که من نمی توانم مورد بحث قرار دهم. برای آن ها واضح ساخته شده بود که من از حکومت ایالات متحده نمایندگی نمی کنم یا تعهد کنم که به نیابت از آن سخن گویم. آن ها آزرده نیستند اما هنگامی که این مساله را ذکر می کنند، وضع رقت انگیزی به خود می گیرند، طرز تلقی آنان یک نوع احساس اهانت است.

مگر این جوزیف سی. گرو (Joseph C. Grew) - سفیر امریکا در جاپان بود که با نوشتن نامه هایی به والاس میوری در 26 اکتبر 1933 کار را به حد نهایی رسانده و با عبارات آشکار و پوست کنده پرسید که وضع شناسایی افغانستان از سوی امریکا دقیقاً از چه قرار بوده و او در برابر وزیر مختار افغانی- حبیب الله طرزی چگونه باید رفتار کند. اعتبار و نفوذ گرو چنان بود که اجازه یک پاسخ دو پهلو را نمی داد. میوری یادداشتی به تاریخ 14 نوامبر 1933 فراهم کرد. میوری در یک یادداشت توضیحی مورخ 16 نوامبر 1933 به ویلیم فلیپس (William Phillips) - معاون وزارت خارجه که در آن استیذان پاسخ دادن به نامه گرو را می کرد، این حقایق را بی پرده اظهار نمود:
برایم معلوم می شود که نامه آقای گرو به من در باره این موضوع فرصت خوبی به دست داد تا به نقش چشم بندی که از چندین سال با افغان ها در مساله شناسایی بازی کرده ایم، پایان دهیم. ما باید رژیم نادرشاه را به رسمیت می شناختیم. هر گاه او گزارش جلوس خود را برتخت پادشاهی از مجراهای مناسب به اطلاع ما می رسانید. چون وی این حقیقت را با تلگرافَ به حکومت بریتانیای کبیر و روسیه شوروی و دیگر قدرت ها اروپایی ابلاغ نمود و در انجام دادن چنین کاری در مورد ایالات متحده تقصیر رواداشت برای ما رفتار پسندیده این است که هیچ اقدامی در موضوع به عمل نیاوریم، مخصوصاً از جایی که ما هیچگونه دلچسپی به افغانستان نداریم و نیز از آن جا که دیگر حکومت های دارای روابط با افغانستان تجارب بسیار تلخ و تاسف انگیز داشته اند. به هررو، شناسایی افغانستان چیزی و برپایی روابط دیپلوماتیک با آن کشور چیز دیگری است. از نگاه من، ما در هر رو، نباید برپایی روابط دیپلوماتیک با آن کشور را تا مدتی در آینده مورد توجه قرار دهیم. افزون بر آن، وضع با کشته شدن نادرشاه و هم با این تردید که آیا پسرش قادر خواهد بود که بدون یک انقلاب دیگر امور کشور را به پیش برد، در پرده ابهام پیچیده است7.

فشارهای وارده برای برپایی روابط دیپلوماتیک سرانجام با انتخاب رییس آگاه از اهمیت روابط بین المللی- فرانکلین دی. روزولت Franklin D. Roosevelt تصادف کرد و سیاست امریکا تقریباً بی درنگ به سود شناسایی تغییر جهت داد. جیسی ایزیدور استراوس Jesse Isidor Staus به عنوان سفیر امریکا به فرانسه - جایی که شاه ولی سفیر افغانستان بود، گسیل شد. شاه ولی کاکای ظاهرشاه بود که تخت را پس از کشته شدن پدرش نادرشاه در 1933 به ارث برد.

دیدارهای شاه ولی و استراوس سر انجام منتج به نامه یی از سوی ظاهرشاه عنوانی رییس جمهور روزلت گردید که در آن مرگ پدرش و جلوس خود را برتخت پادشاهی و تمایل حکومت افغان را به تقویت روابط سیاسی و اقتصادی با حکومت علیه ایالات متحده اعلام کرد8 .

نامه ظاهر مالا به والاس میوری پیوست درخواستی از سوی معاون وزارت خارجه- فلیپس که سفارش های او را تقاضا می کرد، محول شد. اما در این وقت، میوری یک بروکرات محیل همیشگی پی برد که فضای بین المللی تغییر خورده است. او در یادداشت خود برای فلیپس اینک آهنگ دیگری ساز کرد:
«پرِ آشکار است که ظاهرشاه آن واقعیت را که این حکومت رژیم پدرش- نادرشاه را که پس از انقلاب و سرنگونی امان الله در 1929 روی کار آمد، هرگز به رسمیت نشناخت، قصداً نادیده گرفته است. به هررو، من فرض می کنم که در تسوید پاسخ رییس جمهور به ظاهرشاه لازم نیست التفاتی به این واقعیت شود. زیرا در شرایط موجود هیچ دلیلی وجود ندارد که شناسایی به او اعطاء نگردد و ... من مانند همیشه برآنم که باید بسیار به تانی در موضوع فرستادن یک هیات به کابل گام برداریم مگر که مقتضی بودن چنان اقدامی ثابت شده بتواند9 .

فلپیس یادداشتی به روزولت فرستاد که در آن سفارش های میوری و مسوده نامه یی که روزولت به ظاهر گسیل نماید، گنجانیده شده بود. نامه یی که آشکارا شناسایی دیپلوماتیک را به حکومت ظاهر تقدیم می نمود. کار سر انجام بدین نحو پایان یافت و افغان ها به شناسایی مطلوب و دلخواه خود که بسیار به تاخیر افتاده بود، نایل آمدند.

داستان غیرمستندی که زمینه را برای رد و بدل میان نامه ظاهر و روزولت آماده ساخت، دارای اهمیت است. زیرا این داستان، مهم ترین تاریخچه اساس سوء تفاهمی است که در زمینه روابط افغان– امریکا بسیار رخ داده بود. افغان ها که مردمان بسیار مغروری اند، روی این باور که در هنگام سفر هیات ولی در 1921 و هم در مسافرت امان الله در 1928 با بی اعتنایی در برابرشان رفتار شده بود، از بیم آن که مبادا درخواست شان رد شود، به خود جرات داده نتوانستند که مستقیماً خواهش شناسایی دیپلوماتیک را بکنند. پس از تجربه نادر به عنوان سفیر در پاریس و آگاهی از پاسخ رد اهانت آمیزی که امان الله دریافت کرده بود، به خوبی می توان به بی میلی نادر در پذیرش خطر یک اهانت دیگر از طریق درخواست مستقیم از واشنگتن، پی برد. والالس میوری در یادداشت سابق الذکر به جوزف گرو تذکر داد که افغان ها از 1921 به این سو، هیچگاه درخواست رسمی مستقیمی از مجراهای رسمی به حکومت امریکا تقدیم نکرده بودند بلکه بر همه انواع میانجی ها، تاجران، دیپلومات ها و حتا مسافرانی که گاهگاه به افغانستان سفر می کردند، اعتماد می نمودند، تا آرزومندی شان را برای شناسایی انتقال دهند. این کار به سود کسانی تمام شد که مثل میوری می خواستند دیده و دانسته کند و بطی باشند و پیشنهادهای افغان ها را به سادگی نادیده بگیرند یا به تعویق اندازند.

موضوع به گونه فشرده از سوی سفیر افغانستان در ایران به همتای امریکایی اش- چارلز هارت ارائه گردید «ما خیلی زیاد تمنای شناسایی را داریم، اما هراسان بوده ایم که درخواست رسمی تقدیم نماییم، از این ترس که حکومت امریکا اجابت نخواهد کرد و بدین گونه، ما را در وضع ناراحت کننده با کشورهایی قرار خواهد داد که به ما این لطف و مهربانی را کرده اند» 11 این درخور توجه است که حتا در نامه ظاهرشاه به روزولت هیچ درخواست آشکاری برای شناسایی نشده بود. این نامه تنها از «روابط دوستانه» و مانند این سخن می گوید.

این غرور افغانی و ترس از بی اعتباری و بی آبرویی، با یک صفت مشخص فرهنگی که در میان افغانستان و دیگر کشورهای شرق میانه مشترک است، خیلی بزرگ جلوه داده می شود. وقتی چیزی از کس دیگر تقاضا می شود، خلاف ادب است که آشکارا و بی پرده خواسته شود. زیرا اگر پاسخ منفی باشد، هر دو جانب در تنگنا قرار می گیرند و باعث شرمندگی هر دو می گردد. روشن است، درست این است که یک میانجی متنفذ را به عنوان یک عنصر حایل مورد استفاده قرار داد و این گونه، اگر پاسخ منفی باشد، طرفین از بی اعتبار شدن برکنار می مانند. مشخصه فرهنگی مشابه دیگری در این قسمت جهان، ابا ورزیدن از طلب است مگر این که درخواست کننده متیقن باشد که خواست وی برآورده خواهد شد. طلب کننده می خواهد پاسخ را پیش از تقدیم طلب بداند. این صفات مشخصه با تعاملی که در امریکا مروج است، کاملاً متضاد می باشد- جایی که به صراحت و رک گویی در گفتگوها، بسیار ارج گذارده می شود. این تفاوت های فرهنگی موضوعاتی هست که در روابط افغان- امریکا تکرار می شود و ما خواهیم دید که چگونه در مساله بسیار مهم کمک نظامی، پیامدهای خطرناکی به بار آوردند.

برپایی روابط دیپلوماتیک با افغانستان از سوی روزولت به سرعت با پیشنهادی از سوی شاه ولی در پاریس به سفیر امریکا، مبنی بر این که هردو کشور یک معاهده دوستی را امضاء کنند، پیگیری شد. او به استراوس نامه یی تقدیم کرد که چنین معاهده یی را تقاضا می نمود و حاوی صلاحیت و اجازه برای مذاکره در آن باره بود. 12 سپس مذاکرات طولانی صورت گرفت که هردو طرف مسوده های پیشنهادی ارائه می دادند که از سوی طرف دیگر رد می گردید. مانع عمده در این مذاکرات، مساله اعطای موقف ملت کامله الوداد (NFN) به یکدیگر بود. در آغاز، واشنگتن براین ماده اصرار ورزید اما افغان ها در برابر آن مقاومت کردند، روی این دلایل که در آن موقع آن ها ناگزیر خواهند بود که معامله ملت کامله الوداد را به روسیه شوروی نیز قایل شوند. سرانجام، مقامات امریکایی به این حقیقت پی بردند که آن ها هم نمی توانستند در برابر افغانستان به عنوان یک کشور کامله الوداد رفتار نمایند. زیرا افغان ها واجد شرایط برای تابعیت امریکایی نبودند. از لحاظ مهاجرت، چنان پنداشته می شد که افغان ها گویی در مثلث متروک آسیایی گیر مانده باشند.

به سرعت موضع امریکا در برابر معاهده معکوس گردید. ولی اکنون افغان ها بر مساله ملت کامله الوداد پافشاری می کردند. وزارت خارجه بر آن بود

که حصول موافقت مجلس سنا بر معاهده یی که افغانستان را به عنوان یک کشور کامله الوداد بشناسد، ناممکن خواهد بود. وزارت خارجه از این موقف ناراحت بود و براثر الحاح شدید بولت (BULLITT) - سفیر در مسکو، حتا در صدد برآمد وضع قانون دیگری را به منظور تعدیل قانون مهاجرت تقاضا نماید تا افغان ها را به عنوان «اشخاص سفید پوست آزاد» در زمره پارس ها، سوری ها و ارامنه تصنیف نمایند و لکن از نگاه قانونگذاران امریکایی حتا از لحاظ تصنیف مهاجرت نژادی یا قومی، افغان های مسکون در درزها و شگاف های موجود میان بنی اعمام شان در شرق میانه و آسیا از نظر افتادند. رکودی به دنبال آمد تا این که واشنگتن پیشنهاد کرد تا یک موافقتنامه موقت به امضا برسد. این یک موافقتنامه اجرایی خواهد بود و تصویب مجلس سنا را ایجاب نخواهد کرد. چنین موافقتنامه یی به تازگی با عربستان سعودی امضا شده بود. 13

سر انجام، در میان دو کشور توافقی، بدون شرط ملت کامله الوداد حاصل شد و موافقتنامه موقت دوستی و نمایندگی دیپلوماتیک و قونسلی از سوی جیسی ایزیدور استراوس از سوی ایالات متحده و علی محمد خان از جانب افغانستان در 26 مارچ 1936 در پاریس به امضاء رسید. این یک سند کوتاه و ساده بوده تنها چهار ماده داشت که دوستی میان دو کشور را اعلام می کرد و امتیازات و مصوونیت های مندرجه قانون بین الدول را به نمایندگان دیپلوماتیک و قونسلی یکدیگر اعطا می نمود. 14

هنگامی که گفتگوها برای یک موافقتنامه موقت در پاریس روان بود، رییس جمهور روزولت تصمیم گرفت یک دیپلومات امریکایی را تعیین کند که با اعتمادنامه به عنوان وزیر مختار غیرمقیم به دربار کابل فرستاده شود. چون هند هنوز مستقل نبود و اتحاد شوروی مناسب پنداشته نمی شد، ایران (یا پارس چنانکه در آن زمان نامیده می شد) انتخاب گردید، وویلیم اچ هارنی بروک William H Horni Brook - وزیر مختار امریکا در تهران در 22 جنوری 1935 دستور تعیین را دریافت نمود که به موجب آن او نخستین نماینده دیپلوماتیک امریکا در افغانستان می شد. هارنی بروک به کابل سفر کرده و اعتمادنامه خود را در چهارم می 1935 به ظاهرشاه تقدیم نمود. برخی از مقامات قونسلی که محل ماموریت شان در هند بود، نیز با اعتمادنامه به کابل فرستاده شدند. از جمله ویلیم اس هوول جونیر William S. Howell Jr - جنرال قونسل در کلکته، ویلیم ام گروت William M. Groth قونسل در کلکته جوزیف جی گرونگر Joseph G. Groeninger قونسل در کراچی، لویدای رگس Lioyed E. Riggs نایب قونسل در کراچی بودند. واشتنگتن به این مقامات هدایت داد که از افغانستان دیدارهای دوره یی به عمل آرند و این گونه امیدوار بود جریان رخدادها را در آن جا دنبال کند.

پیچیدگی دیگر هنگامی بروز نمود که پارس و ایالات متحده برسر توقیف یک دیپلومات پارسی در واشنگتن وارد ستیزه و جدال شدند و شاه در یک لحظه خشم سفیر خود را از ایالات متحده فراخواند و از این رو، واشنگتن ناگزیر شد تا هارتی بروک را فراخواند که در 16 مارچ 1936 تهران را ترک گفت. این امر افغانستان را تا رسیدن کورنیلیوس وان اچ. انکرت به عنوان شارژ

دافیر به تهران در 29 جنوری 1927 بدون وارسی گذاشت. او با عین سمت با اوراق اعتماد به کامل فرستاده شد.

پس از این همه فشاری که از سوی افغان ها برای حصول شناسایی دیپلوماتیک وارد شد، بسیار عجیب می نمود که پس از آن که شناسایی به دست آمد، هیچ نماینده افغانی در واشنگتن تعیین نگردید. بلکه سفیر ترکیه در آن جا به حفظ منافع افغان ها ادامه می داد. اکنون افغانستان تحریکات را برای تاسیس یک مرکز دیپلوماتیک در کابل آغاز نموده بود. این بار هم به جای سر راست رفتن به واشنگتن همراه با یک درخواست رسمی، مقامات افغانی به این کار دست بردند که دیپلومات ها و سایر مقامات و تاجران امریکایی را وادار سازند تا پیشنهادهای مقدماتی استمزاجی افغانی را به اطلاع واشنگتن رسانده از ایالات متحده خواستار شوند که یک مرکز در کابل تاسیس نماید.

ویلیم هارنی بروک پس از تقدیم استوار نامه(اعتماد نامه) خود در کابل در می 1930 گشایش یک وزارت مختاری را در کابل قویاً سفارش کرده بود. بعدها در ماه جون 1939 هنگامی که شاه ولی در سر راه خود از پاریس به کابل، از تهران می گذشت، با انگرت که در آن زمان هم در تهران و هم در کابل شارژدافیر بود، سخن گفته و از وی خواست که به واشنگتن توصیه نماید تا مرکزی در کابل گشایش یابد. انگرت پاسخ داد که ایالات متحده مراکزی را در اروپا و در این اواخر در افریقا به عنوان اقدامات صرفه جویانه بسته بود. و از همین رو، اظهار شک و تردید نمود که وزارت خارجه بتواند مرکز جدیدی در افغانستان باز کند15 . وزارت خارجه به سرعت و بدون تاخیر، شک و تردید گفته های انگرت را تایید کرد و از واشنگتن پیهم هدایت داده می شد– هرکجا که مقامات افغان پیرامون تاسیس وزارت مختاری امریکا در کابل سخن بگویند – پاسخ همواره یکسانی بدهند و آن این که: منافع امریکا ایجاب چنین کاری را نمی کند و منابع مالی برای افتتاح مراکز جدید موجود نیست.

در 30 ماه مارچ 1940 هنگامی که سمنر ولز Sumner Wells - معاون وزارت خارجه امریکا از روم دیدار می کرد، سفیر افغانی مقیم آن جا اهمیتی را که افغانستان برای داشتن نمایندگی دیپلوماتیک امریکا در کابل برای بی اثر ساختن نفوذ شوروی قایل بود، به وی گوشزد و تاکید نمود. ولز موضوع را با میوری در میان گذاشت و حسب معمول سفارش منفی دریافت کرد. به شمول اطمینان دادن میوری به این که تاسیس یک وزارت مختاری امریکایی نمی توانست هیچ تاثیر قابل تصوری برهیچ یک از نقشه هایی که ممکن است شوروی ها در افغانستان داشته باشند، وارد کند، چون حضور هیات های دیپلوماتیک ما در اتیوپیا و آلبانیا و پولند از تعرض و تصرف این کشورها جلوگیری نکرد.

پس از آن، میوری به موضوع دیرینه خود باز گشت:
«از لحاظ کرکتر متعصب افغان ها و سابقه یی که این کشور در ناآرامی های داخلی دارد، مقامات ما در آنجا نسبت به ایتوپیا با خطرهای بسیار بزرگتر معروض خواهند بود و برونبری آنان به همان اندازه دشوار. در مواقع خطر و

اخلال امنیت وزارت مختاری ما برای حمایت و نگهبانی متکی بر بریتانیایی ها خواهد بود، چنان که در ایتوپیا رخ داد. به یاد خواهد بود که وزارت خارجه براثر این رویداد مورد انتقاد شایان توجهی در داخل و خارج کانگرس قرار گرفت. در این ارتباط باید تذکر داده شود که در خلال قرن گذشته کارمندان دو هیات اعزامی بریتانیایی در کابل کاملاً از میان برده شدند»16.

بنا بر این، ولز تلگرافی به سفیر فلیپین در روم فرستاد که به سفیر افغانی شفاهی بگوید که گشایش وزارت مختاری امریکا در کابل در این وقت عملی نیست. در اگوست 1940 عبدالمجید زابلی- وزیر اقتصاد ملی افغانستان به جنرال قونسل امریکا در کراچی گفت: داشتن یک نمایندگی امریکایی در افغانستان یک امر اساسی است.

مقارن سال 1941 وضع به تدریج آغاز به دگرگونی کرد. بادهای جنگ وزیدن گرفت. ایالات متحده برآن شد که روابط خود را با شاه اعاده کند. و لویس جی. درای فیوس Louis G. Dreyfus را به تهران گسیل نمود. او همچنان به سمت غیرمقیم با اعتبارنامه به افغانستان اعزام شد و استوارنامه (اعتماد نامه) را در کابل در 19 می 1941 تقدیم کرد. وی به هنگام بازگشت به تهران در باره ماموریتش در افغانستان گزارش داده و قویاً سفارش نمود تا وزارت مختاری در کابل افتتاح شود. این سال، سال دوم جنگ و ایالات متحده هنوز بی طرف بود. اما به طور قطع برضد قوای محور بود. شوروی های بیمناک، پس از تعرض نازی ها در 22 جون 1941 در صف متحدان قرار گرفتند. درای فیوس که در بیست و نهم ماه جون گزارش می نوشت فعالیت های قابل توجه قوای محور را در افغانستان و ضرورت دیدبانی دقیق نفوذ فزاینده آلمان ها و ایتالیایی ها و جاپانی ها را در کابل گزارش داد. او گفت: افغانستان اکنون مایل است که با ایالات متحده معاهده جامع تری را به شمول شرایط مربوط به وضع ملت کامله الوداد با قید احتیاط امضاء کند. او طرز تلقی نهایت دوستانه افغان ها را یادآور شد. درای فیوس در سفارش خود اظهار داشت:
«وزیر مختار - هارنی بروک و شارژ دافیر- انگرت نیز گشایش یک وزارت مختاری را در کابل سفارش کرده اند. بنا براین، اسباب پیچیده متعددی را به عنوان حجت تذکر داده اند. موقف من این است که ایالات متحده نباید دست دوستی یی را که از سوی یک دولت کوچک اما مستقل دراز شده، رد کند بلکه می باید مطابق مسوولیت های جهانی خویش فرصت استحکام یک دوستی جدید را مغتنم شمرده و ضمناً خود را در جایی که ممکن است در آینده یک نقطه سوق الجیشی در آسیا گردد، به وضع دلخواه و به گونه استوار مستقر سازد. تجارت و دیگر منافع خود خواهانه بدون شک در نهایت امر تامین خواهد گردید17.

این پیام که از راه پست دریایی گسیل شده بود، مدت درازی را در بر گرفت تا به وزارت خارجه رسید. هنگامی که پیام در دسامبر رسید، ایالات متحده در برابر جاپان و آلمان وارد جنگ شده بود. ناگهان وزارت حربیه به اهمیت استراتیژیک افغانستان پی برده و این نگرانی به وزارت خارجه انتقال

گردید. با نواختن کوس جنگ، فعالیت های نیروهای محور در افغانستان که با دو متحد امریکایی- اعنی اتحاد شوروی و هند بریتانیایی هم مرز بود، به سرعت هر نگرانی اقتصادی را از میان برد و آنچه که انجام دادنش دیروز ناممکن فرض شده بود، امروز نه تنها ممکن بلکه ضروری گردید. والاس میوری- بیوروکرات انعطاف پذیر بی درنگ در جهت وزش باد غالب خم شده و همه تردیدها و وسواس های وی در باره گشایش یک وزارت مختاری در کابل ناگهان زایل گشت. فشارها و سفارش های دیپلومات ها و تاجران امریکایی که بسیار سطحی انگاشته شده به کناری زده می شد، دیگر قناعت بخش و ترغیب کننده معلوم می گردید.
میوری در یادداشتی عنوانی معاون وزارت خارجه سمنر ولز، اظهار داشت:
تحولات تازه در شرق نزدیک بر اهمیت جغرافیایی افغانستان افزوده است ...
... سفارش شعبه شرق نزدیک این است که یک وزارت مختاری در کابل تاسیس گردد.

اگر یک حمله موفقانه آلمان برمنطقه قفقاز راه رس رسانی را به روسیه که از ایران می گذرد، قطع نماید این اجتناب ناپذیر معلوم می شود که حکومات بریتانیا و شوروی به تاسیس یک خط امداد از طریق هند و افغانستان دست خواهند زد ... ... حکومت افغان هم اکنون به درخواست بریتانیایی ها و روس ها برای راندن اتباع قوای محور از کشور شان موافقت کرده است.

چنین بر می آید که وزارت های حربیه و نیروی دریایی هردو طرح های آزمایشی یی برای کشیدن یک خط کمک رسانی، روی دست گرفته باشند ... به گونه یی که به این موضوع آشکارا از سوی منصبدران شعبه اطلاعات نظامی MID و دفتر اطلاعات دریایی ONI اشاره گردیده، آنان در زمینه وضع حمل و نقل در افغانستان از وزارت خارجه معلومات خواسته اند. وزارت حربیه فعلا یک منصبدار را که اسماً به عنوان وابسته نظامی در تهران تعیین شده است، دستور داده که از راه هند به منظور اقامت برای مدت نامحدودی رهسپار کابل شود. رویهمرفته بعید معلوم نمی شود یک وضع مشابه آنچه که در ایران حکمفرماست، جایی که مناطق معینی از کشور در تحت اشغال نظامی بریتانیا و شوروی می باشد، در افغانستان نیز پیش آید ... احتمال دارد که از ایالات متحده خواسته شود، چنانچه در مورد ایران بعمل آمد، تا در حمل و نقل مواد امدادی مانند مهمات و ابزار و غذا و غیره برای کشورهای بیگانه که دفاع از آن ها برای دفاع از ایالات متحده حیاتی به شمار می آید، همکاری نماید. این حکومت چاره یی جز این ندارد که برای همچو احتمال طرح ریزی کند و اطلاعات سودمندی را فراهم آورد که این طرح ها را فراهم سازد. البته اطلاعات کافی از این نوع بدون حضور مقامات امریکایی در افغانستان که آن را حاصل نمایند، ممکن نیست، به دست آید18.

بر این یادداشت، سمنر ولز به خط خودش نوشت «من موافقم و تعیین یک وزیر مختار مقیم را، چنان که در بغداد هست، پیشنهاد می کنم» لیکن این تعیین در دام کاغذ پرانی و مشکل تراشی اداری گیر آمد، و سرانجام رییس فعال در کاخ سفید آغاز به ناشکیبایی کرد. در 16 مارچ 1942 روزولت یادداشتی به ولز فرستاده در آن گفت " چرا وزیر مختار دایمی به افغانستان را همین اکنون نامزد نباید کرد و موضوع را پایان داد؟ شاید شما بتوانید از یک

سفارت یا وزارت مختاری عاقل، کسی را پیدا کنید " قسمتی از این مشکل، دقت و توجه همیشگی افغان ها به غرور و نخوت بود. به محض آن که به اطلاع مقامات افغانی رسانده شد که یک وزارت مختاری امریکا در کابل افتتاح خواهد شد، آن ها بی درنگ اصرار ورزیدند براین که نماینده سیاسی، یک وزیر مختار با اختیارات عام و تام باشد، نه یک وزیر مختار مقیم. در بین این دو لقب فرق باریکی در رتبه بود. و افغان ها قطعاً نمی خواستند رتبه پایین تری را بپذیرند که اهمیت و مقام افغانستان را بازتاب خواهد داد. شمار بیشتر نامزدان واجد شرایط که از سوی واشنگتن در نظر گرفته می شدند، آنقدر بلند پایه نبودند که با شرایط افغان ها مطابقت می کردند. سر انجام، ولز با سفارش کردن کارنیلیوس وان اچ انگرت بن بست را شکست. نامبرده در آن زمان دیپلومات بلند پایه یی بود که برای چندین سال شارژ دافیر مقیم در ایران و غیر مقیم در افغانستان بود و به امور افغان ها آشنایی دیرینه داشت که تاریخ آن به دیدار غیر رسمی و مشهورش از امان الله شاه در 1922 برمی گشت. 19

جزئیات محدود اما زیاد پردرد سری باقی نماند که باید حل شود. وزارت حربیه بدون انتظار وزارت خارجه که سست می جنبید، از پیش به گوردن اندرز Major Gordon Enders دستور داده بود که نخستین وابسته نظامی در کابل باشد. این امر قدری باعث زحمت افغان ها گردید، زیرا همین که جنگ درگرفت، ظاهرشاه در 6 سپتامبر 1939 اعلام بی طرفی کرد. تجربه سده نزدهم احساسات عمیق و دوامدار بریتانیایی ستیزی را به بار آورده بود و برای چند سال پیش از جنگ آلمان و تا حدی هم ایتالیا و جاپان نفوذ فزاینده یی بر افغانستان اعمال نموده بودند. در اکتبر 1941 حکومت با بسیار بی میلی به تقاضاهای بریتانیایی ها و شوروی ها برای راندن همه اتباع غیر دیپلوماتیک قوای محور تن در داده، پافشاری ورزید که هیچ فشار دیگری را برای نقض بی طرفی افغان ها تحمل نخواهد کرد. بنا براین، مقامات افغانی از رسیدن یک منصبدار امریکایی پیش از آن که موقف دیپلوماتیک او با حضور یک وزارت مختاری امریکایی تایید شده بتواند، چندان خوش نبودند گرچه آن ها به وی اجازه دادند در کابل بماند، اما کاملاً طبیعی بود که به وی موقف دیپلوماتیک قایل نشوند و اجازه ارسال پیام های رمزی برایش ندهند و نه کدام تسهیلات دیگری برایش فراهم آورند. این امر شرایط کار و زندگی او را بسیار دشوار ساخت و به زودی به تهران برگشت تا برای افتتاح رسمی وزارت مختاری در کابل انتظار بنشیند.

وزارت خارجه تاکنون زیر فشار از سوی رییس جمهور قرار داشت که مرکزی را در کابل افتتاح نماید و می خواست تا وقتی که مشکل تعیین یک وزیر مختار حل شود، یک مامور پایین رتبه را به عنوان شارژ دافیر به آنجا بفرستد. اما افغان ها که طی سالیان زیادی تاکتیک های کند و بطی واشنگتن را آزموده بودند، گمان بردند که یک مامور پایین رتبه به سمت شارژ دافیر برای مدت نامعلومی بار دوششان خواهد ماند. بنا برآن، از پذیرفتن چنین کسی خود داری ورزیدند. تا آن که یک وزیر مختار، بالفعل تعیین شود. ضمناً وزارت خارجه- چارلز دبلیو تیر Charles W. Thayer را که در آن هنگام یک

مامور پایین رتبه و کارشناس امور شوروی بوده و صرف به مقصد گسیل او به کابل برای افتتاح مرکز، 22 از مسکو به تهران تبدیل شده بود، برگزید. تیمر ناگزیر بود در تهران دیر انتظار بکشد تا موضوع با اعلام تعیین انگرت به عنوان وزیر مختار حل شود و قرار بود که وی به تاریخ بعدتری عازم کابل بشود، پس از آن که تیمر به کارهای ضروری محل رهایش رسیدگی کرده باشد. همین که انگرت رسماً مقرر گردید، تیمر از راه زمینی با چندین عراده از تهران به کابل سفر کرد. او تهران را در 18 می 1942 ترک و در 31 می به کابل رسید. او را میجر اندرز- وابسته نظامی و یک کاتب سفارت که رابرت الن Robert Allen نام داشت و یک زبانشناس ماهر بود همراهی می کردند. آن ها ناگزیر بودند مواد سوخت، تایرهای اضافی و دیگر لوازم خودشان را با خود حمل کنند. سفر پر از ماجراها بود که همه در یک نامه عاجل با ارزش و مهم عنوانی وزارت خارجه توسط تیمر شرح داده شده. و همچنان موانع بوروکراتیک و دشواری های مادی متعدد را که در افتتاح یک مرکز در آن بخش دور افتاده از جهان به آن ها برخورده بود، 23 با حرارت و ظرافت روایت کرده است.

وزیر مختار انگرت در جولای 1942 به کابل رسید و به روز بیست و پنجم اعتمادنامه خود را به ظاهرشاه تقدیم کرد. وزیر خارجه افغانی با افتخار، انگرت را به خانه بزرگی برد که حکومت افغان بر گزیده بود که اقامتگاه رسمی او باشد. انگرت که انتظار رسیدن همسر خود را داشت تا زندگانی خانوادگی را برپا کند، با وحشت و دلسردی دید که خانه سقف ندارد، و این که بزها در اتاق نشیمن می چرند. سر انجام، همه این ها درست شد و کارکنان پایین رتبه وزارت مختاری در خانه های مختلفی در شهر نو جا داده شدند. و انگرت برای یک دوره جالب ماموریت به خارج، در کابل مستقر گردید. وقتی که به کابل رسید، حجم و پیچیدگی مشکلات ایام جنگ را که در وظیفه جدیدش، انتظار او را می کشید کم تصور می کرد.

روند شناسایی دیگر کامل گردیده و سر انجام، گره رشته گشوده شد. یک رویداد جهانی در چند روز کاری کرد که سال ها مانور از سوی مقامات افغانی و فشار از سوی تاجران امریکایی و سفارش از سوی دیپلومات های امریکایی در انجام آن ناکام مانده بود. ناگهان افغانستان در نزد طراحان استراتیژیک جهانی مهم جلوه کرد. موقعیت جیوپولیتیک آن که قرن ها آشکار بود، لااقل از زمان تعرض آرین ها در 2000 پیش از میلاد، اینک یک الهام آنی برای آگاهان امریکایی گردیده بود. متاسفانه اینان آگاهی یی را که در روزهای جنگ حاصل شده بود، رفته رفته به دست فراموشی سپردند تا این که در دسامبر 1979 هنگامی که یک ریس جمهور امریکا ناگهان با هجوم بزرگ شوروی در افغانستان روبرو گردید، خود را غافلگیر و تکان خورده اعلام کرد. چون با وحشت و ترس به پیامدهای خطرناک ضمنی آن نسبت به امنیت امریکا در خاور میانه و جنوب آسیا پی برد، خود را ناگزیر احساس نمود تا آشکارا دکترین جدید امریکایی را که با رویارویی نظامی تهدید می کرد، اعلام نماید. به این امید باطل که حمله بی رحمانه شوروی را به سوی نفت خلیج فارس که شاهرگ حیات جهان آزاد به شمار می رود، کند سازد.

فصل پنجم

روابط دوران جنگ

منبع دوستی

شالوده روابط دوستانه افغانستان و امریکا در خلال مدتی از سال 1942 تا پایان جنگ دوم جهانی، گذارده شد. در طی این سال ها منبع دوستی مالامال و به دوران بلافصل پس از جنگ سر ریزه کرد. افتخار این مناسبات دوستانه تا حد زیاد به نخستین نمایندگان امریکایی در افغانستان برمی گردد: کارنیلیوس وان اچ. انگرت، ایلی ای پالمر Ely E. Palmer و لویس جی درای فیوس Louis G. Dryfus این سه تن همه دیپلومات های آزموده از مکتب قدیم و با تجاربی در شرق میانه بودند، و دو تن آنان پیش از تعیین شان به عنوان رییس هیات اعزامی به کابل، تماس هایی با افغانستان داشتند. وقتی که انگرت در 35 جولای 1942 اعتمادنامه خود را به ظاهرشاه تقدیم می کرد، حجم کاری را که در انتظار او بود کاملاً درک نمی نمود. در آنجا سه مشکل پیچیده بود که توجه فوری وی را ایجاب می کرد: مشکلات مادی و فرهنگی مربوط به تاسیس یک مرکز جدید در پایان یک خط طولانی امداد، نفوذ نیروهای محور در سیاست خارجی افغانستان و وضع رو به ورشکست اقتصاد افغانی در دوره جنگ.

مشکل نخست همانا مشکل عادی امور روزمره مانند حل دشواری های زیاد محل رهایش و بود و باش بود که لازمه بنیاد گذاری یک مرکز دیپلوماتیک در کشوری دور افتاده و رو به رشد است. قسمت زیاد وقت او باید وقف تامین لوازم ضروری می شد مانند آذوقه، حمل و نقل، مواد سوخت، اسکان، مخابرات، اجازه برای تحویل پیام های تلگرافی به رموز و بسیار دیگر از این قبیل کارهای معمولی. موانع فرهنگی یی وجود داشت که باید از میان برداشته می شد. و هم سرخوردگی ها و محرومیت های همیشگی که باید تحمل می گردید. افزون براین ها، تمامی اثاثیه خانه و کالای شخصی انگرت هنگامی که کشتی حامل آن ها توسط یک زیر دریایی آلمانی غرق شد و از میان، حکومت ایالات متحده به شیوه سخاوتمندانه معمول خود از تلافی این خساره طفره رفت1

دومین دشواریی که در برابر انگرت قرار داشت، نفوذ نیروهای محور در افغانستان بود. گرچه انگرت امور افغانستان را پیگیری می کرد و واشنگتن گزارش هایی از دیپلومات های امریکایی در کشورهای مجاور دریافت می نمود ولی با آن هم امریکاییان حدود گسترش نفوذ محور را کاملاً درک نکرده بودند. در داخل حکومت افغانی یک گروه نیرومند هواخواه محور بود و آلمانی ها

بزرگترین گروه خارجیان در کشور شده بودند. بریتانیا و اتحاد شوروی متقاعد شده بودند که بسیاری از اتباع کشورهای محور خرابکارانی بودند که ماموریت شان کاربرد افغانستان به عنوان یک پایگاه برای بر هم زدن استقرار در هند و روسیه بود. این امر آن مثل را تایید می کرد که گوید: هیچ عوضی نمی تواند جای داشتن دیپلومات ها در محل را که انکشاف روزمره را در یک کشور معین تعقیب می کنند، بگیرد.

از لحاظ تاریخی، کشورهای محور اهمیت افغانستان را به عنوان یک محور سوق الجیشی در آسیای مرکزی و به عنوان یک پایگاه که از آن موقعیت بریتانیا را در هند تضعیف نمایند، درک کرده بودند. استراتیژی عظیم آلمان مستلزم یک حرکت بزرگ انبرمانندی بود که گیره علیای آن از میان روسیه و گیره سفلی آن از وسط افریقا و شرق میانه گذشته از طریق افغانستان در هند با هم نزدیک می گردید و با حمله جاپان از سمت شرق از طریق برما، دهه تله بسته می شد. 2

در خلال جنگ جهانی نخست، آلمان هیات خاصی را به افغانستان فرستاد که در راس آن اوسکار فن نیدرمایر Osker Von Neidermeyer و ورنر اوتو فن هنتگ Werner Otto Von Hintig قرار داشتند تا همکاری حبیب الله- امیر افغانستان را در تطبیق نقشه یی جلب کنند که به منظور تحریک قبایل سرحد و برانگیختن شورش در داخل هند طرح ریزی شده بود، تا بدین گونه، نیروی بریتانیا را از جبهه اروپایی منحرف ساخته و ارتش هند بریتانیایی را در هند مصروف و محصور نگه دارد. امیر زرنگ افغان با این هیات تال چال می رفت تا نیروهای مرکزی شکست خوردند. اگرچه هیات اعزامی هیچ نتیجه واقعی به دست نیاورد اما خاطره آن باقی ماند و این اندیشه در اثنای جنگ جهانی دوم با عین مبادی و اصول احیا گردید و هنتگ و نیدرمایر به این مقصد در عقب صحنه کار می کردند3 .

در سال های بین دو جنگ، آلمانی ها کوشیدند تا یک اندازه نفوذ خود را در افغانستان حفظ کنند. در زمان پادشاهی امان الله از 1919 تا 1929 چند تن از آلمانی ها در کابل زندگی می کردند و یک عده از شاگردان افغان برای آموزش به آلمان فرستاده شدند. آموزگاران آلمانی در لیسه نجات که به سال 1924 تاسیس گردید، شماری از مقامات افغان را که با آلمان احساس همدردی می کردند، پرورده بودند. با آن هم، تا رسیدن هیتلر به قدرت، نفوذ آلمان خاموشانه پنهانی صورت می گرفت. اما با افزایش قدرت نازی، آلمان بار دیگر چشم به افغانستان به عنوان یک منطقه سوق الجیشی دوخت. هنتگ و نیدرمایر که در سلسله مراتب نازی به مدارج عالی رسیده بودند، درک کردند که نبود آلمانی های مقیم در افغانستان و نبود مقامات افغان هوادار آلمان راه پیشرفت ماموریت ایشان را در جنگ جهانی نخست سد کرده بود. بنا بر این، آلمان در اواخر دهه 1930 پیشنهادهای اغوا کننده خود را در زمینه کمک های اقتصادی به افغانستان خیلی افزایش داد و شماری بسیاری از کارشناسان فنی و تاجران را برای کار در کابل فرستاد. رهبران افغان اشتیاق به پذیرفتن کمک آلمانی داشتند. زیرا آن ها سخت آرزومند بودند که کشور خود را عصری بسازند، و فشارهای روسیه و بریتانیا را به حداقل

برسانند. در وهله نخست، آلمان بی طرف و از نگاه جغرافیایی دور و نه بیش از حد لزوم قوی می نمود. از این رو، منبع خوبی برای کمک به شمار می رفت. اما تا سال 1939 آلمان دیگر ضعیف یا بیطرف نبود و موفق شده بود که یک زیربنای تخریبی در افغانستان تاسیس کند. سازمان تودت Organization Toat پل ها و راه ها را بنا می کرد و زیمینس Siemens و تلفونکن Telefunken شبکه های مخابرات عصری را برپا می کردند. اردوی افغان با ساز و برگ آلمانی سر از نو مجهز می گردید و لوفت هانزا Lufthansa پروازهای منظمی را به کابل برقرار کرده بود و کوشش می نمود تا خطوط پروازهای خود را از این خطوط تا شرق دور امتداد دهد. در سال 1940 آلمان موافقتنامه تجاریی را با افغانستان امضاء کرد که به موجب آن برای افغان ها یک اعتبار دهساله به مبلغ پنجاه و پنج میلیون مارک داد تا پروژه های انکشافی گسترده خود را تمویل نماید. به آلمان اجازه داده شد که در کابل یک دفتر تجاری دایمی ADIFA تاسیس نماید که بعدها کانون فعالیت های سیاسی محور گردید. این سازمان های آلمانی در حالی که ظاهراً وظایف تجاری را ادا می کرد، در حقیقت جبهاتی برای نفوذ گماشتگانی از Abwehr (استخبارات نظامی) Sicherheitsdienst (خدمات سری خارجی) و – Auswa (خدمات سری خارجی حزب نازی) بود. خیلی دلچسپ و قابل ملاحظه است که در سال های دهه 1950 وقتی که شوروی ها زیربنای تخریب را که سرانجام منجر به تعرض سال 1979 بر افغانستان گردید، آماده می ساختند، آن ها به دقت الگوی نفوذ کمک های اقتصادی و نظامی را که نازی ها در دهه 1930 برای بار نخست در پیش گرفته بودند، سرمشق قرار دادند4

در خلال دوره نخستین میان دو جنگ، رهبران افغانی چون اوضاع جهان را رو به خرابی دیدند، تهاجم جاپانی ها بر چین 1932 ، حمله ایتالیا بر حبشه 1935 جنگ داخلی اسپانیا در 1936 قدرت رو به زوال بریتانیا در فلسطین و هند– به گونه فزاینده بیمناک شدند. آن ها در آلمان یک قدرت سیاسی رو به رشد و دوردست را مشاهده می کردند که مایل است قرضه های سخاوتمندانه یی برای توسعه اقتصادش پیش کند. این گونه، در نزد افغان ها دلایل سیاسی و اقتصادی، هردو وجود داشت که از حضور آلمانی ها در کشورشان حسن استقبال نمایند. در آنجا عوامل دیگری نیز بود. آلمانی هایی که به افغانستان آمدند، کارگران خوب و حاضر به پذیرش شرایط دشوار زندگانی و معاش کم بودند. افزون بر این، حضور آلمانی ها توازن موثری در برابر فشارهای امپراتوری های شوروی و بریتانیا در افغانستان برقرار می ساخت. افغان ها آلمانی ها را دوست داشتند و احیای مجدد و استعداد عظیم صنعتی آلمان و چهره مردانه آن در سیاست جهانی مورد اعجاب و تحسین افغان ها قرار می گرفت. آلمانی ها به نوبت خویش از پذیرایی گرم خود در افغانستان استفاده اعظمی کرده و تا سال 1939 بزرگترین گروه خارجی در این کشور بودند.

ایتالیای ها و جاپانی ها هم با گرمجوشی در افغانستان مورد پذیرایی قرار می گرفتند. تاریخ روابط افغانستان با ایتالیا به زمان پادشاهی شاه امان الله برمی گشت که مهندسان فنی و مشاوران و هنرمندان را به کشور آورده بود تا در مساعی نوسازی کمک کنند. ایتالیا از طریق وزارت مختاری خود که یکی از هیات های نخستین دیپلوماتیک بود که پس از استقلال افغانی

در 1919 به کابل رسیدند، حضور محسوسی در افغانستان به هم رسانید. جاپان حضور تجاری خود را به گونه استوار حتا پیش از وصول نخستین وزیر مختار جاپانی در 1938 تثبیت کرده بود. از زمان جنگ جاپان و روسیه در 1904 – 1905 هنگامی که جاپان به عنوان نخستین کشور آسیایی در دوران معاصر یک قدرت عمده اروپایی را شکست داد، افغان ها جاپانی ها را به دیده تحسین می نگریستند.

انگرت از یک رو در برابر تهدید محور در وضع نامساعدی فعالیت می کرد. او در نیمه بازی رسیده و بازیکن تازه یی در تیم به شمار می رفت و بسیاری از رویدادها در گذشته به وقوع پیوسته بود که او نمی توانست آن ها را تغییر دهد. پیش از بروز جنگ، هم اتحاد شوروی و هم بریتانیا حضور آلمانی ها را در افغانستان با چشم رضا و قبول نگاه می کردند: بریتانیایی ها از این رو که حضور آن ها روس ها را از افغانستان به دور نگه می داشت و روس ها از آن رو که بریتانیایی ها را از آن کشور به دور نگه می داشت. اما هنگامی که بادهای جنگ وزیدن گرفت در مسکو، لندن و کابل موضوع بازنگری شد. خبر پیمان نازی – شوروی که در 23 اگوست 1939 به امضاء رسید مانند بمبی در برابر بریتانیایی ها و افغان ها انفجارکرد. بریتانیایی دیگر نمی توانستند بر اتحاد شوروی که به عنوان مانعی در برابر آلمان سد راه کند، اعتماد نمایند و برعکس. افغان ها دریافتند که در برابر حمله شوروی ها آسیب پذیر بوده و دیگر نمی توانستند کمک آلمانی را توقع کنند. آن ها کوشیدند تا از طریق درخواست تضمین امنیت از بریتانیا که از دادن آن ابا می ورزید، این نقیصه را تلافی نمایند. در این اوضاع افغان ها تصمیم گرفتند که از وضع تا جایی که ممکن است بهره برند. به رغم اعلام قاطع بی طرفی که قبلاً پخش شده بود؛ در پی آن شدندکه امنیت خود را بار دیگر از طریق جستجوی همکاری با محور تامین کنند و ببینند که چه فایده در نهایت امر در صورت پیروزی محور حاصل خواهند کرد. عبدالمجید زابلی- وزیر اقتصاد ملی افغانستان با تجربه طولانی در آلمان و فیض محمد زکریا وزیر خارجه، وقت زیادی را در برلین صرف چانه زنی با آلمان ها کرده و وعده های همکاری و حتا وعده اتحاد در برابر شناسایی مطالبات افغان ها در قسمت سرزمین هایی که اکنون جزو هند بریتانیایی می باشد می دادند. فیض محمد از سوی هیتلر به حضور پذیرفته شد و قرار گزارش ها به هیتلر گفت که " افغانستان امیدوار است از آلمان که آن را یک برادر آریایی ارشد و پیشرفته تر می داند، کمک دریافت کند 6 .

آلمانی ها و ایتالیایی ها هر دو گماشتگان بومی یی در افغانستان استخدام و تماس هایی با ناراضیان در مناطق قبیله یی بریتانیا برقرار نمودند. فقیر ایپی- حاجی میرزا علی خان در وزیرستان به خاطر موفقیتش در تحریک قبایل مرزی در برابر بریتانیا هدف دلخواهی برای تخریبکاری محور به شمار می رفت. همچنان گمان می رفت که محور در عقب شورش قبیله یی سلیمان خیل که از سوی محمد سعدی گیلانی معروف به شامی پیر در 1937 سازماندهی داده شده بود، قرار داشت. (آل گیلانی در مقاومت مجاهدان در برابر کمونیست ها نقش عمده داشتند) گذشته از آن، نمایندگان محور در کابل به انقلابیون هندی پناه می دادند، تشویق و کمک مالی می نمودند. از جمله

بدنام ترین آن ها سوبهاس چندرابوس Subhas Chandra Bose - رهبر حزب کانگرس هند بود که از کلکته به کابل گریخت و سپس از سوی وزارت مختاری های آلمان و ایتالیا یاری داده شد، تا سفر خود را به برلین ادامه دهد. او به کمک محور پسان ها رهسپار جاپان گردید و در تشکیل INA یعنی ارتش ملی هندی که با جاپانی ها در برابر ارتش هند بریتانیایی می جنگید، کمک نمود 7 . آلمانی ها همچنان در باره طرحی می اندیشیدند که از سوی کارکنان سابقه دار وارد در امور افغانستان- نیدر مایر و هنتگ ابتکار شده بود تا شاه امان الله مخلوع را دوباره به تاج و تخت برساند. روی این فرض که او نسبت به حکمروایان خاندان یحیی که نتوانستند تصمیم بگیرند که متحد وفادار محور باشند، آله نرم تر و انعطاف پذیرتری خواهد بود. این پروژه از سوی آلفرد روزنبرگ Alfred Rosenberg - رییس دفتر سیاست خارجی حزب نازی رد گردید. زیرا با خود امان الله در این باره هرگز مشوره نشده بود و دیگر آن که این اندیشه مورد پسند روس ها نیز واقع نشد8.

گماشتگان محور در کابل تلاش های فراوانی به خرج می دادند و یک مقدار هنگفت طلا به مصرف رساندند. اما نتایج ناچیزی به دست آوردند. کابل بازار گرم جاسوسی و دسیسه گردید. تمامی طرح های خیالی از سوی نمایندگی های مخفی و متعدد که غالباً با سوء تفاهم و دیدگاه های ضد و نقیض کار می کردند، پی ریزی می شد. این طرح ها عناصر گوناگونی را در بر می گرفت: مانند انقلابیون هندی که در راس شان بوس قرار داشت که می خواست حکومت هند آزاد را در تبعید تشکیل دهد. گروه های طرفدار امان الله که از سوی غلام صدیق خان چرخی که می خواست رژیم حاکم در کابل را سرنگون سازد، رهبری می شدند، ناراضیان قبیله یی که ریاست شان به عهده فقیر ایپی بود و حتا شامل شخصیت هایی بریتانیایی ستیز دور دستی می شد مانند مفتی اعظم بیت المقدس. این حقیقت که بعضی از این طرح ها با یکدیگر ناسازگار و بعضی شخصیت های شامل آن ها آنقدر با همدیگر ضدیت داشتند که با متفقان ضد بودند، سبب نگرانی گماشتگان محور در برلین یا کابل نمی شد. افزون بر این، گروه های آلمانی و ایتالیایی در افغانستان از نگاه ایدئولوژی سالم و یک پاره نبودند. نه همه آن ها نازی یا فاشیت بودند آن ها بر یکدیگر جاسوسی می کردند و گزارش می دادند و عملیات محور را به عقب می انداختند.

جاپانی ها نسبتاً غیر فعال بودند و از بازی خودداری ورزیدند. خدمات استخباراتی محور روی هم می ریخت و بیشتر مساعی یک دیگر را عقیم می نمود. هیچ یک از این گماشتگان در باره افغانستان یا پیچیدگی های سیاست قبیله یی زیاد نمی دانست و بیشتر در کوشش های خود برای ایجاد دردسر برای بریتانیایی ها دچار اشتباه فاحش می شدند. تنها یک ایتالیایی موفق گردید که فقیر ایپی را ببیند و دوگماشته آلمانی که می کوشیدند تا وارد وزیرستان شوند از سوی پاسداران اردوی افغانی که در کمین نشسته بودند، مورد حمله غافلگیرانه قرار گرفتند که یکی کشته شد و دیگری اسیر گشت. استخبارات بریتانیا فعالیت های محور را از نزدیک مراقبت می کرد، چنان که حکومت افغانی و تا اندازه کمتری، شوروی ها هم مراقب بودند. وقتی که آلمان ها هنتگ را به عنوان وزیر مختار در کابل پیشنهاد کردند تا از این

هرج و مرج یک اندازه نظم و نسق به وجود آورد، اعتراض های رسمی از سوی بریتانیا و شوروی، افغان ها را برآن داشت که او را رد کنند9 .

رویهمرفته فعالیت های محور در افغانستان برای متفقان بیشتر یک مزاحمت بود تا یک تهدید راستین با وجود این، بریتانیایی ها به خاطر وضع متزلزل و خطرناک شان در هند، تهدید را جدی گرفتند. در آن جا تلاش برای آزادی در مبارزه حزب کانگرس که شعارش « از هند بروید!» بود، به اوج خود رسیده و بنا بود که شکل خشونت آمیز را به خود بگیرد. اتحاد کوتاهمدت شوروی– نازی دوره نهایت خطرناکی را پدید آورده بود. پس از تهاجم نازی بر اتحاد شوروی فشار مشترک اتحاد شوروی و بریتانیا در کابل غالب شد. در آگوست 1941 بریتانیا و اتحاد شوروی ایران را اشغال و شاه را از سلطنت برکنار ساختند. اتباع محور در افغانستان بی آن که راه گریزی از طریق یک کشور بی طرف در پیش داشته باشند، به دام افتادند. در 9 و 11 ماه اکتبر 1941 اندکی پس از اشغال ایران از سوی بریتانیا و اتحاد شوروی، این دو کشور از افغانستان مطالبات رسمی نمودند تا کلیه اتباع غیردیپلوماتیک محور را طرد کند. افغان ها با بی میلی پذیرفتند. آن ها نیز در خفا از این رفتار آلمانی ها که موقف اقتصادی پسندیده خود را به یک وسیله سیاسی تبدیل نمودند تا افغانستان را وادار به جانبداری از محور نمایند، به ستوه آمده بودند. افغان ها این شیوه را سوء استفاده از مهمان نوازی خویش می پنداشتند. ولی با وجود این، مطالبات متفقان را تجاوز بر بی طرفی رسمی خود انگاشته طبق آن اعتراض کردند و تقاضا نمودند که برای کارمندان طرد شده، عبور با امن به یک کشور بی طرف تضمین شود و بریتانیایی ها به این شرط موافقت نمودند.

وقتی که انگرت در سال 1942 هیات امریکایی را در کابل افتتاح می نمود، اظهار امیدواری کرد این ها همه مربوط به تاریخ گذشته باشد و توقع نمود که نه تنها حضور محور کاهش خواهد یافت بلکه نفوذ آن کم یا معدوم خواهد گردید. ولی واقعیت امر این گونه نبود. برای مثال، در پایان سال 1942 گماشته عمده استخبارات نظامی آلمان در کابل- وتزل Lieutenant Witzel که زیر چتر دیپلوماتیک کار می کرد، طرح جامعی برای دامن زدن به شورش های قبیله یی در برابر بریتانیایی ها در سرحد ریخت. بوس در برلین پیشنهاد نموده بود که این کوشش (سرحد) با جنبش شورشی مبارزه " از هند بروید!" همآهنگ و منسجم ساخته شود. وتزل ادعا می کرد که می توان 400000 مرد قبیله یی را در برابر بریتانیایی ها بر انگیزد و طرح های مفصل لوژستیکی ریخت که از طریق فقیر ایپی تمویل و از راه هوا اسلحه و مهمات تهیه شود و لیکن توفیق این نقشه منوط بر رخنه آلمان در خطوط دفاعی قفقاز بود که نتوانست جامه عمل بپوشاند.

انگرت دریافت که در نزد افغان ها بقایای قوی از احساس همدردی با سیاست های محور، بر جا مانده است و بسیاری از افغان ها هنوز امیدوار و متوقع پیروزی محور هستند. بعضی افغان های متنفذ از فشار متفقان که ناگزیرشان ساخته بود تا اتباع محور را برانند، سخت منزجر بودند. دیگران می دیدند که مساعی عصری سازی نوبنیاد و رونق تجاری آن ها که متکی بر سهمگیری

آلمانی ها بود، اکنون دیگر رو به توقف می رفت. بسیاری از افغان ها که انتقام را هرگز فراموش نمی کنند، به روس ها و بریتانیایی ها به عنوان دشمنان سنتی خود نگاه می کردند. و امیدوار بودند که محور، آن ها را شکست دهد و نیروی شان را درهم شکند. رهبران افغان همدردی عمیقی با مبارزات آزادیخواهانه در هند داشتند. روسیه و بریتانیا هردو را به عنوان متجاوز استعمارگر در آسیا می دیدند. در حالی که نه آلمان و نه ایتالیا و نه جاپان به این صفت شناخته می شد.

انگرت با دلسردی مشاهده کرد که دست کم سه عضو کابینه افغان: وزیر حربیه- شاه محمود وزیر خارجه - فیض محمد زکریا و وزیر اقتصاد ملی- عبدالمجید زابلی در داخل حکومت افغان به طرفداری از آلمانی ها قویاً اعمال نفوذ می کنند. در یک محفل شب نشینی، سردار محمد داوود خان- قوماندان عمومی قوای مرکز (فرمانده کل نیروهای مستقر در کابل) به انگرت گفت که پیروزی محور در حقیقت یک امر مسلم بوده و افغانستان باید مطابق آن عمل نماید. خوشبختانه، انگرت صدراعظم هاشم خان را رهبری مقتدر و اساساً طرفدار متفقان یافت. با وجود آن، نگرانی و تشویش انگرت باعث شد که وی به مناسبت دیدار یک دیپلومات ارشد امریکایی- نوریس اس. هیزلتون Norris S. Haselton که در دهلی نو تعیین شده بود درخواست دیداری را با صدراعظم بکند. هاشم به انگرت گفت که از سوی اعضای حکومت خود که از آلمان طرفداری می کنند، زیر فشار می باشد. ولی او تدبیرهایی به تعویق افگنی را که از سوی امیر حبیب الله به کار گرفته می شد، دنبال کرده به مامورین محور می گفت که افغانستان نمی تواند آشکارا جانب آن ها را بگیرد. مگر که سربازان محور عملاً در داخل یا بسیار نزدیک افغانستان باشند. بعدها انگرت به واشنگتن پیشنهاد کرد که چند واحد از بمب افگن های امریکایی در شمال غرب هند با شمال شرق پارس جابجا شود تا معنویات افغان ها را تقویت کند و این مفکوره افغان ها را که پیروزی محور یک امر مسلم است، دگرگون نماید12 .

دستور واشنگتن به انگرت این بود که روابط دوستانه را با حکومت افغانستان گسترش دهد و نفوذ خود را برای به دست آوردن همکاری افغان ها با متفقان اعمال نماید. افزون بر آن، او هدایات بسیار سریی دریافت کرد که اگر متفقان ناگزیر شوند راه های جدید امداد رسانی به چین و روسیه باز کنند او زمینه را برای جلب همکاری افغان ها آماده سازد. راه هایی که از میان برما و ایران می گذشت، با پیروزی های جاپانی ها در آسیای جنوب شرقی و با پیشرفت های آلمانی ها در اتحاد شوروی مورد تهدید واقع گردیده بود. نقشه نهایت سری از سوی رییسان مشترک ارکان اردو برای ساختن یک راه رس رسانی از طریق افغانستان کشیده می شد. حتا تمدید یک خط آهن مورد ملاحظه جدی قرار گرفته بود تا شبکه راه های آهن هندی و روسی را با هم پیوند دهد. مقصود از این همه، آن بود که افغانستان اهمیت سوق الجیشی شایان توجهی برای نقشه های جنگی متفقان کسب نموده بود و آماده کردن زمینه دیپلوماتیک برای این اقدامات باید با نهایت دقت و باریک بینی انجام می شد. در نتیجه مذاکرات مقدماتی یی که حکومت افغان برای تقرر یک هیات امریکایی مقیم در کابل به عمل آورده بود، انگرت پذیرایی دوستانه و صمیمی و مشکلات اندکی را در اجرای ماموریت خود توقع داشت.

اما در عوض خصومت شدید در برابر متفقان امریکا (اگرچه نه در برابر خود امریکا) و مقاومت پایداری در برابر مذاکرات مقدماتی استمزاجی اش و همچنان همدردی قوی با محور را دریافت نمود 13 .

انگرت نیز درک نمود که اتحاد امریکا با بریتانیا در دوران جنگ در چشم افغان ها رویهمرفته چیزی با ارزش و معتبری نبود. نخستین انگیزه او در موقع رسیدن، آن بود که تاحدی از وزارت مختاری بریتانیا فاصله گیرد. ولی او به زودی نتیجه گرفت که این کار نه علمی و نه مطلوب است. بریتانیایی ها تجارب زیادی در افغانستان اندوخته بودند که می توانست برای تازه واردان امریکایی نهایت با ارزش باشد. در آن جا منابع استخبارات، ارتباطی ها، نقاط فشار و دیگر منابع دیپلوماتیک بود که وزارت مختاری نو تاسیس را در آنها سهیم گرداند. یکی از نخستین مکاتبه هایی که انگرت پس از مواصلت خود دریافت نمود، نامه پرحرارتی بود از فرانسیس وایلی (Sir Francis Wylie)- وزیر مختار بریتانیا در کابل که همکاری نزدیک را میان دو هیات پیشنهاد می کرد. انگرت می دانست که افغان ها از این ارتباط و همکاری خوشنود نخواهند شد – وزارت مختاری امریکا را شماری از افغان ها به عنوان دفتر وزارت مختاری بریتانیا در مرکز شهر یاد می کردند – چون خود وزارت مختاری بریتانیا در خارج شهر بود. ولی از آن جا که او با این ماموریت دشوار، دست و پنجه نرم می کرد، فهمید که همکاری نزدیک با بریتانیایی ها نه تنها ضروری و لازمی برای اهداف متفقان می باشد بلکه به بهترین وجه به مصلحت افغانستان نیز تمام می شود 14 .

چون سرنوشت جنگ دچار مد و جزر گردید، طرح ها برای راه های امداد رسانی از طریق افغانستان، درجات مختلفی از فوریت کسب کرد. انگرت با بهانه های مختلف، سفرهای محرمانه یی به دهلی نو انجام داد تا با طراحان نظامی که جزو کارمندان لرد لویس مونت باتن (Lord Louis Mountbatten) بودند، گفتگو کند. چارلز تییر از وزارت مختاری کابل در باره اوضاع راه ها از کابل تا آسیای مرکزی گزارش داده و از منابع روسی نقل قول می کرد که راهی که از طریق دهلیز واخان به چین برود، غیرعملی پنداشته می شد و لیکن یک راه دیگر از ترمز تا الماآتا و از آن جا تا ارومچی در ترکمنستان چینی امکان پذیر خواهد بود. 15 ارنست فاکس Earnest Fox مردی که به صفت زمین شناس «انلیند اکسپلوریشن اویل کمپنی» به جاهای متعددی در داخل افغانستان سفر کرده بود، در سال 1944 به رتبه میجر آتشه نظامی در کابل مقرر گردید. او به وزارت حربیه گزارش داد که چینی ها به تمدید یک راه از سنگیانگ از طریق افغانستان تا بندر کراچی علاقمند بودند. او پیشنهاد کرد که به خودش و البرت جی. ماتیوز Elbert G. Mathews از کارکنان وزارت مختاری اجازه داده شود که به منظور سروی راه از بدخشان تا کاشغر سفر کنند. وزارت حربیه این سفر را با جدیت مورد ملاحظه قرار داد. اما پس از این که شوروی ها نازی ها را در استالینگراد (ولگاگراد) متوقف ساختند، دلچسپی (خود را به این طرح) از دست داد. جاپانی ها نتوانستند سرک برما را قطع کنند و راه امداد رسانی هوایی به چین از فراز نواحی نهایت دشوار گذر امکان پذیر ثابت شد. شگفتی بر انگیز است که چگونه در دوران جنگ، نقشه های بزرگ و بلند پروازی مانند تمدید خط آهن و ساختن سرک

ها از طریق افغانستان به روسیه و ترکستان چینی با هزینه بسیار هنگفت می توانست با اندک اشکالی مورد نظر قرار گیرد. در صورتی که پسان تر برنامه کمک های امریکا به افغانستان ناگزیر بود که بر سر هردالر جنگ و دعوی به راه اندازد و هر پروژه کوچک از لحاظ مصرف و مفاد مورد تحلیل دقیق قرار گیرد17 .

انگرت می کوشید تا از طریق ابراز اطمینان کامل به موفقیت متفقان در همه اوقات، و نشان ندادن هیچگونه شکی در این که داعیه متفقان برنده خواهد بود، نفوذ محور را خنثی سازد. او با افغان ها از هرپیشه و بیشه یی که بودند، روابط دوستانه داشت، و این باور را می پرورانید که امکانات گسترده اقتصادی و نظامی ایالات متحده به زودی جهت جنگ را تغییر خواهد داد. چون جنگ به زیان نیروهای محور تغییر کرد، انگرت دریافت که طرز تلقی افغان ها نسبت به داعیه متفقان موافق تر گردید. او پی برد که پیروزی های متفقان در افریقا، اقیانوس آرام و اروپا در بیزاری افغان ها از محور موثرتر بوده است تا تمام مساعی او در اقناع و ترغیب آن ها 18 .

چون شکست کشورهای محور محتمل تر شد، حکومت افغان برای بار نخست به نوعی از ارتباط نظامی غیرمستقیم با متفقان اشاره نمود. نخستین مذاکرات مقدماتی با میجر فاکس صورت گرفت. نخست درخواستی برای معلومات در باره نصاب تعلیمی در وست پوینت West Point و سپس برای نشرات نظامی امریکایی تقدیم گردید. و پسان تر جنرال داوود درخواست کرد که آیا ایالات متحده می تواند به یک عده از منصبداران افغان آموزش نظامی بدهد. سر انجام، پیشنهادی تقدیم شد مبنی براین که یک هیات امریکایی برای آموزش نظامی به افغانستان فرستاده شود که جانشین یا مکمل هیات ترکی بشود. واشنگتن سراسیمه موضوع را مورد بحث قرار و پاسخ رد داد. از چارلز تییر که اکنون در وزارت جنگ سرگرد ارتش بود، خواهش به عمل آمد تا نظر بدهد. او سفارش کرد که ایالات متحده در عوض باید مربیانی بفرستد اما در پایان کار، هیچ گونه اقدامی اتخاذ نگردید و این نخستین پاسخ رد در آنچه که بنا بود یک رشته طولانی خودداری های امریکا از دادن کمک نظامی به افغانستان گردد، به شمار می رود19 .

از یک لحاظ، این مذاکرات مقدماتی کار انگرت را در مورد جلب دوستی افغان ها آسان تر ساخت. مگر از سوی دیگر، ارزش افغانستان برای متفقان رفته رفته کاهش می یافت و برای وی دشوارتر می شد که مساله عمده سومی را که در هنگام مواصلتش به کابل بدان روبرو گردیده بود، حل نماید. این همان واقعیت بود که افغانستان در آستانه بحران اقتصادی خطرناکی قرار داشت. قیود دوره جنگ در قسمت جای، جهت حمل کالا در کشتی های باربری و کمبود مواد عمده استراتیژیک، مانع افغانستان محاط به خشکی می گردید که کالاهایت جاری خود را صادر و یا نیازهای حیاتی خویش را وارد کند. اخراج اتباع محور خلایی در کادر کارمندان عمده فنی و آموزشی بر جا گذاشت. تجارت خارجی افغانستان توسط اجراءات هیات دوره جنگ متفقان که بسیار دور در واشنگتن اجلاس داشتند در معنی فلج گردیده بود. این هیات ها نمی توانستند هیچ دلیلی برای التفات خاص به افغانستان ببینند. یا به ضروریات آن اولویتی

قایل شوند. به این هیات ها از نقشه های استراتیژیک متفقان در باره افغانستان اطلاع داده نشده بود. افزون بر آن، دشوار بود بوروکرات ها را در واشنگتن متقاعد ساخت که شرایط بی نظمی که از رهگذر رنج اقتصادی در افغانستان به میان آمده بود، می توانست به ثبات در سرحد قبیله یی با هند لطمه زند و به داعیه متفقان به شدت آسیب رساند 20 .

همین که انگرت به کابل رسید، درخواست های رسمی افغانی، مبنی بر این که جاهای کارشناسان فنی و آموزگاران محور را پر و در واردات و صادرات افغانی تسهیلاتی فراهم آرد، از هرسو بر او ریختن گرفتند. افغان ها تاکید می کردند که ذخایر ناچیز آن ها از پرزه های فالتو، تیرها، فرآورده های نفتی، دارو و شمار دیگری از کالاهای ضروری که درج یک فهرست طولانی شده بود، تقریباً به کلی ته کشیده و این کمبودها به زودی منتج به یک ناآرامی سراسری خواهد گردید که از آن خود حکومت در خطر خواهد بود. انگرت مشکل را ارزیابی و خواست های افغان ها را بررسی نمود و با همکاران دیپلوماتیک خویش مشوره کرده و موافقت نمود که افغانستان با یک بحران سیاسی و اقتصادی خطرناک روبرو است. حکومت افغان حدود و پهنای مشکل را از مردم خود پنهان نگه کرده بود تا از وحشت و سراسیمگی جلوگیری نماید. ولی به زودی موقعی فرا می رسید که وضع دیگر نمی توانست پنهان شود. افغان ها پول فراوانی به دست داشتند که از فروش مواد خوراکی به ارتش بریتانیا در هند فراهم آورده بودند. بنا بر این، حاضر و مایل بودند که بهای اشیای مورد نیاز را بپردازند در صورتی که بتوانند آن هارا باز به دست آرند.

انگرت در این هنگام به سرعت از هر وسیله دیپلوماتیک ممکن که در اختیارش بود، استفاده نمود، تا افغانستان را از سقوط اقتصادی نجات دهد. مشکل اساسی در کاهش فاحش خدمات کشتیرانی و ذخایر مواد سوق الجیشی نهفته بود که از جانب نمایندگی های مشترک دوره جنگ متفقان Inter Allied Wartime Agencies در واشنگتن تحمیل می شد و این امر فشار سنگینی بر کشورهای بی طرف وارد می ساخت. انگرت به واشنگتن تذکر داد که اگر کمبود حاصله، تشدد و ناخشنودی سراسری را به وجودآرد، افغان ها برمحرومیت های خویش، متفقان را نکوهش خواهند کرد و به یقین محور از این احساسا بهره برداری خواهد نمود. افزون براین، کمبودها در مناطق قبیله یی که هم اکنون فقیر است، بسیار به شدت محسوس خواهد گشت، جایی که رنج و مشکل اقتصادی شکل تعرض را برمناطق ثروتمندتر هند به خود خواهد گرفت. این گونه، نیروهای بریتانیا را که در صحنه های دیگر مورد نیاز می باشند درگیر و مشغول نگه خواهد داشت و این چیزی است که محور در انجام دادن آن تاکنون ناکام مانده است.

زنگ خطر انگرت بلند و رسا در وزارت خارجه شنیده شد و مساعی جدی مبذول گردید، تا نمایندگی های دوره جنگ و بریتانیایی ها را متقاعد سازد به این که نیازهای افغانستان باید مورد توجه قرار گیرد. این نمایندگان دوره جنگ، شامل اعضایی از کشورهای متفقان بودند و چون هرکس در سرتاسر گیتی با تقاضاهای مزید از این و یا از آن، فریاد می زد، آن ها تمایل به این داشتند که در زمینه پذیرش استثناءات در مقررات اکید خود، بدگمان و سرسخت باشند. مخصوصاً در مورد کشورهای بی طرفی که به مساعی حربی متفقان

کمک نمی کردند. روی دلایل رازداری که دوره جنگ اقتضا می کرد، نمی شد که سرشت راستین اهمیت سوق الجیشی افغانستان به عنوان یک راه ممکن امداد به چین و روسیه به آن ها گفته شود و در حقیقت یک عده بسیار کم از مقامات وزارت خارجه دلایل حقیقی اهمیتی را که طراحان سرشناس دوره جنگ برای افغانستان قایل شده بودند، می دانستند. این حقیقت که بریتانیایی ها در باره افغانستان متردد، بودند به وضع کمک نمی کرد. در هند آن ها نیز از قیود جای برای حمل و نقل توسط کشتی ها و کمبودهای ذخایر در رنج و زحمت بودند. بیوروکرات های جوان دوره جنگ، در حکومت هند بسیار کم روی موافق به تحویل این کالاهای کمیاب به افغانستان نشان می دادند. زیرا واردات افغان ها باید از سهمیه هند وضع می شد. حکومت هند در نمایندگی های دوره جنگ، نمایندگان خودش را داشت که به شدت زیر تاثیر این دیدگاه بودند. کارکنان سالخورده تر هند در بین مقامات در دهلی نو و لندن در برابر خطرات ناآرامی و آشوب در سرحد شمال غرب حساس تر بوده، و می خواستند به افغانستان کمک کنند. 21

نبردهای بوروکراتیک آینده، طولانی و تلخ (سخت) بود. انگرت متفقان خود را زیرکانه تنظیم کرده و گام نخست وی این بود که همکاری کامل وزارت مختاری بریتانیا را در کابل به دست آرد. او می خواست ایالات متحده و پادشاهی متحده United Kingdom (بریتانیا) در زمینه تهیه نیازهای افغانستان سیاست مشترکی طرح نمایند. وی در پایان کار تاحدی در این سعی و کوشش موفق گردید. و لیکن در عین زمان او با درنظر داشت هرحالت به صورت علیحده و مجزا، مبارزه می کرد تا سهمیه های معقولی برای واردات و صادرات افغانی به دست آرد. این کار مشکلی بود. دستیاران عمده وی در این مبارزه شماری جوانان فعال از مقامات خدمات خارجی که اگرچه هنوز خورد رتبه بودند، اما بر اثر فشارهای جنگ به مقامات پرمسوولیت در امور خاورمیانه در وزارت خارجه رسیده بودند. جدول نوبت خدمات Roster شان همانند سجل افتخار Roll Of Honour دیپلومات های ارشد امریکا در سال های اخیر به نظر می رسد: لونگ استون مارچنت Livingston Merchant ، ریموند هیر Raymond Hare ، جورج آلن George Allen ، لوی هندرسن Loy Henderson ، چارلز بوهلن Charles Bohlen ، پال النگ Paul Alling ، جفر سن کافری Jefferson Caffrey ، هارولد ماینر Harold Minor و دیگران. این مردان انگرت را شناخته و دوست داشته و بر وی اعتماد می کردند و برای هر درخواستی که او از کابل می فرستاد، مبارزه می نمودند. آنان بر هیات جنگ اقتصادی خارجی و سایر نمایندگی های دوران جنگ، ناگهان می ریختند و با پافشاری و اقناع محض موفق می گردیدند تا جای خالی در کشتی های باربری و اجازه نامه ها برای صادرات قره قل افغانی، داروهای عاجل و حیاتی، تایرها، اسباب یدکی برای کارخانه نساجی پلخمری یا برای هر نیازمندی اضطراری دیگری که بروز می کرد، به دست آرند.

همچنان وزارت خارجه کوشش نمود تا موافقت یک سهمیه ثابت را برای افغانستان دست آرد و لیکن حکومت هند از آن ممانعت کرد و حکومت بریتانیا با بی میلی و اکراه موقف هند را تایید نمود. سر انجام، آن ها به توافق برسهمیه واردات به میزان صد تن در ماه نرمش نشان دادند. انگرت سنجش کرد که افغانستان به دست کم پنج هزار تن نیاز داشت. حکومت ایالات متحده

بر اثر فشار نیرومند بریتانیا به اکراه خود را ناگزیر دید موافقت کند که هیچ درخواستی برای تخصیصات یا جای خالی در کشتی های باربری یا اجازه صادرات، صادر نخواهد شد، اگر مواد امدادی از هند یا از منابع دیگری که نسبت به ایالات متحده نزدیک تر باشد، به دست آمده بتواند.

افزون بر آن، هر خریداری می بایست از سوی وزارت مختاری های امریکا و بریتانیا در کابل و هیات امداد هند در واشنگتن مشترکاً مورد موافقت قرار گیرد. برخی از مقامات امریکایی احساس می کردند که در ورای موانع، این ترس از سوی هند و بریتانیا نهفته بود که ایالات متحده پس از جنگ جای آن ها را به عنوان تهیه کنندگان مایحتاج افغانستان خواهد گرفت. 24 یکی از موارد مشهور، شامل یک درخواست افغانی برای قلعی بود که یک ماده معدنی مهم در دوران جنگ به شمار می رفت. انگرت و وزارت خارجه توصیه به موافقت کردند اما نمایندگی های دوران جنگ این نیازمندی را مورد سوال قرار دادند. روشن شد که قلعی برای سفید کردن دیگ های پخت و پز نیاز بود (این یک روش شایع در شرق میانه است تا از تسمم فلزی از ظروف مسی یا برنجی جلوگیری کند) هیات مواد معدنی سوق الجیشی، زیر تاثیر این دلیل فرهنگی نرفت. از این رو، افغان ها قلعی خود را به دست نیاوردند. 25

تا سپتامبر 1944 انگرت و مقامات وزارت خارجه تصمیم گرفتند که این موانع و تاخیرهای بیوروکراتیک باید از میان برداشته شود و یک اقدام قاطع در زمینه رفع مشکل نیازهای افغانستان به عمل آید. تا آن زمان با سیستم موجوده روی هر موضوع، جداگانه مبارزه می کردند، اما اکنون جورج الن و لونگ استون مارچنت فیصله نمودند که حکومت امریکا باید با این موضوع به عنوان یک مشکل سیاسی برخورد نماید و درصدد برآمدند که ویتوهای هند و بریتانیا و شیوه تحقیق و تدقیق مشترک را از میان بردارند. آن ها همچنان درصدد برآمدند که برای افغانستان به جای درنظر گرفتن درخواست های تک و جداگانه، سهمیه یی معین و مشخصی در کشتی های باربری و در اجازه نامه های تجاری به دست آرند. انگرت از این تب و تلاش آنان به شدت پشتیبانی و وزارت حربیه نیز از این ابتکار شان حمایت نمود. آن ها به یک سنجش مشترک امریکا و بریتانیا که از سوی رییسان ارکان هردو متحداً به عمل آمده بود، استناد نمودند. مبنی براین که ورشکست شدن اقتصاد افغانی منجر به ناخشنودی و احتمالاً شورش هایی خواهد گردید که سرحد شمال غرب را زیر تاثیر گرفته، نیروهای بریتانیایی را از مساعی عمده جنگ باز خواهند داشت بناء سیاست ما باید این باشد که نیازهای اساسی افغانستان را به رغم کمبودهای دوران جنگ فراهم آوریم. این ابتکار سر انجام رکود را شکست و قیود بر واردات و صادرات افغانی به پیمانه چشمگیر کاهش یافت. اگرچه هرگز کاملاً برطرف نشد. به هررو، پایان جنگ نزدیک و روزگار بحرانی اضطرار به سر رسیده بود26 .

این مساعی که به خاطر افغانستان- کشور بی طرف کوچک و دور افتاده یی در وسط یک جنگ جهانی، به خرج داده می شد، چشمگیر بود و مقامات افغانی از صدراعظم تا پایین از آن ها کاملاً آگاه بودند. آنان به تدریج به ستایش و تمجید از پافشاری و دلیری انگرت " - مرد هالندی کله شق قد کوتاه " چنان که می نامیدندش، کشانده می شدند، مردی که برای منافع افغانی بسیار

شجاعانه مبارزه کرد و افغان ها از ته دل و صمیمانه به وی احترام می گذارند، امری که شالوده استواری برای برپایی روابط نزدیک میان ایالات متحده و افغانستان گذاشت. انگرت همچنان سخت کوشید تا جانشیان امریکایی برای آموزگاران و کارشناسان فنی آلمانی و ایتالیایی که افغانستان را ترک گفته بودند، پیدا کند. او در این جا نیز با دشواری هایی بسیاری روبه رو شد ولی موفق گردید یک عده آموزگار و چند تن کارشناس فنی استخدام کند27 . این ها اگرچه کمتر از تعداد مورد نیاز بودند، ولی با آن هم تا جایی خلای موجود را پر کردند و آموزگاران به گونه خاص برنسل های جوان افغانی که آن ها را آموزش می دادند، اثر بادوام برجا گذاشتند. یک اندازه مشکلات برای انگرت به وجود آمد و آن هنگامی بود که دفتر خدمات سوق الجیشی که دستگاه جاسوسی امریکا در دوران جنگ بود، موفق شد که برخی از بستگان خود را پنهانی در گروه آموزگاران داخل نماید.

حضور دیپلوماسی امریکا که از دیر باز انتظارش کشیده می شد، در آغاز گرچه در کابل دوران جنگ با دشواری های بزرگی روبرو گردید، اما تا اندازه زیاد به سبب دیپلوماسی ماهرانه کارنیلیوس انگرت و همتایان حرفه یی او سر انجام به کامیابی کشید. آن ها قدردانی صمیمانه افغان ها را برای امریکا کمایی کردند، عاطفه یی که به آسانی از سوی آن مردم کله شق و سرسخت به کسی بخش نمی شود. وقتی که انگرت اندکی پس از پایان یافتن جنگ در سال 1945 افغانستان را ترک گفت، خوشنود بود از این که می دانست ماموریت خود را با کمال امانتداری انجام داده به نحوی که سرچشمه دوستی افغان- امریکایی سرشار گردیده بود 28 .

فصل ششم

پشتونستان

بخش یکم

زهر تهیه می گردد

مساله پشتونستان در بافت استقلال افغانستان، به یک رشته گسیخته و باز می ماند. شوروی ها این رشته را ماهرانه کشیدند و تار و پود آزادی افغانستان را ریشه ریشه از هم گسیختند. تلاش امریکا در جلوگیری از پیامدهای مصیبت بار مساله پشتونستان ناکام ماند- تا جایی به علت جهل به سرشت و عمق مساله و تا جایی هم از این رو که مقامات امریکایی زیر نفوذ روابط استراتیژیک میان ایالات متحده و پاکستان رفتند.

در این فصل، آثار تباهکن آن بر روابط افغانستان– امریکا به بررسی گرفته خواهد شد1 .

مساله پشتونستان در میان افغانستان و پاکستان به وضع چند میلیون از مردم قبیله یی پشتون تعلق می گیرد که طرز زندگانی ایشان از خانه به دوشی تا ده نشینی اختلاف پیدا می کند و در منطقه یی بود وباش دارند که در دو سوی خط دیورند واقع است- خطی که مرز متنازع فیه میان دو کشور را تشکیل می دهد. به این مردم به اشکال مختلف اشاره شده است، گاهی به عنوان پتهان ها و زمانی به نام پشتون ها (پختون ها) یاد می شوند. زیرا زبان اصلی آن ها (نظریه لهجه منطقه یی) پشتو یا پختو می باشد. آنان همچنان در داستان های خیالی مرز شمال باختری هند که از خامه رودیارد کپلنگ Rudyard Kipling تراویده، یاد می شوند، هر چند به شماری از قبایل و عشایر تقسیم می شوند که تا حدی گیج کننده است اما وجه مشترکی از زبان و دین و تاریخ و رسم و رواج دارند.2

در این فصل و در فصل آینده، کوشش خواهیم نمود تا پیچیدگی های قانونی و دیگر پیچیدگی های مساله پشتونستان روشن شود و ناگزیری هایی که در عقب موقعیت پاکستان هست؛ شرح و مساعی ناکامی که ایالات متحده برای حل این نزاع به خرج داده بود، دنبال گردد. همچنان ملاحظه خواهد شد که چگونه اتحاد شوروی از این منازعه زیرکانه بهره

گیری کرد تا در روابط میان ایالات متحده و افغانستان رخنه کرده و در بسط نفوذ اقتصادی، سیاسی و نظامی خود در افغانستان کامیاب گردد.
موقف افغان ها در باره پشتونستان بر دلایل تاریخی، دموگرافیک، فرهنگی و قانونی اتکا دارد. افزون بر این، دلایل سیاسی داخلی قانع کننده برای پشتیبانی افغان ها از احساسات ملی پشتون ها نیز موجود است. دعوی پاکستان بیشتر بر دلایل قانونی صوری و برخوف از تجزیه سیاسی بنا یافته است. نقش امریکا در مساله با ملاحظات استراتیژیکی و نیز با علاقه ایالات متحده به تشویق اعاده مناسبات دوستانه میان دو کشوری که با آن ها از علایق دوستانه برخوردار بود، پیش برده می شد. نخست وضع دو طرف متخاصم را به بررسی می گیریم:

موقف افغانستان- اساس تاریخی:
پشتون ها سرزمینی را در آنچه که کنون افغانستان شرقی و جنوبی است، از قرن های پیش اشغال کرده اند. دانشمندان در باره اصل پشتون ها اتفاق نظر دارند. اما این نسبتاً مسلم معلوم می شود، هنگامی که سپاهیان اسکندر از آنچه که اینک افغانستان نامیده می شود، در سده چهارم پیش از میلاد، 3 می گذشتند، پشتون ها در سرزمین های کنونی خود بود و باش داشتند. موقعیت استراتیژیک سرتاسری سرزمین کوهستانی ایشان که بر گذرگاه های عمده در میان آسیای میانه و جلگه های ثروتمند هند حاکم بود، به آن ها کنترل راه های نظامی و بازرگانی را می داد. امری که ایشان را قادر می گردانید تا از امپراتوری های پیرامون خود باج و امتیازات سیاسی بگیرند. کوشش برای تسخیر و رام کردن شان بیهوده ثابت شد و تنها این نتیجه را به بار آورد که احساسات آزادیخواهی آن ها و مهارت های شان چون جنگجویان چریکی سرکش و لجوج، تندتر و بر افروخته تر گردد.

در سال 1893 بریتانیایی ها کوشیدند تا با امضای توافقنامه یی میان هند بریتانیایی و امیر افغانستان، استقرار و ثبات را در مناطق ایلاتی قایم کنند. این توافق، خط دیورند را به ارمغان آورد که از میان مناطق قبیله یی واقع در میان هند و افغانستان می گذشت. 4 مفاهیم ضمنی این توافقنامه که ماهیت قانونی دارد در زیر، به بررسی گرفته خواهد شد. اما کارشناسان موافقت دارند که این خط به عنوان یک مرز بین المللی هیولایی است عجیب و غریب. این خط حوضه رود کنر و قبیله بزرگ مهمند را به دو بخش تقسیم می کند و افریدی های معبر خیبر با پناهگاهی در داخل افغانستان مانده اند و سرزمین وزیری های یاغی را از میان می بُرد. این خط نمی تواند با واقعیت های قومی یا جغرافیایی یا حتا واقعیت های نظامی آنجا مطابقت کند. روستاهای پشتون نشین و حتا خانواده ها را از هم جدا می نماید. خود پشتون ها این خط را یکسره نادیده می گیرند، اما وجود این خط که

اساس منازعات دوام داری را میان حکومت های هند و افغانستان تشکیل می داد، سرانجام در سیمای مساله پشتونستان در میان افغانستان و پاکستان تحول یافت.

مشکل «پشتونستان» پیش از خط دیورند موجود بود. اما کشیدن این خط در سال 1893 برشدت مشکل افزود و آن را به سده بیستم کشانید. زیرا این خط قبایل پشتون را خودسرانه میان افغانستان و آنچه که در آن زمان هند بریتانیایی5 نامیده می شد، تقسیم می نماید. در سده هژدهم و بخشی از سده نزدهم، «افغانستان» بر بخش بزرگی از هند شمالی و کشمیر تسلط داشت. بخش بیشتر این سرزمین در آغاز توسط سیک ها و پسان تر به وسیله بریتانیایی ها از آن به زور گرفته شد. گرچه افغانستان کشوری است که در آن اقوام مختلف و زبان های گوناگون وجود دارد، ولی سلسله های حاکم از نگاه تاریخی پشتون تبار بوده اند. از این رو، پشتون ها از جدا سازی یی که خط دیورند بر قبایل پشتون تحمیل می نمود، به تلخی اظهار تنفر می کردند. حکومت های افغانی که یکی در پی دیگری آمدند، از هر فرصتی که نوسان های قدرت در نیمقاره هند فراهم می ساخت، بهره گیری می کردند تا بر ادعاهای خود برای استقلال داخلی برادران معنوی خویش در آن سوی خط دیورند تاکید گذارند.

صفات جنگی و موقعیت استراتیژیک پشتون ها، آن ها را در کشمکش میان امپراتوری های بریتانیا و روسیه برجسته ساخت. روس ها در سده نزدهم در راستای جنوب در آسیای میانه پیش آمدند و بریتانیایی ها به جهت شمال تاختند تا آن چه را که تهدیدی به منافع شان در پارس و هند تلقی می کردند، بی اثر و خنثی سازند. در این وضعیت، حکومت های ضعیف افغانی در صدد برآمدند تا موقعیت خود را به عنوان یک حایل بی طرف با به کار بردن قبایل پشتون به عنوان دیوار خاردار در برابر تهاجم های بریتانیا نگهدارند6 .

در 1907 روسیه و بریتانیا عهدنامه انگلیسی- روسی که حوزه نفوذ را در آسیای میانه معین می کرد، در سان پیتربورگ امضاء نمودند. به هر رو، این تنش زدایی، مشکل قبایل پشتون را حل نکرد. نقش ایشان به عنوان پیاده شطرنج در رقابت قدرت های بزرگ، آن ها را در چنان شیوه زندگانی قرار داده بود که برای بی اعتنایی به روندهای منظم حکومت ها ارزش خاصی قایل شوند. از رفتار آن ها که یگانه ارزش آن ایجاد دردسر برای دیگران بود، از دیر زمانی ستایش می شد. خطاکاری های شان یا با پرداخت اعانه های نقدی تشویق، یا با رشوت خریده می شد تا از آن جلوگیری به عمل آید یا گاهی با اقدامات بیش از حد معمول مجازات می شدند و به سان متمردین از همه حقوق اجتماعی و مدنی محروم می گردیدند. با این هم، دربار افغانی پیوسته احساس مسوولیت

در برابر رفاه این مردمان قبیله یی می کرد و نفوذ سیاسی را در میان آن ها از راه پیوندهای خویشاوندی و اعانه های نقدی نگه می داشت.

بریتانیایی ها در آرام ساختن یا کسب وفاداری قبایل پشتون آن سوی خط دیورند که مربوط به خودشان بود، هرگز توفیق نیافتند. حکومت هند که از این حصار خاردار که اداره شمال غرب هند را پیهم دشوار می ساخت و نفوذ بریتانیا را در افغانستان خیلی ضعیف و مخاطره آمیز می ساخت، به خشم آمده، خواست با مشکل قبایل دست و پنجه نرم کند. و این مانع را از سر راه خود پس نماید. روی این منظور، به صورت متناوب سیاست پیشروی یا پیشگامیForward Policies را که می کوشید تا نفوذ بریتانیا را در مناطق قبیله یی به زور از پیش ببرد و سیاست عدم فعالیت ماهرانه Masterly Inacive Policies را که نوعی از عقب نشینی بریتانیایی به مواضع ایمن تر در جلگه ها بود، به کار می برد. پشتون های سرکش در کوهستان های شان سیاست های پیشگامی را با جنگ های چریکی بی رحمانه استقبال می کردند و برعقب نشینی های آن ها که گاهگاهی صورت می گرفت، لبخند اهانت آمیزی می زدند8 . در پایان کار، اداره بریتانیا به سیاست جلوگیری و انتقام بسنده می نمود.

در سال 1901 بریتانیایی ها با جدا کردن صوبه سرحد شمال غرب از پنجاب و تقسیم آن به حوزه های پرجمعیت و آباد و نمایندگی های قبیله یی، وضع را به شکل یک موسسه اداری درآوردند در این مناطق قوانینی که از قوانین سایر صوبه های هندی فرق داشت، تطبیق می گردید و مناطق قبیله یی برطبق توافق های معاهده مانند با قبایل، توسط نمایندگان سیاسی که مستقیماً به حکومت مرکزی گزارش می دادند، اداره می شد. این ترتیبات تمایلات آزادمنشانه قبایل پشتون را برانگیخت و مطالبات خودمختاری Autonomous Area را برای منطقه یی که در دهه 1930 پشتونستان خوانده شد، باعث گردید.

وضع قبایل سرحدی پشتون و رفتار در برابر آن ها همواره منشاء اصطکاک میان امیران افغان و اداره بریتانیایی در هند بود. عبدالرحمان که موافقتنامه دیورند را در 1893 امضا کرد و از طرف پسرش حبیب الله پیگیری گردید، به اعمال نفوذ و دادن اعانه مالی و کمک به قبایل ماورای سرحد حتا در اوج قدرت بریتانیا در هند ادامه می داد9 . شاه امان الله (1919 – 1929) در جریان جنگ سوم افغان و انگلیس که برای افغانستان، حق کنترل روابط خارجی خودش را کمایی کرد و افغان ها آن را جنگ استقلال می دانند، به یاری قبایل ماورای سرحد اتکا داشت. به مناسبت امضای معاهده صلح دایمی در 1921 امان الله به وزیر مختار بریتانیا بی پرده و بدون پیرایه گفت که «معاهده، مادامی که بریتانیایی ها بر قبایل پشتون که نزدیکی شان با

افغانستان روشن است، ظلم و ستم روا دارند، نمی تواند یک معاهده دوستی باشد، بلکه تنها معاهده همجواری خواهد بود».

در سال 1929 امان الله با یک شورش قبیله یی پس از دست دادن حمایت قبایل پشتون به اثر برنامه عصری سازی خود که آزادی و شیوه زندگانی آن ها را تهدید می کرد، برکنار گردید. تخت او از سوی یکتن عیار تاجک راهگیر تصرف شد که به نوبت خود به دست جنرال نادر خان- یکی از خویشاوندان امان الله شکست خورد. نادر، قبایل پشتون هر دو سوی خط دیورند را به دور خود جمع کرد تا برتری سلسله حکمراویان پشتون را در کابل بار دیگر تحمیل کند.

در سپتامبر 1931 نادر که تازه پادشاه شده بود، در سخنرانی خود در پارلمان اظهار داشت که سرنوشت قبایل پشتون - در منطقه یی که او سرحد آزاد خواند- مورد توجه خاص حکومت افغان خواهد بود. با آن هم، سیاست های قبیله یی نادرشاه به خاطر قدردانی از کمکی که از بریتانیایی ها در مبارزه وی برای دست یافتن تخت دریافت داشته بود، نسبتاً غیرفعال بود: برای مثال، هنگام آشوب پشتون ها از سوی سازمان «خدایی خدمتگار» در صوبه سرحد شمال غرب در دهه 1930 نادرشاه از پشتیبانی از زعیم پشتون ها- عبدالغفار خان خودداری ورزید. او همچنان در خلال شورش مهمند و ورکزایی و افریدی بیطرف ماند.

موضع افغانستان- پیوندهای فرهنگی:

جنبه های فرهنگی قضیه افغان ها تاحد زیادی بر پیوندهای خویشاوندی میان پشتون های افغان و آن هایی که در شرق خط دیورند به سر می برند، بنا یافته است. پشتون های افغان به تنهایی بزرگترین گروه تباری در افغانستان اند. پشتون ها در هر دو سوی این خط برای قرن ها، دین، عرف و عادات، موسیقی، زبان و ادبیات مشترک داشته و از نظامنامه شرف و افتخار یعنی «پشتونوالی» پیروی نموده اند. این ارزش ها و پیوندهای خویشاوندی توسط دودمان حاکم پشتون در کابل حفظ شده و تاحد چشمگیری معیارهای فرهنگی دیگر اقلیت های تباری را در سرتاسر افغانستان متاثر ساخته است. این یک فرهنگ قومی و مردانه است و فرهنگی است که عمیق ترین احساسات هیجان آمیز را در میان بسیاری از پشتون های افغان بیدار می سازد. حتا غرب زده ترین و عصری ترین پشتون های افغان درست در باطن، به فرهنگ و رفتار های سنتی خود به شدت پابند هستند، می پروراند. به رغم کینه جویی خانوادگی (بدل) و جنگ های درون قبیله یی و نیز جنگ های میان قبیله یی پیهم شان، پشتون های افغان باز هم یک احساس نیرومند هویت و همگونی را با برادران خود که با خط دیورند از آن ها جدا

کرده شده بودند؛ حفظ می کنند. این یک مساله منطقی عقلانی نبوده بلکه برخاسته از جذبه و کشش ماتحت الشعوری می باشد.

سازمان اجتماعی- سیاسی قبایل پشتون علی العموم بسیاری از شرایط لازم ملیت را تکمیل می نمود. آنان یک سرزمین نسبتاً دارای حدود مشخص را اشغال و اداره می کردند که سایر مدعیان قدرت و سلطه را از آن پیروزمندانه بیرون می راندند. آن ها دارای هویت قومی و زبانی بوده اند. در دین با هم شریک و عین رسم و رواج ها را دنبال می کردند. ساختمان خانواده و عشیره شان یکی بوده و عین اشکال ادبی، موسیقی، رقص و هنر را داشتند. فشرده سخن این که آن ها تجانس نهادهای اجتماعی و سیاسی یک ملت را آشکار ساخته و احساس همبستگی سیاسی را بسط دادند که با گذشت زمان باعث احساسات ملی پشتون گردید. این حقیقت که آن ها با خط جغرافیایی مصنوعی تقسیم شدند، نتوانست پشتون های افغان را از بذل مساعی شان برای جلوگیری از جذب و حل خویشاوندان شان در آن سوی خط، در مردمان غیرپشتون پاکستانی که بسیار زیادتر از آن ها بودند، مانع گردد. افزون بر این، احساسات ملی پشتون ها، رهبران سیاسی افغان را برآن داشت که به درخواست های بیش از حد احساساتی موکلان پشتون خود که موازنه حساس وضع قدرت شان در برابر گروه های قومی دیگر افغان برآن ها متکی بود، پاسخ بدهند.

موضع افغانستان- دلایل قانونی:

افزون برعوامل تاریخی و فرهنگی، افغان ها ادعا می کنند، موافقتنامه هایی که احداث و تصویب خط دیورند را تایید می کند، باطل است. عبدالرحمان که موافقتنامه دیورند را امضاء کرد، توسط بریتانیایی ها در پی جنگ دوم افغان و انگلیس در 1880 برتخت افغانستان نشانده شد. بریتانیایی ها برای مدتی بخش های کوچکی از سرزمین افغان را طعمه خود قرار می دادند. آن ها در سال 1877 دیر DIR ، صوات، چترال و باجور را به قلمرو هند بریتانیای ملحق ساختند. در معاهده 1879 گندمک، کنترل گذرگاه سوق الجیشی خیبر را گرفته و نواحی گسترده یی را در لورالای Loralai ، ژوب Zhob پشین، کویته و نوشکی Nushki را به دست آوردند. آن ها با افزایش سربازان در طول کمربند قبیله یی و تاسیس پادگان های دایمی استراتیژیک آغاز کردند. خطوط آهن را به سوی افغانستان تمدید نمودند که عبدالرحمان آن را به این عبارت که «به سان خنجری در قلب من پیش می رود» توصیف کرد13.

در اوج همین دوره «سیاست پیشگامی» (فارورد پالیسی) در سال 1983 بود که بریتانیایی ها به عبدالرحمان پیشنهاد کردند که با نوعی تصفیه در طول نوار قبیله یی، موافقت نماید. وقتی که او تردد نشان

داد، بریتانیایی ها عبور اسلحه را از طریق هند به افغانستان محاط به خشکی که امیر برای فرونشاندن شورش های قبیله یی به آن ها نیاز داشت، معطل کردند. 14 بنا بر این، افغان ها می توانند شواهد معتبری ارائه دهند که عبدالرحمان تنها به سبب فشار بسیار از سوی بریتانیایی ها موافقتنامه را امضا کرد. آنان ادعا می کنند که این امر موافقتنامه را پوچ و باطل می سازد. زیرا اصل رضایت آزاد که از لحاظ قانونی لازم است، موجود نبود. دلیل قانونی که ادعای اجبار و اکراه را می کند، ضعیف است. زیرا در حالی که عبدالرحمان شاید زیر فشار شدید بوده باشد که امضاء کند اما او یک فرمانروای بسیار با عزم و اراده بود و بس نامحتمل است که فشار به گونه یی بوده باشد که امیر اراده بریتانیایی ها را با اراده خودش عوض کرده باشد، به گونه یی که تعریف قانونی اجبار ایجاب می کند. با این هم، یک مقام بلندپایه بریتانیایی عبدالرحمان را چونان «مردی که در بیشه گرفتار آید»، توصیف می کرد15.

افغان ها دلیل نیرومندتری روی این مدرک که پیرامون اصل موضوع موافقتنامه تفاهم نزدیک وجود نداشت، اقامه می دارند. باز هم، ولو این که تفاهم مشترک موجود نبوده باشد– رفتار بعدی طرف های موافقتنامه نشان می دهد که موضوع اصلی یی که برآن موافقت شده بود، از تفسیرهای بعدی آن فرق داشت.

نخست؛ فضای گفتگوها بر امکان سوء تفاهم ها کمک می کرد. سیر مورتیمر دیورند Sir Mortimer Durand - سکرتر امور خارجه حکومت هند بریتانیایی در سپتامبر 1893 به کابل رسید و چانه زدن تا نوامبر ادامه یافت. چون امیر خود زبان انگلیسی نمی دانست و دیورند هم که خود را یک دانشمند زبان پارسی می پنداشت، موافقت نمود که گفتگوها به زبان پارسی بدون حضور مترجم شفاهی برگزار گردد– کاری که هر دیپلومات کارآزموده می داند، یک سراشیبی لغزنده و پر خطر است. امیر محیل و زرنگ با آن هم منشی یی را در پشت پرده پنهان کرده بود تا یادداشت های دقیق بر دارد. افزون بر مشکل زبان، امیر یک مذاکره کننده بی میل، بهانه گیر، «گریزگر»، و «پر پیچ و خم» بود. قراین نشان می دهد که او بر آن بود که آن ها تنها حوزه های نفوذ را تعیین می کردند، نه کشیدن یک مرز بین المللی را. لفظ فرانتیر Frontier (جبهی یا قدامی) که در زبان دری سرحد معنا می دهد، دلالت بر یک گستره (منطقه یا ناحیه) می کند تا بر یک خط مرزی (بوردر) که نشانه یک تغییر ناگهانی حاکمیت است. این به عین تعبیری به کار برده می شود که امریکاییان از غرب به عنوان فرانتیر سخن می گفتند.

عبدالرحمان در ایامی که از عمرش مانده بود، خط دیورند را به عنوان طرحی برای ترسیم مناطق نفوذ می پنداشت که اداره و آرامش مردمان منطقه قبیله یی را آسان سازد و در شرح حال خود به قلم خودش (اتو بیو گرافی) پیوسته اظهار می کند که او هیچ کدام از نواحی پشتون نشین را ملحق به بریتانیایی ها به گونه دایمی هرگز ندانسته است. 16 اداره بریتانیایی در هند در آن هنگام و پس از آن، خط دیورند را به عنوان یک مرز بین المللی اعتبار نداد. در گزارشی به تاریخ 10 جولای 1894 اندکی پس از آن که موافقتنامه به امضاء رسید، حکومت هند به لندن اطلاع داد که «ما می دانیم حکومت علیا حضرت بر این نظر موافقت می نماید که در حالی که ما اکیداً منکر هرگونه قصد برای الحاق سرزمین قبیله یی می باشیم. آرزو داریم تا قبایل را که این فیصله مربوط آن ها است، بیشتر زیر نفوذ خود بیاوریم». در سال 1898 ویسرای- لارد الجین Lord Elgin به هملتن Hamilton -سکرتر دولت برای هند نگاشت که موافقتنامه دیورند موافقتنامه یی بود برای تصریح حوزه های نفوذ مربوط حکومت بریتانیا در وضع کنونی. 17

«در 1925 یک نشریه رسمی ارتش بریتانیا اظهار داشت «خط دیورند در موافقتنامه 1893 به عنوان مرز هندی نه، بلکه به عنوان مرز شرقی و جنوبی قلمروهای امیر و حدود حوزه های نفوذ مختص به هر دو حکومت توصیف شده و هدف آن توسعه سلطه بریتانیا بوده است، نه گسترش مرز هند.18 عین موضعگیری از سوی کمیسیون سیمون Simon Commission که در سال 1928 به هند رفت، تکرار شد «هند بریتانیایی در حدود نواحی تحت اداره پایان می یابد». 19

دیدگاه های پیشین بریتانیایی ها ظاهراً این نکته را روشن می سازد که آن ها هیچ قصدی برای الحاق سرزمین های قبیله یی تا خط دیورند نداشتند، بلکه در پی آن بودند که یک حوزه نفوذ را به منظور اداره منظم تر آن منطقه معین کنند- وضعیتی که سازگارتر با تفوق می باشد تا با حاکمیت مطلق. اگر این امر با توضیحاتی که از سوی عبدالرحمان به عمل آمد و اجراءات بعدی هر دو حکومت یکجا در نظر گرفته شود، این نتیجه به دست می آید که دلیل تفاهم می تواند بر دو سویه مطرح گردد: یا طرف های موافقتنامه در باره دو موضوع مختلف گفتگو می کردند- بریتانیایی ها در باره یک مرز بین المللی و افغان ها پیرامون گستره نفوذ که در آن حالت تفاهم موجود نبوده و از این رو موافقت نامه معتبر نیست. یا آن ها در باره عین موضوع که در آن حالت تفاهم موجود و موافقتنامه دارای اعتبار بوده اما هیچ مرز بین المللی را احداث نمی کند و این تنها بسیار پسانتر بود که بریتانیایی ها تصمیم گرفتند که موافقتنامه را به عنوان مولد و موجد چنان مرزی تفسیر و تشریح نمایند.

اگر مقصد معاهدات بعدی سال های 1905 و 1919 و 1921 باشد، از محتوا و شیوه بیان آن ها آشکارا بر می آید که اعتبار شان متکی بر اعتبار معاهدات پیشین است. آن ها خط دیورند را به این شکل تایید نکردند، بلکه صرف اظهار داشتند که افغان ها تعهدات فرمانروایان پیشین افغان را می پذیرند. این گونه، معاهده 1919 بیان می کند که «حکومت افغان مرزهای پذیرفته شده از سوی امیر حبیب الله متوفی را که در معاهده 1905 تذکر رفته، می پذیرد» حبیب الله در معاهده 1905 اظهار داشت:«من نسبت به موافقتنامه 1893 به عین روش رفتار خواهم کرد که پدرم عبدالرحمان رفتار نمود». لیکن چنان که ما دیدیم، عبدالرحمان در واقع اعتنایی به موافقتنامه نکرد. از این رو، اعتبار تایید مجدد معاهداتی که پسانتر منعقد شد، در هرحال متکی بر اعتبار و ماهیت و چگونگی تعهداتی است که در موافقتنامه اصلی دیورند پذیرفته و برآورده شده بود، موافقتنامه یی که حوزه ها نفوذ را به میان آورد، نه یک مرز بین المللی را [1].20

افغان ها برای این که معاهدات خط دیورند را به طور قطعی از اعتبار قانونی ساقط سازند، تذکر می دهند که آخرین این ها یعنی معاهده سال 1921 حق الغاء را برای هریک از دو کشور در ظرف سه سال پس از هشدار یک ساله تجویز می نماید.

در جولای 1949 لویه جرگه افغان- بلندترین مقام ذیصلاح ملی، تمام معاهدات را بدوا از موافقت نامه دیورند به پیش رد کرد. افزون بر آن، معاهده 1921 شامل یک نامهء اضافی بود که به صورت مشخص به مصالح افغان ها در قبایل ماورای سرحد 21 اعتراف می کرد. افغان ها همچنان استدلال می کنند که پاکستان دولت جدیدی است که بر اثر تقسیم از پیکر هند جدا شده، بنا بر این، یک دولت جانشین نیست که حقوق احتمالی معاهدات بریتانیایی ها را به ارث ببرد. آن ها به پذیرفتن پاکستان در سازمان ملل به عنوان یک دولت جدید اشاره می کنند، در صورتی که هند ناگزیر نبود که به عین طریقه واجد شرایط شمول در سازمان ملل باشد.22

تا جایی که به آرای همگانی 1947 در صوبه سرحد شمال غرب در هنگام تقسیم ارتباط دارد، افغان ها استدلال می کنند که این آرای همگانی

---

[11]. آنچه موضوع را بسیار پیچیده می سازد، این است که کنوانسیون کابل که در افغانستان چونان موافقتنامه دیورند شهرت پیدا کرده است، تنها در زمان حیات امیر عبدالرحمان خان اعتبار داشته است و پس از مرگ وی از اعتبار ساقط پنداشته می شود، و این در حالی است که همه معاهدات بعدی میتنی بر این کنوانسیون بنا یافته اند.- ویراستار.

شرایط لازم برای تعیین سرنوشت را که به گونه ضمنی به پشتون ها وعده داده شده بود، آماده نساخت و در آن برای پشتون ها تنها دو حق یا اختیار داده شده بود: یا به هند هندو ملحق شوید یا به پاکستان مسلمان؟ همین ملاحظات بر جرگه هایی که در نواحی قبیله یی برگزار می گردید، تطبیق می شد.

استدلال های تاریخی، فرهنگی و قانونی افغانستان در زمینه هیچگاه به شکل ادعای دقیق و صریح در نیامده است. ادعاهای اقامه شده وقتاً فوقتاً تغییر می یافته است. مطالبات رسمی حکومت افغان از مطالبات ناسیونالست ها و تبلیغ کنندگان تند رو پشتون تفاوت داشته، و محققان متاخر از ادعاهای متفاوت و رنگارنگ افغان ها بیشتر سردرگم و گیج می شوند. سلسله این ادعاها از طرفداری از یک افغانستان بزرگتر که بخش های گسترده هند (پاکستان کنونی) را در برگرفته به سوی اقیانوس هند پیش می رود تا محض اظهار علاقه به رفاه پشتون های خط دیورند ادامه می یابد. اگر ادعاهای رسمی حکومت افغان در خلال یک مدت زمان مورد بررسی قرار گیرد و از مفاهیم ضمنی تبلیغات شان تجرید شود، یک ثبات قابل ملاحظه یی ظاهر می گردد که در آن سه قضیه اساسی تکرار می شود. این ها عبارت اند از:

- تقاضای تعیین سرنوشت برای پشتون هایی که در شرق خط دیورند زندگی می کنند،

- انکار مداوم و مصرانه از این که افغانستان کدام آرزوی توسعه ارضی دارد،

- ... و اطمینان های مکرر به این موضوع که افغانستان می خواهد مساله از طریق مذاکرات صلح جویانه برطرف گردد.

موضع پاکستان:

داعیه پاکستان در مساله پشتونستان بسیار صریح و کمتر پیچیده بوده بر پایه های منطقی و قانونی و سیاست واقعبینانه بنا یافته است. پاکستان اظهار می کند که ادعاهای افغان ها مبنی برپیوندهای تاریخی با پشتون ها عیناً همان تاریخ باستان است. اگر بنا باشد که مرزهای ملی برطبق تاریخ باستان دو باره کشیده شود، جهان به زودی در هرج و مرج فروخواهد رفت. به همین شکل، ادعای مبتنی بر هویت فرهنگی، محض یک امر احساسی بوده و بر واقعیت های جدید بنا نیافته است. بسا گروه های فرهنگی در سرتاسر جهان با مرزهای ملی از هم جدا شده اند و ادعاهای داعیان توحید قلمروهایی که باشندگان آن ها به عین زبان سخن می گویند، تنها زیان می رساند و نمی توان به آن اجازه داد که تعیین حدود منظم ملل را مختل سازد.

افزون بر آن، پشتون های افغان خود یک گروه بسیار متفاوت بوده و یک اقلیت از مجموع باشندگان در کشور خودشان می باشند و موافقت

نخواهند کرد اگر اتحاد شوروی بر ازبیک ها، ترکمن ها، تاجیک ها و سایر اقلیت ها در افغانستان که خویشاوندان فرهنگی و نژادی در شوروی دارند، ادعا کند.

از لحاظ قانونی، پاکستان اظهار می دارد که خط دیورند هرقدر نواقصی که شاید در آغاز داشته باشد، با آن هم پسان ها از سوی افغانستان در سه معاهده تصویب گردید. این خط از سوی اکثر ملل به عنوان یک مرز بین المللی شناخته شده است. ممکن است عملکردهای بریتانیا در مراحل نخستین از این تفسیر منحرف شده باشد، ولی در سال 1947 هنگامی که پاکستان به وجود آورده شد، بریتانیا خط دیورند را به عنوان مرز بین المللی هند شناخته و در لایحه یی که به هند و پاکستان آزادی داد، تمام حقوق و تعهدات بین المللی را که در گذشته حکومت بریتانیا از آن ها برخوردار بود، آشکارا به این دو کشور انتقال داد.

پاکستان اظهار می کند که بریتانیا پس از آن، در چندین مناسبت آشکارا خط دیورند را مرز بین المللی میان پاکستان و افغانستان خواند. در 1956 سازمان پیمان جنوب شرق آسیا (Seato) که هم بریتانیا و هم ایالات متحده در آن عضویت داشتند، خط دیورند را به رسمیت شناخت. بنا بر این، **پشتون هایی که در جانب پاکستانی خط دیورند زندگی می کنند، شهروندان پاکستان می باشند و ادعاهایی افغان ها برخلاف این امر قانون بین الدول را نقض کرده، مداخله در امور داخلی پاکستان به شمار می رود.**

در زمینه دلایل مبنی برتعیین سرنوشت، به قرار گفته پاکستان، پشتون ها در داخل خاک پاکستان میسورالحال مرفه ترند نسبت به این که اگر آن ها مستقل می بودند و یا به افغانستان عقب مانده مدغم می شدند. پاکستان ادعا می کند که قطع نظر از چند مخالفی که از سوی افغانستان بر انگیخته می شوند، هیچ جنبش آزادیخواهی شایان توجهی در پاکستان نیست، و نه هیچ نشانه یی دال بر میل و رغبت پیوستن به افغانستان دیده می شود. بنا بر اظهارات پاکستان، همه پرسی همگانی سال 1947 این حق را سلب کرد. زیرا یک اکثریت 55 درصد رای دهندگان واجد شرایط در آن شرکت نمودند و بیشتر از 99 درصد آن ها برای پیوستن به پاکستان رای دادند و جرگه های قبیله یی به این نتیجه موافقت کردند. اگر تعیین سرنوشت از سوی افغانستان این قدر مهم پنداشته می شود، چرا پشتون های افغان را در پشتونستان شامل نمی نماید.

به باور پاکستان، مدعیات افغان ها کوشش هایی است که در زیر پرده نازک اتحاد مناطق هم زبان، می خواهند خاک های پاکستانی را به خود ملحق کنند و راهی به بحر پیدا نمایند. این گفته به این حقیقت ثابت

می شود که افغان ها بلوچستان را، جایی که پشتون ها یک اقلیت کوچک اند، جزو پشتونستان می شمارند. چرا؟ پاکستان پاسخ می دهد زیرا که این خطه، بندرهای دریایی دارد. خاطره های حاکمیت قدیم افغان ها بر این اراضی بر اذهان شان یکسره مستولی گشته و می خواهند فتوحات و افتخارات پیشین را دو باره در دنیای خیال، زنده سازند. «هنگامه» پشتونستان صرف یک دستاویز چشمگیر تبلیغاتی است برای ایجاد نزاع در پاکستان و افزایش سرمایه سیاسی برای گروه حاکم در افغانستان که بسیاری از آن ها حتا نمی توانند به پشتو سخن گویند و زبان و عادات ایشان صبغه پارسی به خود گرفته است.

سر انجام، پاکستان اصرار می ورزد بر این که حتا موجودیت و هستی سیاسی آن با ادعاهای پشتونستان مورد تعرض قرار می گیرد. در صوبه ها و ایالت های پاکستان، نژادها و گروه های مختلف- پنجابی، بلوچ، چترالی، هونزا، پشتون و دیگران بود و باش دارند، اجازه دادن حرکت جدایی طلبانه براساس نژاد و زبان به نابودی پاکستان خواهد انجامید. این درست است که بنگال از پاکستان جدا شد تا بنگلادیش مستقل را تشکیل دهد. ولی این از لحاظ فزیکی به فاصله هزاران میل از پاکستان دور بود و پاکستان نمی تواند تجزیه دیگری را تحمل کند. مناطق پشتون نشین با دیگر سرزمین های پاکستانی مهلک خواهد بود. این ها واقعیت های سیاسی است. چنانی که پاکستان آن ها را می بیند و حتا اگر ادعاهای افغان ها تاحدی اعتبار داشته باشد، پاکستان می گوید که این کشور نمی تواند بدون پذیرش خطر انقراض سیاسی به آن ها اعتراف نماید.

زهر پشتونستان از این پیشآمدهای تاریخی و مجادله های قانونی و فشارهای سیاسی تهیه شد. نتایج آن چنانچه در فصل آینده خواهیم دید، خیلی دور رس و فراگیر بود.

فصل هفتم

پشتونستان: بخش دوم

زهر در جام دوستی

چالش پشتونستان هنگامی به تحول به یک تنش بزرگ آغاز نمود که نفوذ و تسلط بریتانیا در هند پس از جنگ جهانی دوم، رو به کاهش نهاد و کمرنگ گردید. علاقمندی افغان ها به وضع قبایل پشتون ماورای سرحد شدت گرفت. وقتی که تقسیم هند به دو کشور، قریب الوقوع معلوم شد، حکومت افغانی یک سلسله عرض حال ها و احتجاج ها را تقدیم بریتانیایی ها کرده پافشاری می ورزید که این حکومت در هر بحث و مذاکره در باره آینده نواحی قبیله یی شامل ساخته شود. ابتدا از سال 1944 هنگامی که جنگ هنوز روان بود، حکومت افغانستان نامه یی عنوانی به حکومت هند فرستاد که علاقه افغان ها را به سرنوشت پشتون ها در صورتی که هند به استقلال نایل آید، یاد دهانی می کرد1.

در اگوست 1947 اندکی پیش از استقلال هند، شاه محمود- صدراعظم افغانستان که در راه خود به ایالات متحده، از لندن می گذشت، با ارنست بیون Ernest Bevin - وزیر خارجه گفتگو نمود. وزیر خارجه به او اطمینان داد که برادری فرهنگی افغان ها و پشتون های صوبه سرحد شمال غرب برهم زده نخواهد شد2.

همچنان، در دهلی نو- جایی که لرد مونت بیتن Lord Mountbatten در باره استقلال نهایی هند مذاکره می کرد، نماینده خاص افغانستان- داکتر نجیب الله توروایانا علاقه افغان ها را به خواست های نواحی پشتون نشین توضیح نمود. نجیب الله [توروایانا] به مونت بیتن گفت که افغانستان پافشاری خواهد کرد تا به پشتون ها فرصت خود ارادیت داده شود و دیگر این که افغانستان می خواهد که با آن مشورت صورت گیرد. مونت بیتن که در آن وقت سخت گرفتار کوشش برای حل اختلافات میان حزب کانگرس هندی و مسلم لیگ بود، به نجیب الله توروایانا اطمینان داد که مشکل پشتون در وقت مناسب چنان که باید و شاید مورد توجه قرار خواهد گرفت.3

آنچه در وقت مناسب رخ داد، رای گیری همگانی در صوبه سرحد شمال غرب بود که برای پشتون ها تنها دو اختیار را داد: به هند ملحق می شوید یا به پاکستان بپیوندید؟. بسیاری از پشتون ها همه پرسی یا

رایگیری همگانی را تحریم کردند و تنها پنجاه و پنج درصد از رای دهندگان واجد شرایط (برعکس هشتاد و شش درصد در انتخابات ایالتی پیشین) شرکت ورزیدند. از پنجاه و پنج درصد شرکت کنندگان، بیشترین شان پاکستان را بر گزیدند. در نواحی قبیله یی، جرگه هایی به سرپرستی نمایندگان سیاسی برگزار گردید. این بار نیز حق گزینش، تنها هند یا پاکستان بود. روشن است رجال قبیله یی، پاکستان مسلمان را بر هندوستان هندو ترجیح دادند. افغانستان بر رایگیری همگانی و نتایج جرگه به شدت اعتراض نموده، متذکر شد که احساسات آزادیخواهی و استقلال طلبی در میان پشتون ها خیلی بالا گرفته بود. آن ها از انتخاب آزاد که برای شان وعده داده شده بود، محروم گردانیده شدند. اعتراضات افغان ها نادیده گرفته شد و بریتانیایی ها تنها پاسخ دادند که «مساله با معاهده 1921 افغان و انگلیس حل و فصل شده است4 ».

بی درنگ روابط میان افغانستان و دولت جدیدالتاسیس پاکستان رو به تیره شدن گذاشت. در سپتامبر 1947 افغانستان نجیب الله توروایانا را به کراچی فرستاد تا با محمد علی جناح - نخستین گورنر جنرال پاکستان معضله را مورد بحث قرار دهد. نجیب الله دریافت که بسیاری از رهبران جدید پاکستان به شمول جناح پناهگزینان هندی اند و در باره مشکلات نواحی پشتون اطلاعات کمی داشتند. جناح به داکتر نجیب الله توروایانا وعده داد که به موضوع رسیدگی می کنند و ضمناً پیشنهاد کرد که هر دو کشور باید روابط دیپلوماتیک برقرار نمایند. افغانستان بی درنگ رای منفی خود را در سازمان ملل پس گرفت و برای این که بر اهمیتی که به مشکل پشتون ها قایل بود، تاکید کرده باشد، شاه ولی- کاکای (عم) پادشاه را به عنوان نخستین سفیرش به کراچی گسیل داشت5 .

افغانستان، داکتر نجیب الله را به عنوان نخستین سفیر به دهلی نو فرستاد تا از قضیه پشتون دفاع کند. در هند نجیب الله گوش های شنوایی یافت. زیرا تقسیم نیمقاره یک تقسیم دوستانه نبود و پیدایش پاکستان با آشوب های تباری گسترده که در آن ها صدها هزار مسلمان و هندو کشته شدند، همراه بود. به دنبال این، یکی از بزرگترین جا به جایی های نفوس در تاریخ صورت گرفت. به گونه یی که میلیون ها مسلمان از هند گریختند و به همان تعداد از هندوها و سیک ها پاکستان را ترک گفتند. پاکستان و هند همچنان بر سر تقسیم دارایی های حکومت مشترک نزاع داشتند و از همه بیشتر در باره وضع کشمیر- جایی که یک مهاراجه هندو تصمیم گرفت که به هند بپیوندد، هر چند اکثریت بزرگ شهروندان وی مسلمان بودند. هند در مساله پشتونستان فرصتی دید مناسب برای وارد نمودن فشار بیشتر بر پاکستان و بنا بر این، افغان ها را در مطالبات شان تشویق کرد. این بهره برداری از مساله پشتونستان از سوی هند، پاکستان را خشمگین ساخت.6

ایالات متحده زهر را می چشد:
ایالات متحده، اندکی پیش از آن که پاکستان تاسیس گردد، در مساله پشتونستان به گونه قابل توجه درگیر شد. وزارت خارجه بریتانیا موضوع را با سفیر امریکا در لندن در میان گذاشته، اظهار نگرانی افغان ها را از جهت پشتون ها و نیز گفتگوهای صدراعظم- شاه محمود را بابیون در لندن گزارش داد. بریتانیایی ها اظهار نمودند که هیچ گونه همدردی با موضع افغان ها ندارد. آن ها احساس می کردند که نفوذشان برافغان ها کم است. زیرا پاکستان در صدد پذیرفتن عضویت جرگه کشورهای مشترک المنافع می باشد. برخلاف، ایالات متحده مناسبات بسیار دوستانه یی با افغانستان دارد و می تواند نفوذش را به کار برد تا دیدگاه های افغان ها را نرم سازد. در عین زمان، وزیر مختار افغان در واشنگتن- عبدالحسین عزیز به مقامات وزارت خارجه شکایت نمود که محمد علی جناح وعده های خود را مبنی بر این که روی موضوع پشتونستان با افغانستان بحث می کند، نقض کرده است7.

دیدگاه های نخستین وزارت خارجه امریکا در باره مساله پشتون ها با موضع افغان ها هماهنگ نبود، مگر یک وضع تفاهم را نشان می داد. برای مثال، در تلگرامی به سفارت امریکا در لندن تذکر رفته بود که:
«وزارت خارجه بریتانیا روش مثبتی برای حل مشکلات ارائه نمی دهد. این وزارت دیدگاه های یک جانبه وزارت مختاری بریتانیا در کابل را بازتاب می دهد. مشکل از موضوعات پابرجای دیرینه منشا می گیرد که پیوسته موجب ناآرامی های مرزی شده، امنیت سرحد را مختل می سازد. تا این که سر انجام از راه تفاهم مشترک استقرار یابد. با آن هم وزارت خارجه با فعالیت های افغان ها اظهار همنوایی نمی کند و بر آن است که آن ها از نگاه قوانین بین الدول موضع ضعیفی دارند8.

از دیگر اسناد و مدارک معاصر بر می آید که واشنگتن نمی خواست به بریتانیایی ها اجازه دهد که پای ایالات متحده را در این نزاع بکشانند- نزاعی که مقامات امریکایی آن را به گونه درست میراث سیاست های امپراتوری و استعماری می دانستند. با این هم، هنگامی که افغانستان مخالف شمولیت پاکستان به سازمان ملل رای داد و پاکستان در سال 1948 با محاصره جزیی کالاهای ترانزیتی از افغانستان انتقام گرفت، پروژه های ساختمانی یک کمپنی امریکایی به نام موریسن کنودسن در افغانستان سخت زیان دید. این کمپنی به وزارت خارجه شکایت و درخواست نمود چیزی انجام داده شود که از وخامت اوضاع بکاهد و واشنگتن خواهی نخواه خود را گرفتار مساله پشتونستان یافت و آغاز کرد به توصیه به افغانستان به اتخاذ یک موقف نرمتر.

در جنوری 1948 مقامات وزارت خارجه امریکا به محمد کبیر لودین- وزیر فواید عامه افغانستان هشدار دادند که کشاکش میان دولت های پاکستان و افغانستان به پروژه های کمپنی امریکایی به نام موریسن کندوسن افغانستان Morrison Knudson Afghanistan (MKA) سخت آسیب می رساند و هم اقتصاد افغانی را به گونه زیان آوری متاثر می سازد. لودین در پاسخ گفت که مساله پشتون ها نسبت به توسعه اقتصادی و [پروژه] موریسن کنودسن افغانستان اولویت و اهمیت بیشتر دارد. این نخستین اشاره واقعی بود که حکومت امریکا دریافت که افغان ها چنین یک اولویت فوق العاده را برای مساله پشتونستان قایل بودند. 9 اندکی پس از آن، مقامات وزارت خارجه امریکا به اعضای هیات بلند پایه افغانی که در باره قرضه یی در واشنگتن گفتگو می کردند، می گفتند که منازعه ممکن است تصمیم امریکا را در این قرضه متاثر سازد.

در جولای 1949 سردار نعیم از وظیفه خود به عنوان سفیر در واشنگتن به کابل بازگشت و به سفارت امریکا اطلاع داد که عمیقاً مایوس است. زیرا او سیاست ایالات متحده را در خصوص پشتونستان و در قبال افغانستان به صورت کل یک سیاست بی علاقگی و بی تفاوتی کامل درک کرده است.

لویس درای فیوس- وزیر مختار امریکا در کابل گزارشی در دسامبر 1949 به واشنگتن فرستاد که در آن اظهار نگرانی از این شده بود که شاید افغان ها به علت محاصره اقتصادی و جهت به دست آوردن کمک روی موضوع پشتونستان به شوروی ها رو آورند و پیشنهاد می کرد که ایالات متحده موضوع را جدی تلقی کرده و موافقت به درخواست اسلحه از سوی افغانستان را در بدل نرمش آن ها در باره موضوع پشتونستان مورد ملاحظه قرار دهد. درای فیوس بر این بود که بریتانیا و پاکستان متعاقب همدیگر فعالیت داشتند. به این تفصیل که پاکستان پافشاری داشت که افغان ها گزافه گویی نموده، احساس غلط و گمراه کننده تولید می نمایند و بریتانیایی ها اظهار می کردند که آن ها یک قلم دیگر از تجهیزات نظامی را به افغانستان نخواهند فروخت تا این که منازعه با پاکستان حل و فصل شود. واشنگتن این پیشنهاد را که کمک اسلحه با موضوع پشتونستان مربوط دانسته شود، رد نمود. 11
در ماه مارچ وقتی که نیروی هوایی پاکستان یک دهکده پشتون را در داخل افغانستان بمباران و 26 نفر را کشته و شمار زیادی را زخمی ساخت، روابط پاکستان و افغانستان بدتر شد. دیپلومات های امریکایی در بازدید از محل بمباری، با دیپلومات های کشورهای دیگر پیوستند و کمیسیون مشترک بی طرف به سود افغانستان فیصله کرد. سرانجام، پاکستان مسوولیت را پذیرفت و خسارات را پرداخت و لیکن تا آن وقت احساسات در هردو کشور بسیار بالا گرفته بود.

در ماه نوامبر سردار محمد داوود خان به سمت وزیر امور قبایل منصوب گردید. موقف افغانستان بی درنگ شدید شد و فعالیت های ضد پاکستان در نواحی قبایل رو به افزایش گذاشت. این یک سر فلمی در سیاست های داوود بود. هنگامی که او پسان ها به عنوان نخست وزیر زمام امور را به دست گرفت، افغانستان با اغماض و تجاهل هند چنان که ادعا می شود – برخی رهبران را از کمربند قبیله یی پیدا نمود که نواحی پشتون نشین را در جانب پاکستانی خط دیورند به عنوان «پشتونستان محکوم» اعلام کنند. حکومت پشتونستان تشکیل گردید و حاجی میرزا علی خان- معروف به فقیر ایپی- یکی از ناراضیان مشهور قبیله یی بود که هم با بریتانیایی ها و هم با پاکستانی ها جنگیده بود، به عنوان نخستین رییس پشتونستان در تیره باغ در جانب پاکستانی سرحد برگزیده شد.
اندکی پس از آن، وزارتخانه داوود مکتب خوشحال خان ختک را در کابل تاسیس کرد. 12 که در آن پنجصد شاگرد از نواحی قبیله یی در جانب پاکستانی خط دیورند، به زبان پشتو تدریس می شدند و تاریخ پشتون ها و ارزش های فرهنگی و آزادیخواهی و استقلال طلبی به آن ها کراراً تلقین می گردید. همچنان گزارش هایی وجود داشت مبنی براین که شاگردانی که عمرشان از شش تا هژده سال بود، به عنوان جنگجویان چریکی آموزش نظامی می دیدند. اما از آنجا که پشتون ها در دامان یک فرهنگ چریکی تولد می شدند و در آغوش آن پرورش می یافتند، احتمال آن می رفت که چنان آموزشی ضروری نباشد13 .

پاکستان در دسامبر 1949 رفتار بالمثل کرده، اعلام نمود که سر از یکم جنوری 1950 همه تانکرهای افغانی که به منظور حمل و نقل پترول از بندرهای پاکستانی به افغانستان محاط به خشکی در رفت و آمد اند، «مقررات ایمنی را رعایت نمی کنند» متوقف ساخته خواهند شد.

افغانستان با راه اندازی نشرات زننده و کارزار تبلیغاتی رادیویی تلافی را آغاز کرد و پاکستان به زودی با رفتار بالمثل پاسخ داد. 14 بازداشت محصولات پترولی از سوی پاکستان در سال 1950 که در سیمای بطانت، تعلل و کارشکنی آشکار می گشت، به زودی به یک محاصره گسترده تر کالاهای ترانزیتی تحول کرد. به دنبال آن محاصره های همانندی در سال های 1953 و 1955 و 1961 آمد. افغان ها به صورت دو جانبه میان دو کشور و در سازمان ملل اعتراض نموده، قرارداد تجاری سال 1923 افغان و انگلیس را شاهد می آوردند. قراردادی که شرط گذارده بود. کالاهای راهی افغانستان باید آزادانه از راه هند بریتانیایی عبور کند. افغانستان استدلال می کرد که چون پاکستانی ها در باره مسایل مربوط به خط دیورند بر معاهدات افغان و انگلیس استناد کرده ادعا می نمایند که مفاد چنان معاهدات را از بریتانیایی ها به ارث برده اند، باید آن ها همین گونه به موافقتنامه های 1923 احترام گذارند.

15 مقامات پاکستانی به این استدلال ها بهایی نداده و به افغان ها گفتند که اگر می خواهند از فواید مناسبات حسنه با پاکستان برخوردار شوند، ناگزیر خواهند بود که ادعاهای خود را در مورد پشتونستان ترک گویند. عین سرنوشت برای معاهده ترانزیتی سال 1958 که میان پاکستان و افغانستان به ابتکار ایالات متحده مورد مذاکره قرار گرفت، اتفاق خواهد افتاد. 16

در پایان سال 1949 واشنگتن سر انجام درک نمود که نمی تواند از منازعه به دور باقی بماند. مقامات امریکایی گفتگو را با رهبران پاکستانی آغاز کردند. امریکاییان پس از آن که لجاجت و بی عاطفگی پاکستانی ها را معلوم نمودند، با کمرویی و تردد، راه حلی را به هر دو حکومت پیشنهاد کردند که بر تشکیل یک کمیسیون بین المللی با اختیارات عام و تام بنامی یافت. دیپلومات های امریکایی شیوه دیگری نیز پیشنهاد کردند که عبارت بود از تشکیل یک هیات مشورتی تا برای دو کشور در باره کلیه موضوعاتی که قبایل پشتون را در هر دو طرف سرحد متاثر می سازد، کمک کند و در باره منازعات محلی تحقیق نماید. ارجاع مساله به یک کمیسیون بین المللی برای هر دو کشور پذیرا نبود. افغانستان مایل بود که مساله را به سازمان ملل ببرد، اما ایالات متحده از آن جلوگیری کرد. زیرا آنگاه ناگزیر می شد تا جانب یک طرف را بگیرد 17.

در دسامبر 1949 جورج. سی. مک گی (Gorge C Mcghee) - معاون وزارت خارجه در امور شرق نزدیک و جنوب آسیا از پاکستان دیدن کرد و برای بار نخست مزه مشکل پشتونستان را چشید. واکنش او پرده از روی حقایق بر می دارد. وی در یادداشت های خود نوشت:
«پشتون ها به هنگام جدایی (هند و پاکستان) به پاکستان به عنوان تحفه داده شده بود و لیکن این موضوع هنوز هم مطرح است که آیا آن ها می توانند یک دولت مستقل پشتونستان داشته باشند- به گونه یی که بسیاری از پشتون ها آرزوی آن را دارند.

این موضوع، مشکل پیچیده یی میان افغانستان و پاکستان خلق نموده که تا هنوز هم ادامه دارد. مشکلی که ما برای حل آن سعی بلیغ به خرج می دادیم تا کمونیست ها را از بهره گیری ازآن به سود خودشان بازداریم. افزون بر آن، یک پشتونستان مستقل از نظر ما نمی شد یک دولت پایدار بماند و به جز ما کسی نبود که هزینه آن را بپردازد. روابط ایالات متحده با پاکستان در آن وقت رو به بهبود می رفت. پاکستان مخصوصاً براثر فشار رقابتش با هند، پیگیرانه توجه ما را به خود جلب و تقرب می جست. پاکستان، در جستجوی کمک، به ویژه امداد اسلحه، زحمت فراوان کشید تا خود را از سیاست بی طرفی هندی جدا سازد و وعده داد که نیروهای آن در صورت حملات ناگهانی کمونیست ها

در جنوب آسیا به جانب ما خواهد بود. آن ها برای ما بدیل جالب توجهی به مقایسه با سیاست بی طرفی نسبتاً بی اعتنای هند، پیشکش نمودند». 18

وضع در سال 1950 بدتر شد. سه لشکر قبیله یی که در راس آن ولی خان افریدی قرار داشت، از خط دیورند گذشت«تا درفش پشتونستان را بر رود سند بر افرازد». پاکستان بی درنگ محاصره اقتصادی را سخت تر ساخت. هر دو کشور سفیران خود را (از پایتخت های یکدیگر) فرا خواندند. در جولای 1950 افغانستان یک موافقتنامه ترانزیتی را با اتحاد شوروی امضاء کرد و تجارت افغانی برای بار نخست به سمت شمال جریان یافت. 19 واشنگتن دیگر به قدر کافی نگران شده و در 6 نوامبر 1950 تصمیم گرفت تا مستقیماً و رسماً در موضوع مداخله نماید و با اصرار و ابرام از هردو کشور خواست تا مساله را از راه حکمیت حل و فصل کنند و برآن ها معروض داشت که این کشور نه به عنوان میانجی، بلکه به صفت واسطه در میان دو طرف عمل کند. راه حل پیشنهاد شده هر دو کشور را متعهد خواهد ساخت که:

1 – حملات رسمی را بر یک دیگر متوقف سازند و بکوشند تا حملات خصوصی را کنترل نمایند.

2 – بکوشند تا به برخوردهای مرزی پایان دهند و از اظهارات تحریک آمیز در باره چنان رویدادها خودداری ورزند.

3 – تبادله سفیران را از سر گیرند.

4 – نمایندگانی را تعیین کنند که در ظرف سه ماه با هم دیدار نمایند تا روی اختلافات شان بدون شرایط قبلی یا تبلیغات گفتگو کنند.

افغانستان از این اقدام سیاسی جدید امریکا استقبال و بی درنگ آن را پذیرفت. پاکستان مستقیماً پاسخ نداد. اما نخست وزیر- لیاقت علی خان اعلام کرد که «پشتونستان زاده خیال افراد معینی در افغانستان است». پس از آن سخنرانی، رهبران پاکستان حتا از بحث روی مساله پشتون ها با مقامات افغانی خود داری ورزیدند. 20

در ماه مارچ 1951 معاون وزارت خارجه امریکا- مک گی بار دیگر از پاکستان و افغانستان دیدن کرد. در کابل حین دیدارش با ظاهرشاه، پادشاه طبق معمول به هواداری از پشتونستان سخن گفت.

مقامات امریکایی بیشتر در برابر این که افغان ها پیوسته روی موضوع پشتونستان می چسپیدند، از خود ناشکیبایی و نابردباری نشان می دادند و در برابر مساعی یی که برای شرح موقف افغان ها صورت می گرفت، به سادگی و بدون سنجش رفتار می کردند. گفتگوهای مک گی با سرپرست صدارت- علی محمد (صدراعظم شاه محمود در خارج کشور بود)

واقعی تر و اساسی تر بود. اما همچنان بر موضوع پشتونستان تمرکز داشت.

علی محمد اظهاراتش را روی حق خود ارادیت بنا نمود که مک گی بدان این گونه پاسخ داد: که خود ارادیت یک سیاست خوب پس از جنگ جهانی نخست بود. ولی اکنون کهنه شده و پشتونستان از نگاه اقتصادی نمی تواند برپای خود ایستاده شود. او علی محمد را آگاه ساخت که لیاقت علی خان روی دلایل سیاسی داخلی نمی تواند به پشتون ها در پاکستان امتیازاتی بدهد و برای افغانستان بهتر خواهد بود یک قرار موقت Modus Vivendi را با پاکستان جستجو کند. مک گی تلگرافی به واشنگتن مخابره کرده اظهار داشت که او بر آن است که افغانستان صادقانه می خواهد مشکل را حل کند. واشنگتن بی درنگ تلگرامی فرستاده، پاسخ داد که «در هیچ شرایطی نباید به افغان ها این انتباه را بدهید که دیدگاه های آن ها را تایید می کنیم یا به عنوان میانجی عمل خواهیم کرد. شما باید از هر گونه بحث در باره مسایل قانونی یی چون همه پرسی خودداری ورزید. 21 »

مک گی که متقاعد شده بود افغان ها آماده یک رهیافت معقول اند، این موضوع را بار دیگر با صدراعظم لیاقت علی در پاکستان در میان گذاشت. پس از گفتگوی زیاد، لیاقت علی موافقت کرد که جنگ تبلیغاتی را متوقف سازد، اگر افغان ها به عمل متقابل دست بزنند، سفیران را بار دیگر مبادله کند. مسایل را در تراز سفیران مورد بحث قرار دهد و هر مساله حل ناشده را در یک کنفرانس مشترک ویژه بحث نماید. او همچنان موافقت کرد که به پیشنهاد امریکا در مورد مساعی جمیله که از دیر زمانی ارایه شده بود، پاسخ رسمی یی بدهد.

مک گی در ماه اپریل به واشنگتن بازگشت. درحالی که از آنچه که یک ماموریت موفق صلح می پنداشت، خیلی راضی بود. او به وزیر خارجه- دین اکیسون Dean Acheson و صدراعظم- شاه محمود که در آن هنگام از ایالات متحده دیدن می کرد، چنین گزارش داد. مک گی در این حالت وجد و شادمانی از شاه محمود برای ماهیگیری در پایان هفته در مزرعه خود در ورجینیا دعوت کرد و در یک گفتگوی پوست کنده و بی آلایشانه از صدراعظم پرسید که آیا افغان ها در حمایت از پشتونستان مخلص بوده اند؟. شاه محمود که اشک در چشمانش دور می زد، با یک بیان فصیح، مک گی را به عمق احساسات افغان ها در مورد این مشکل و از رغبت افغان ها به یک رهیافت صلح آمیز متقاعد ساخت. سر انجام، مک گی برای بار نخست جدیت مساله را درک کرد.22

انتظار مک گی از پاکستان در مورد تعهداتی که از سوی لیاقت علی خان به او داده شده بود، بی نتیجه ماند. یادآوری های پیهم امریکا

نتوانست هیچ پاسخی را از جانب پاکستان برانگیزد. سرانجام، در اکتبر 1951 امریکا قطع امید کرده و به هردو کشور اطلاع داد که کوشش های امریکا برای به کار گرفتن مساعی جمیله اش ناکام مانده، و از پیشنهاد خود چشمپوشی می کند. چند روز پسانتر، لیاقت علی خان به دست یک نفر افغان کشته شد که بی درنگ از سوی نگهبانان لیاقت کشته شد. این که چه نقشی را حکومت افغان در این درامه بازی کرده باشد و آن هم اگر کدام نقشی بوده باشد- مرموز مانده، اما تحقیقات پاکستان و بسیاری از کارشناسان هم آوا گواه بر آن اند که این حادثه کار یک ناراضی تک و تنها بوده است. 23

جام زهر لبریز می شود:

در سال 1953 سردار محمد داوود- جنرال جوان و نیرومند اردو- پسرکاکای ظاهرشاه، پس از انتقال قدرت از یک نسل به نسل دیگر در درون خانواده شاهی، صدراعظم افغانستان شد. او بی چون و چرا یک ملی گرای پشتون بود که سیاست های اساسی اش بر عصری ساختن سریع در داخل کشورو تحصیل آزادی برای پشتونستان تمرکز می یافت. اقدامات او که به غرض رویارویی با پاکستان صورت می گرفت، در سال 1955 به آنچه که «ماجرای بیرق» نامیده می شود، انفجار کرد که دو کشور را تا لبه پرتگاه جنگ کشانید. 24

آنچه موجب انفجار گردید، این اعلام از سوی پاکستان در 27 مارچ 1955 بود که آن کشور قصد داشت تمامی صوبه های پاکستان غربی را در «یونت واحد» منضم سازد.

غرض این بود که یک موازنه در نمایندگی در پارلمان ملی میان پاکستان غربی و پاکستان شرقی که پرجمعیت تر بود، برقرار گردد. البته صوبه سرحد شمال غرب که پشتون ها در آن مسلط بودند، نیز در این «یونت واحد» مدغم خواهد شد. در 29 مارچ داوود سخنرانی یی از طریق رادیو پخش کرد که در آن «یونت واحد» را به عنوان کوششی که به منظور اضمحلال و نابودی پشتون ها در پاکستان صورت می گرفت، به باد نکوهش گرفت. روز دیگر، جمعیت انبوهی از مردم که از سوی حکومت تحریک شده بودند، بر سفارت پاکستان در کابل و قونسلگری های آن در قندهار و جلال آباد هجوم بردند. آن ها ساختمان ها را ویران کردند و پرچم های پاکستان را پاره و آتش زدند و همچنان آلبوم تصاویر خانوادگی شخص سفیر و ساری های همسر او را از میان بردند. در یکم اپریل گروه انبوهی از مردم پاکستان که از حکومت الهام گرفته بودند، با حمله بر قونسلگری های افغانی در کویته و پیشاور این کار را تلافی کردند.

امروز حوادثی از این مانند در جهان، نسبتاً پیش پا افتاده است. اما در سال 1955 بی حرمتی به ساختمان های دیپلوماتیک به راستی خیلی جدی گرفته می شد. هردو کشور برای جنگ کمر می بستند. شهروندان افغانی و پاکستانی از هر دو کشور یا اخراج و یا فراخوانده شدند. نیروهای مسلح به بسیج نمودن آغاز کرد. پاکستان بر کالاهای ترانزیتی به افغانستان محاصره تحمیل نمود. هردو کشور پوزشخواهی و جبران خسارات را از یکدیگر مطالبه کردند. چون برآوردن این مطالب مشهود و نزدیک نبود، سفارت ها و قونسلگری ها بسته شد و پاکستان رسماً اولتیماتوم داده، تهدید کرد که اگر جبران خسارات تا 15 می صورت نگیرد، به اقدامات بیشتر متوسل خواهد شد. پاکستان می خواست داوود را سرنگون سازد یا از طریق وارد کردن فشار بر پادشاه او را از وظیفه اش سبکدوش نماید و یا از راه بر انگیختن قبایل برضد او، حمایت ایالات متحده را در زمینه تقاضا می کرد. سفیر وارد Ward و آمر محلی سیا (CIA) در کابل؛ هوادار همکاری با پاکستان بودند. اما واشنگتن هر گونه اقدامی از این دست را رد کرد.

در این وضع پر تنش، هم پاکستان و هم افغانستان از ایالات متحده خواستند که آیا مایل است نقش میانجی را بازی کند؟ اما ایالات متحده از درگیری در قعر مشکلی که آن را واقعاً نمی دانست، خودداری ورزید.

مساعی امریکا برای حل و فصل منازعه در 1950 به ناکامی رقت انگیزی انجامید. از این رو، واشنگتن نخواست آزموده را باز بیازماید و انگشت خود را بار دیگر در سوراخ گژدم فرو برد. واشنگتن همچنان احساس کرد که مساله اساسی، طرح «یونت واحد» پاکستان بود که یک موضوع داخلی پاکستان به شمار می رفت.

در اپریل 1955 به سفیر وارد رهنمود داده شد که دو طرف را برای حل مسالمت آمیز و جبران مناسب (خسارات وارده) فرا خواهد. روی این منظور، او با ظاهرشاه دیدار نمود. پادشاه پاسخ داد که افغانستان حاضر است بر اساس رفتار متقابل، جبران خساره کند. ولی پاکستان در این مورد باید پیشاهنگ باشد. زیرا این کوشش برای پایمال نمودن حقوق پشتون ها در طرح «یونت واحد» آن کشور بود که در گام نخست، سبب بروز این همه خشونت ها گردید. چند روز پسان تر، امجد علی خان- سفیر پاکستان در واشنگتن با وزیر خارجه- جان فوستر دالاس Johan Foster Dulles دیدار کرد و اظهار داشت که داوود باید برکنار شود و از ایالات متحده خواست که بر ظاهر شاه فشار آورد تا او را برکنار نماید. دالاس این خواست را نپذیرفته گفت چنین اقدامی صرف داوود را تقویت و نفوذ شوروی را در افغانستان افزایش خواهد داد. او همچنان به امجد علی هشدار داد که ایالات متحده از کاربرد جنگ افزارهای

امریکایی در هرگونه تجاوز در برابر افغانستان، پشتیبانی نخواهد کرد25 .

به هوراس هلدریت (Horace Hildreth)- سفیر امریکا در کراچی توسط مقامات پاکستانی گفته شد که افغان ها به زودی در برابر محاصره اقتصادی تسلیم خواهند گردید. زیرا راه شوروی نمی تواند با ترانزیت از طریق پاکستان رقابت کند. همین تحریم بازرگانی و تاثیر آن بر نفوذ شوروی در افغانستان بود که موجب نگرانی در واشنگتن می گردید. در آغاز، سیاست امریکا در قبال تحریم بازرگانی یک سیاست عدم مداخله بود، به این خاطر که با گفتگوهای حساسی که جهت عضویت پاکستان در پیمان بغداد در جریان بود، برخورد نکند. ولی مقامات امریکایی به تدریج متقاعد گردیدند که پاکستان در این پنداشت که راه تجارت شوروی نمی تواند جانشین راه تجارت از طریق پاکستان بشود، اشتباه نموده اند و دیگر این که ادامه محاصره (اقتصادی) سرانجام پیوندهای افغان ها را با جهان آزاد قطع خواهد کرد. این محاصره همچنان نسبت به پروژه های مهمی که از طریق کمک امریکایی تمویل می شد، مصیبت بار ثابت می گردید. در 24 جون سردار نعیم به دالاس گفت که این محاصره افغانستان را کاملاً متکی به اتحاد شوروی خواهد ساخت و این که افغانستان نمی خواهد، این امر به وقوع پیوندد.

در عین زمان، سفیر وارد، روش انعطاف ناپذیری را در کابل تعقیب می کرد. او در ماه می به واشنگتن گزارش داد که «در این که فشارهای اقتصادی داوود را سرنگون سازد، شک دارد». ولی با آن هم توصیه نمود «کوشش شود تا افغان ها را به هوش و تعقل آورد»- مخصوصاً با یک مانور سیاسی با پادشاه که به قطع برنامه های کمک های امریکا تهدید نماید، مگر این که داوود برکنار شود.

دالاس چنین اقدامی را تصویب نکرد. در عوض، به هلدریث رهنمود داد تا به پاکستان هشدار دهد که تحریم اقتصادی برخلاف توقع، نتیجه معکوس داده، به برنامه های امریکا صدمه می زند و افغان ها را به آغوش شوروی می کشاند. در 23 جولای 1955 هلدریث موضع امریکا را به صدراعظم- محمد علی ارایه داد. وی پاسخ داده، گفت که مشکل حمل و نقل مواد مربوط به پروژه های امریکا را مورد بازنگری قرار خواهد داد. اما افغان ها در باره راه تجاری لاف می زنند و ایالات متحده نرمش بیش از حد لزوم در برابر آن ها نشان داده از هم پیمان خود یعنی پاکستان پشتیبانی نمی کند. در ماه بعد افغانستان معاهده ترانزیتی جامعی را با اتحاد شوروی امضا کرد و تجارت افغانی از راه روسیه به حرکت افتاد.

در این میان، مصر، ایران، عراق، ترکیه و عربستان سعودی پیشنهاد میانجیگری را کردند. پاکستان و افغانستان، هر دو، پیشنهاد را پذیرفتند. این امر اوضاع را اندکی نرم ساخت و پاکستان آغاز به انصراف از اندیشه سرنگونی داوود نمود. روشن نیست که تا چه اندازه این موافقت و سازش نتیجه اقدامات و مانور سیاسی امریکا بود. اما پسان ها مقامات پاکستانی ادعا کردند که ناکامی امریکا در تایید موضع محکم پاکستان، بسط نفوذ شوروی را در افغانستان تشویق نموده و در نهایت امر، منتج به این شد که جهان آزاد آن کشور را از دست بدهد. البته این ادعا یکی از ادعاهای شرطی در تاریخ است که در قالب « چه ... اگر ... و ...» بیان می شود. و نمی توان آن را ثابت و یا رد کرد.

این یقیناً درست است که حادثه پرچم و محاصره تجاریی که به دنبال آن آمد، نقطه عطفی در روابط آینده افغانستان، پاکستان، ایالات متحده و اتحاد شوروی بود. این همچنان درست است که ایالات متحده سرانجام نقش مهمی بازی کرد. گرچه این کشور از اقدام به عنوان میانجی خودداری ورزید، اما به طور یقین می توان گفت که در یک دیپلوماسی بسیار فعال در سرتاسر منطقه به منظور برقراری دوباره روابط دوستانه، پافشاری براعتدال و تشویق مساعی میانجیگرانه کشورهای شرق میانه، دست داشت.

در دسامبر1955 مساعی میانجیگرانه سرانجام موفق گردیده و هر دو کشور موافقت نمودند که جبران خسارات (Amendes Honorables) را محترم بشمرند. میانجیگران بر افغانستان فشار آوردند که این کشور نخست جبران خساره کند و در 10 دسامبر معاون صدراعظم- محمد نعیم به سفارت پاکستان در کابل رفته و درفش پاکستان را با تشریفات کامل برافراشت. دیگر وزیران افغان عین این کار را در جلال آباد و قندهار انجام دادند. یک وزیر کابینه پاکستان به عمل متقابل دست زده پرچم افغانستان را بر قونسل گری های افغانستان در پاکستان برافراشت و بحران برای چندی فروکش نمود.

با این همه، غرور افغان ها عمیقاً جریحه دارد گردید. به اصطلاح پشتون ها، افغان ها ناگزیر به تسلیم شدند. نعیم محرمانه گفت که برافراشتن درفش پاکستان اهانت آمیز ترین تجربه زندگانیش بود. دیگر رهبران افغان هم عین احساس را داشتند و با خود عهد بستند که بار دیگر هرگز به فشارهای پاکستان تن در نخواهند داد و از هرمنبع میسر بر نیروی خود خواهند افزود. حادثه بیرق، افغانستان را در برابر نوازش ها و چرب زبانی های روس ها که آمدن آن ها دور نبود، نهایت تاثیر پذیر ساخت. در نتیجه، حل و فصل مشکل ناشی از حادثه بیرق، ایالات متحده در صدد برآمد که با اصرار و ابرام بر اعاده روابط

دوستانه به پیمانه گسترده تر میان پاکستان و افغانستان از آن بهره برداری نماید. در اکتبر سال 1955 رییس جمهور آیزنهاور نامه یی به ظاهرشاه نوشت که در آن علاقمندی خود را به کمک در راه رسیدن به یک آشتی کامل اظهار کرد و پاسخ مودبانه اما غیرملتزم دریافت نمود. مساعی دیگر امریکایی دیدارهای سران را میان ظاهرشاه و جنرال اسکندر میرزا در سال 1955 و پسانتر میان داوود و نخست وزیران پاکستان- محمد علی و سهروردی، به بار آورد. هیچ یک از این مساعی دیپلوماتیک به نتایج ملموسی منجر نگردید.

سه ماه پس از حل و فصل حادثه- دسامبر 1955- بولگانین و خروشچف برای یک دیدار رسمی به کابل آمدند و پیشکش مشهور خود- قرضه صد میلیون دالری را برای توسعه افغانستان تقدیم نمودند. از نگاه بسیاری از مقامات افغانی، پشتیبانی شوروی از پشتونستان حتا مهمتر از این بود- افغان ها اکنون احساس می کردند که آن ها در برابر پاکستان17 دیگر تنها و ضعیف نیستند. منازعه پشتونستان که در گذشته، مایه شکر رنجی میان دو کشور آسیایی بود، اکنون به تدریج به یک مجادله بین المللی که دو ابر قدرت در دو طرف متقابل صف آرایی می کردند، بالا گرفت. واشنگتن کوشید تا وانمود سازد که از پاکستان حمایت نمی کند. ولی در حقیقت پیمان نظامی اش با آن کشور مانع آن از بازی یک نقش بی طرف در آن مساله گردید. کرملین به سهم خود پشتیبانی خویش را از افغانستان بیخی آشکار ساخت. خروشچف در ماه جنوری سال 1956 خطاب به شورای عالی شوروی گفت:
«داعیه افغانستان مبنی بر این که باید برای مردم پشتونستان همسایه فرصت داده شود تا از اراده خود آزادانه تمثیل کنند، موجه بوده و دلایل خوبی دارد. مردم این منطقه مانند هر مردم دیگری حق دارند سرنوشت خویش را خود تعیین نمایند.»28

در یک سخنرانی رسمی دیگر، خروشچف گفت: **«مردم پشتون با یک همه پرسی آزاد باید تصمیم بگیرند که آیا می خواهند در گستره پاکستان بمانند یا یک دولت جدید و مستقل را تشکیل دهند و یا به افغانستان بپیوندند»** 29 .

شایان یادآوری است که موضع شوروی با پیشنهاد آشکار پیوستن پشتون های پاکستان به افغانستان حتا نسبت به ادعاهای رسمی افغانی جلوتر رفت- موضعی که هرگز از سوی هیچ حکومت افغانی به گونه علنی از آن حمایت نشده است. در یک مناسبت دیگر، او پاکستان را به خاطر عملیات نظامی در نواحی پشتونستان سخت به باد سرزنش و نکوهش گرفت و این تهدید را افزود که «اتحاد شوروی در برابر تحریکات نظامی در نزدیکی مرزهای جنوبی اش بی تفاوت مانده نمی تواند». 30

سال ها پیش از حادثه بیرق، شوروی ها به افغانستان کمک نظامی پیشنهاد می کردند (مگر) رهبران افغان با توجه به تنفر و بدگمانی دیرینه افغان ها نسبت به روس ها آن را رد می نمودند. پشتوانه این نوع احساسات همانا تنفر و بیزاری سنتی شان از نفوذ بیگانه بود. داوود تصمیم گرفت که کمک نظامی را از شوروی به عنوان پیامد حادثه بیرق بپذیرد. او از رنجش و توهینی که مردم افغانستان احساس می کردند، بهره برداری نموده و در 15 نوامبر 1955 لویه جرگه یی را که مجلس بزرگی از سران قبیله یی و رهبران دینی است و از لحاظ تاریخی عالی ترین مرجع سیاسی در افغانستان بوده است، احضار کرد. در لویه جرگه دو مساله را مطرح نمود:

1) آیا حکومت افغان باید به پشتیبانی از پشتونستان ادامه دهد؟
2) اگر پاسخ مثبت باشد، آیا حکومت باید نیروهای مسلح خود را به هروسیله یی که بتواند تقویت کند؟

اعضای لویه جرگه درک کردند که پرسش دوم به پذیرفتن اسلحه شوروی اشاره دارد.

لویه جرگه پاسخ داد:

1) بله، این وظیفه حکومت و مردم افغانستان است که از حق تعیین سرنوشت مردم پشتونستان پشتیبانی کنند.
2) حکومت افغان باید قوای مسلح خود را از هر راه و وسیله ممکن و به هر شیوه یی که شرافتمندانه قابل حصول باشد، مجهز سازد و تقویت نماید.

داوود با این تصویب، تصمیم گرفت پیشنهاد سری کمک نظامی شوروی را که از سوی بولگانین و خروشچف در روند دیدارشان یک ماه پس از تصویب لویه جرگه (مجلس بزرگ قبیله یی) تکرار شده بود، بپذیرد. این تصمیمی بود خطرناک و مهلک. زیرا منجر به رخنه شوروی در درون قوای مسلح افغان گردید و این به نوبه خود زمینه کشته شدن داوود را در کوتادی کمونستی در 1978 و هم تعرض شوروی را در 1979 فراهم ساخت.

ایالات متحده افزون بر پیشنهاد کمک، در پی تصمیم داوود مبنی بر پذیرفتن کمک اقتصادی و نظامی از روس ها به پیمانه گسترده، هشدارهای شدیدی به افغانستان داد. سفیر وارد بر حسب هدایت، دیداری کوتاهی با داوود کرده و به وی گفت که کمک اقتصادی گسترده روسی سر انجام شوروی ها را قادر خواهد ساخت اقتصاد افغانی را کنترل نمایند و این که فرستادن منصبداران افغان برای آموزش در شوروی می تواند یک نیروی تخریبی را در نیروهای مسلح افغان به وجود آرد. داوود متکبرانه پاسخ داد که امریکاییان بیش از حد از روس ها می ترسند و افغان ها می دانند که با روس ها چگونه رفتار نمایند و برای سال های زیادی چنین می کرده اند. او همچنان وارد را بر کوتاهی امریکا

در تهیه کمک نظامی به رغم درخواست های زیاد افغانی و نیز بر استنکاف از تمویل پلان پنج ساله افغانی سرزنش کرد31 .

در ظاهر، منازعه پشتونستان در طی مدتی که از حادثه بیرق در 1955 تا 1958 ادامه یافت، خاموش بود و لیکن در باطن کمک اقتصادی و نظامی روسی بر نیروی جنبش خود می افزود.

در 1958 جنرال[2] محمد ایوب خان قدرت را در پاکستان از حکومتی که در راس آن جنرال اسکندر میرزا قرار داشت، تصاحب کرد. ایوب یک پشتون اسپین ترین (Spin Tarin) از منطقه هزاره بود که در صوبه سرحد شمال غرب واقع است.[3] اما نزدیکتر به پنجاب است تا به نواحی قبیله یی پشتون. هر چند ادعا می کرد که در باره پشتون ها معرفت کامل دارد، ولی در واقع، آموزش دیده مکتب های نظامی بریتانیا و ارتش هندی بریتانیایی بود که از اصل و ریشه پشتونی اش دور مانده بود. او بی درنگ اعلام کرد که قصد دارد در روابط با افغانستان و کار روایی پشتونستان آن، رفتار تشدد آمیزی در پیش گیرد. او اظهار داشت که یک سرباز خشن و درشت پشتون است و می داند که افغان ها تنها زبان زور را می فهمند. مقامات امریکایی به توصیه صلح و اعتدال ادامه دادند. اما روابط افغانستان- پاکستان پیوسته بدتر شده رفت.

در نیمه سال 1959 ایوب به سفیر امریکا- جیمز لانگلی (James Langley) گفت که او در باره گسترش نفوذ شوروی در افغانستان عمیقاً نگران است. او گفت که قرضه های شوروی دیگر بالغ به 300 میلیون دالر گردیده که افغان ها هرگز نمی توانند واپس پرداخت کنند. زیرا بودجه سالانه حکومت آنان کمتر از 50 میلیون دالر است و اظهار داشت شوروی ها اکنون نیروهای مسلح افغان را با جنگ افزارهای سنگینی چون تانک ها و هواپیماهای عصری تجهیز نموده اند. پنهانکاری مفرطی که این همه در پرده آن انجام شده، نیات سوء را به اثبات می رساند.

شوروی ها همچنان بیش از چهل درصد تجارت افغانی را در انحصار خود درآورده بودند و از نظر ایوب در واقع افغانستان را اشغال کرده و اکنون بر آستانه پاکستان نشسته بودند32.

داوود هنگامی که اردوی مجهز از سوی شوروی خود را برای فرونشاندن شورش های قبایل در نزدیکی مرز پاکستان به کار برد، تا نیروی خویش را به نمایش بگذارد، شکایت ایوب را قسماً به اثبات رساند. ایوب با

---

[22]. منظور از فیلد مارشال ایوب خان است- ویراستار.
[3]. بنا به برخی از منابع دیگر، مادر او پشتون تبار بوده است- ویراستار

احتجاج دیپلوماتیک شدید و اظهارات علنی زننده در باره صفات مشخصه خانواده شاهی افغان، واکنش نشان داد.

در دسامبر، آیزنهاور در سر راه برای یک دیدار رسمی از هند، شش ساعت در کابل توقف کرد. هواپیمای بزرگ وی نتوانست در میدان هوایی کابل به زمین بنشیند. بناء آن را به میدان هوایی نظامی بگرام که توسط شوروی ها ساخته شده بود، رهنمایی کردند. وقتی که از هواپیمای نیروی هوایی نمبر یک پایین شد و از سوی یک گارد تشریفاتی روسی پذیرایی شد، در شگفتی اندر شد. توقف کوتاه او در کابل با یک حمله قلبی جزیی به هم خورد. وقتی که او از پلکان کاخ چهلستون بالا می رفت، این را نمی دانست که بلندی کابل از تراز دریا نزدیک به 6000 پا (فت) است. روشن است او در چنان شرایطی قادر نبود کدام چیز مهمی را انجام دهد و افغان ها به کنایه گوشزد می کردند که مقامات بلندپایه شوروی هنگامی که از افغانستان دیدن کردند، چندین روز پاییدند.

تنش ها میان پاکستان و افغانستان دیگر به گونه یی شدت گرفته بود که رو به انفجار می رفت. رییس جمهور آیزنهاور و کرسچین هرتر (Christian Herter)- وزیر خارجه وی- کوشیدند تا روابط دوستانه را بار دیگر بین آن ها برقرار سازند. بر اثر پافشاری امریکا، محمد نعیم- برادر داوود- معاون صدراعظم، به پاکستان رفت تا با ایوب دیدار نماید. این دیدار یک مصیبت بود. به گفته نعیم، ایوب نمی خواست با جدیت مذاکره کند. بلکه صرف می خواست برای وی لکچر بدهد. ایوب برای آن که نعیم را تحقیر نموده باشد، با کمال تکبر به پشتو سخن می گفت. زیرا می دانست که نعیم با پشتو آشنایی ندارد و خود را در آن راحت احساس نمی کند. **ایوب از روی یک سند، فهرستی از فشارها و تهدیدهای مخفی را برخواند که «اگر افغانستان به تضعیف احساس وفاداری اتباع پاکستانی ادامه دهد، چگونه پاکستان افغانستان را پایمال خواهد کرد»،** نعیم مودبانه پوزش خواست و بدون این که سخنی بر زبان آورد، مجلس را ترک گفت 33 .

ناکامی (مذاکرات) ایوب/ نعیم، افغان ها را در لجاجت شان استوارتر ساخت و داوود به یک رشته عملیات فرامرزی از سوی واحدهای اردوی افغانستان که در لباس مردمان قبیله یی سیمای مبدل گرفته بودند، دست یازید. خطرناک ترین این ها در سپتامبر 1960 در ناحیه باجور در پاکستان شمالی رخ داد. مردمان قبیله یی افغان که از سوی واحدهای اردو پشتیبانی می شدند، شش میل به داخل منطقه باجور نفوذ کردند. در برابر حمله ناگهانی آن ها هم مردمان قبیله یی باجور و هم پیشاهنگان اردوی پاکستان مقاومت نمودند و افغان ها به سختی شکست خوردند.

رویدادهای مشابهی در پی آمد و در سال 1961 پاکستان تصمیم گرفت که رفتار به مثل نموده، قونسلگری ها و نمایندگی های افغانی را در پاکستان با بستن اتهامات، آشیانه های جاسوسان و فتنه انگیزان خواند. در 23 اگوست 1961 پاکستان مراکز قونسلی خود را در افغانستان به گونه ناگهانی بست و تقاضا نمود تا قونسلگری ها و نمایندگی های تجاری افغان در پاکستان بسته شوند. این کار در حقیقت، معنای یک محاصره دیگر و سخت تر تجارت ترانزیتی را داشت. زیرا کالاهای افغانی نمی توانست اسناد ضروری را بدون قونسلگری ها و نمایندگی های تجاری در پاکستان به دست آورد34.

یک هفته بعدتر، افغانستان التیماتومی تقدیم پاکستان نموده، مطالبه کرد که این کشور بستن قونسلگری ها را لغو کند، ورنه افغانستان روابط دیپلوماتیک خود را با پاکستان بر هم خواهد زد. پاکستان خودداری ورزید و افغانستان روابط دیپلوماتیک را در 6 سپتامبر 1961 قطع نمود. افغان ها دیگر به گونه یی عمل کردند که تنها کسانی که ذهنیت پشتون را می دانند، می توانند آن را توضیح و تشریح کنند. آن ها به صورت یک جانبه مرز افغان را با پاکستان به روی همه ترافیک و تجارت مسدود اعلام نمودند. حتا به روی آن هایی که مستلزم تصدیق قونسلی یا نمایندگی تجاری افغانی نبودند.

این اقدام نفس تورید مواد مورد نیاز پروژه های توسعه اقتصادی را که از سوی ایالات متحده و دیگر کشورهای غربی و سازمان ملل تمویل می شد، متوقف ساخت. شوروی ها البته از طریق مرز باز خود دسترسی آزاد داشتند. پاکستان در برابر این مرزبندی با خودداری از دادن اجازه ورود به هزاران تن از مردم خانه به دوش که از زمانه های خیلی قدیم هر زمستان از اراضی مرتفع افغان به جلگه های گرمسیر پاکستان کوچ کرده و از طریق تجارت یا کارهای سردستی پول کمایی می کردند، واکنش نشان داد. محرومیت و فروماندگی آنان از انجام دادن این کار، فشار اقتصادی و سیاسی خیلی زیادی بر افغانستان وارد کرد که اینک ناگزیر بود راهی برای رسیدگی به وضع کوچی ها در ایام زمستان پیدا کند. البته این قصد پاکستان بود.

دشوار است که تسریع بحران سال 1961 را عقلا شرح داد: دوپری بر این است که ایوب که تازه از یک دیدار رسمی از ایالات متحده برگشته بود- جایی که او موفق نگردیده بود پشتیبانی اداره جدید کندی را به غرض فشار نیرومند بر هند برای حل مساله کشمیر به دست آورد، به یک پیروزی دیپلوماتیک نیاز داشت. تا توجه را از ناخشنودی فزاینده داخلی از رژیم مطلقه و استبدادی اش منحرف سازد. او می پنداشت که یک محاصره اقتصادی، افغانستان را به زانو درخواهد آورد و ناگزیرش

خواهد ساخت، تا حلی را برای مشکل پشتونستان طبق شرایط خودش بپذیرد35.
تشدد ایوب دو چیز را به انجام رساند: پروژه هایی را که به کمک جهان آزاد در افغانستان تمویل می شد، بالفعل متوقف ساخت و افغان ها را به سوی تکیه بیشتر بر اردوگاه شوروی سوق داد. به ویژه پروژه های امریکایی زیان شدید دید. زیرا از تاخیر زیاد و مشکل تراشی اداری تازه آغاز به حرکت نموده بود. مواد و سامان آلات برای این برنامه ها، آغاز به انباشتن در بندر کراچی نمود.

رییس جمهور کندی - اندکی پس از انتخابش در سال 1960 متوجه وضع خطرناکی گردید که در میان افغانستان و پاکستان انکشاف نموده بود. او نامه یی به ظاهرشاه فرستاد و در آن، مساعی جمیله امریکا را در حل منازعه پیشنهاد کرد. ظاهر پاسخ داد و برحقوق تاریخی ترانزیت که نباید با مشکلات سیاسی پشتونستان ربط داده شود، تاکید گذاشت. او از پیشنهاد کندی حسن استقبال نمود. ایوب هم با بی میلی با پیشنهاد امریکا موافقت کرد. در ماه اکتبر کندی لونگ استون مرچنت (Livingston Merchant) - دیپلومات حرفه یی کارآزموده را به عنوان نماینده خاص خود نامزد کرد تا کوشش نماید مصالحه یی میان پاکستان و افغانستان به عمل آرد. 36

به مرچنت، در نخستین دیدارش با ایوب، اعلامیه امریکا مبنی بر شناسایی خط دیورند به عنوان یک مرز بین المللی و تاکید این موقف در ابلاغیه رسمی 11 مارچ 1956 سیاتو بی درنگ یاد دهانی گردید. از نگاه مرچنت دلیل نهفته در ورای بحران روان، همانا موضع ضعیف ایوب در تب و تلاش وی برای تاسیس یک پاکستان یکپارچه و پایدار بود. او که با اصلاحات قانون اساسی جدید و یک انتقال پیشنهادی از حکومت نظامی به یک حکومت ملکی و وقوع مکرر منازعه کشمیر روبرو بود، در باره نیروهای تجزیه طلب در میان پشتون ها بیش از حد حساسیت نشان می داد. اگر چه چهره دلیرانه یی از اطمینان به این که تمامی پشتون ها شهروندان وفادار پاکستان هستند، وانمود می ساخت، با آن هم او از دامنه یابی تبلیغات افغان ها و پویایی های مظنون قونسلگری ها و نمایندگی های تجاری افغانی در پاکستان به خشم آمده بود 27 .

در اکتبر و نوامبر 1961، مرچنت دیپلوماسی رفت و آمد را در پیش گرفته، در میان دیدارها با پادشاه و داوود و نعیم در کابل، و جلسات همانند با ایوب و مشاوران او در کراچی، چندین بار سفر نمود. به زودی آشکار شد که نقطه اصلی اختلاف، بازگشایی قونسلگری ها و نمایندگی های تجاری افغانی بود. افغان ها حاضر به گفتگو نبودند، مگر این که نخست از همه این ها دوباره گشوده شوند. حجت آن ها این بود که عبور کالا به افغانستان نیاز به «بارنامه» دارد که تنها از

سوی مقامات افغان در پاکستان صادر شده می توانست. پاکستان از اجازه دادن به بازگشایی آنچه که لانه های جاسوسان و شر افروزان می دانست، لجوجانه خودداری ورزیده، ادعا می کرد که حکومت افغانستان می تواند بارنامه مورد نیاز را بدون داشتن قونسلگری ها و نمایندگی های تجاری در داخل پاکستان، صادر نماید.
در ماه نوامبر مرچنت کوشش نهایی اش را به عمل آورد. او اعلامیه مشترکی را تشویق نمود که قرار بود از طرف هر دو کشور در یک زمان منتشر گردد، به شرح زیر:
(آ) ترانزیت از سر گرفته خواهد شد.
(ب) قونسلگری ها و نمایندگی های تجاری پس از آن افتتاح خواهد گردید.
(پ) هردو کشور روابط دیپلوماتیک را بار دیگر از سر خواهند گرفت.

پاکستان این را رد کرده می گفت که ایالات متحده در برابر افغان ها بیش از حد لازم، نرمش نشان داده است. ایالات متحده باید محکم بایستد. یک استراتیژی محکم، افغان ها را به هوش و بر سر عقل خواهد آورد. در صورتی که سیاست استرضاء آنان را تنها در تمایل شان به هواداری از شوروی راسختر خواهد ساخت. سپس، مرچنت چندین فرمول دیگر را که شامل از سرگیری ترانزیت به گونه موقت بود، آزمایش کرد. ولی همه از سوی پاکستان رد گردید. سرانجام، مرچنت به این نتیجه رسید که ناممکن است موضوع ترانزیت را از منازعه اساسی روی پشتونستان جدا کرد. از این رو، به سادگی از موضوع دست کشید و برای آخرین بار اظهار داشت که همه مساعی وی برای سازگاری میان دو طرف ناکام گردیده است.

چرا این مساعی عمده دیپلوماتیک امریکایی ناکام بود؟ بنا به گفته سردار نعیم، مرچنت نتوانست بیطرف باشد، زیرا :
(آ) پاکستان همپیمان امریکا بود.
(ب) پایگاه هوایی سری امریکایی در پیشاور[4] که پروازهای هواپیماهای یو- 2 ازآن صورت می گرفت، از سوی پاکستان به عنوان حق السکوت ایالات متحده به کار می رفت.
(پ) ایالات متحده و پاکستان گمان می بردند که افغانستان پنهانی یک آله دست شوروی است.
(ت) ایالات متحده اهمیت افغانستان را در امنیت38 منطقه یی درک نمی کرد.

گرچه این ارزیابی، شاید به طور کلی دقیق نبود، اما بی گمان شمه یی از حقیقت در آن نهفته بود. این امر در عدم توافق میان سفارتخانه

[4] . بر پایه برخی از منابع در منطقه بده بیره - ناشر

های امریکا در کابل و کراچی در باره اسباب و دلایل این بحران بازتاب می یافت. کابل بر آن بود که مقصد اقدامات پاکستان این بود که افغانستان را به زانو درآورده و آن را ناگزیر سازد که از داعیه پشتونستان چشمپوشی نماید. تحلیل کراچی آن بود که پاکستان تنها به تحریکات، پویایی های تخریبی، حملات برونمرزی و بر انگیختن پشتون های پاکستانی از سوی افغان ها، برای شورش در برابر این کشور، پاسخ می داد.

سفیر بایرود (Byroade) - در کابل و سفیر راون تری (Rountree)- در کراچی، هر دو دیپلومات های کارآزموده و مدیران زیرک بیوروکراسی امریکایی بودند. بایرود اصرار می ورزید که واشنگتن به روان تری هدایت دهد که بر پاکستان فشار آورد تا (از خود) نرمش نشان دهد. راون تری اعتراض و تاخیر می نمود- به دلیل این که پاکستان یک متحد با ارزش ایالات متحده به شمار می رفت. دیگر آن که ایالات متحده بی آن هم فشار بسیاری بر ایوب آورده تا در برخورد میان چین و هند بی طرف بماند و فشار بیشتر بر خلاف منافع، نتایج وارونه و باژگونه خواهد داد. اختلاف نظر میان بایرود و راون تری به چنان پیمانه رسید که در یک مرحله هر دو به واشنگتن احضار گردیدند تا رو در رو در محضر وزیر خارجه و مشاوران بلند پایه اش در باب دیدگاه های شان با هم بحث و مناظره نمایند. دلایل بایرود قناعت دهنده تر بود. اما راون تری برگ برنده «منافع سوق الجیشی» امریکا را در دست داشت. از این رو، تصمیم مقامات عالیه بر این شد که هیچ گونه فشاری بر پاکستان وارد نشود39.

در پی ناکامی ماموریت مرچنت، سفیر بایرود به نعیم اطلاع داد که ایالات متحده ناگزیر خواهد شد تا بخشی از کمک های خود را مخصوصاً برای پروژه بزرگ راه کابل- قندهار قطع کند. نعیم پاسخ داد که چنین اقدامی طوری تعبیر خواهد شد که روی ملحوظات سیاسی اتخاذ شده تا فشار پاکستان را افزایش دهد و پیشنهاد نمود که مواد لازم می تواند از طریق خلیج فارس و سپس از راه ایران نقل داده شود. بایرود پاسخ داد که یک بررسی مقدماتی از طریق ایران مصارف را گزاف و بازدارنده نشان می دهد. با این هم، ایالات متحده بر اثر پافشاری بایرود، بررسی امکانات یک راه دیگر را از طریق ایران روی دست گرفت. این امر افزون بر امکانات انتقال کالا از طریق راه آهن تا زاهدان و سپس از راه هوایی از فراز هامون تا قندهار، ایجاب بهترسازی راه ها را از مشهد تا هرات در افغانستان نیز می نمود. این معلوم گردیده بود که هزینه راه های ایران به گونه میانگین تقریباً در هر تن، یک صد دالر بیشتر از راه های پاکستان، خواهد گردید و این مصارف نمی توانست نزد کانگرس موجه جلوه داده شود. زیرا این خود افغانستان بود که مرز را بسته بود. پاکستان اسماً بر پایه

معاهده ترانزیتی یی که به ضمانت امریکا در سال 1959 به امضا رسید، رفتار می کرد. زیرا این معاهده تنها از اجازه دادن به کار قونسلگری ها و نمایندگی های تجاری افغانی خود داری می ورزید40 .

تا پایان سال 1961 روشن شده بود که راه ایران مشکل را حل نخواهد کرد. در ماه دسامبر بایرود نامه یی دریافت کرد که به واشنگتن تبدیل شده است. در سی ام همان ماه او با داوود و نعیم دیدار تودیعی نمود. بایرود مورد احترام زیاد رهبران افغانستان بود و با آن ها روابط شخصی نزدیکی داشت.

در این مناسبت، نعیم از وی پرسید: آیا چیزی هست که حکومت افغانستان بتواند به عنوان یادگار قدردانی در این لحظه اخیر به او ارزانی دارد؟

بایرود بی درنگ پاسخ داد که او از آن حکومت می خواهد که در برابر تحریم کالاهایی که در راه به سوی پروژه های امداد امریکایی بود، نرمش نشان دهد.

نعیم تبسم کنان اظهار داشت که بایرود از مهمانوازی پشتون ها استفاده می نماید

...و موافقت کرد که برای مواد امدادیی که در بندر کراچی انباشته شده بود41 برای چندی استثناء قایل شود. سفیر جدید امریکا استیوز Steeves در کابل و مک کوناگی McConaughy در کراچی کوشیدند تا این تحرک را حفظ کنند. اما همراه با نتایج ناچیز.

رییس جمهور کندی در جریان دوره اجلاسیه 1962 سازمان ملل که هم ایوب و هم نعیم را به ایالات متحده آورده بود، مستقیماً در حل مشکل سهم گرفت. در دیدارهای جداگانه در 24 و 27 سپتامبر وی ایوب را برآن داشت که در قبال موضوع قونسلگری نرمش نشان دهد و به نعیم گفت که ایالات متحده نمی تواند از سیاست ناکام و خودشکن افغانستان مبنی بر بستن مرزهای خودش که نتیجه غیرمطلوب به بار می آورد، پشتیبانی کند. رییس جمهور از ایوب و نعیم مصرانه خواست تا در زمینه پیشنهاد شاه ایران برای میانجیگری همکاری نمایند. نتیجه این ماجرا، دیداری بود در سازمان ملل میان نعیم و عباس آرام- وزیر خارجه ایران و محمد علی- صدراعظم پاکستان، تا جایی که یک مصالحه غرض رایگیری همگانی تسوید گردید. اما دو طرف در رسمیت دادن موافقتنامه چندین ماه عمداً سستی نشان دادند.

وضع میان پاکستان و افغانستان اندکی آرام شده بود. ایوب به حکومت نظامی در پاکستان پایان داد و محمد علی بوگرا Bogra را که مایل به سازش با افغانستان بود، به جای منظور قادر تشدد گرا به سمتِ وزیر خارجه گماشت.

در جولای 1962، شاه ایران هنگام دیدارش از پاکستان، مساعی جمیله خود را عرضه نمود. ایوب قدری نرمش نشان داد، و شاه به کابل رفت- جایی که با داوود کله شق دیدار نمود و موفق گردید یک موافقتنامه ممکن را تسوید نماید. چون باز به پاکستان آمد، ایوب از اصل موضوع طفره رفت. شاه پیشنهاد کرد هردو کشور نمایندگانی تعیین کنند که برای گفتگوهای بیشتر از تهران دیدار نمایند. این کار به قدری وقت نیاز داشت تا با چانه زدن های زیاد سازماندهی گردد. عباس آرام- وزیر خارجه ایران به عنوان میانجی فعالیت هایش را آغاز کرد.

در این میان، اوضاع اقتصادی در افغانستان تحمل ناپذیر شده می رفت و برای خاندان شاهی آشکار گشت که مانع عمده بر سر راه یک حل، همو داوود است. داوود در نهم مارچ 1963 از سوی پادشاه وادار به کناره گیری شد و به جای وی محمد یوسف که برخاسته از توده مردم و غیرپشتون[5] بود، گماشته شد. این امر اجازه داد که مسایل محدود گردد تا راه حلی برای آن ها پیدا شود. آخرین فشار در اجتماع سنتو Cento به تاریخ 30 اپریل در کراچی صورت گرفت، زمانی که مقامات بلندپایه امریکایی، آرام- ایرانی و ایوب و بوتوی- پاکستانی را وادار ساختند تا در این راه پیشگام شوند. افغانستان هیاتی را به تهران فرستاد- جایی که شخص شاه ریاست گفتگوهای نهایی را به دوش گرفت. پس از چانه زدن های بسیار شدید، سر انجام موافقتنامه در بیست و نهم ماه می امضا شد. هر دو طرف توافق نمودند روابط دیپلوماتیک را سر از نو برقرار کنند. هرچند افغان ها از این حق که برای پشتونستان به گونه مسالمت آمیز مبارزه نمایند، صرف نظر نکردند. اما موافقت نمودند که دو طرف تلاش خواهند ورزید تا فضای حسن تفاهم و مودت و اعتماد متقابل به وجود آورند42 .

بی درنگ پس از فیصله تهران، افغانستان محمد هاشم میوندوال را به عنوان سفیر به پاکستان فرستاد و پاکستان با گسیل جنرال محمد یوسف به کابل اقدام متقابل کرد. در ماه جولای، هر دو کشور بازگشایی قنسولگری ها و نمایندگی های تجاری را اعلام کردند. مساله، روی هم رفته بر وفق شرایط افغان ها حل و فصل گردید. مگر این پیروزی به بهای گزافی برای افغانستان تمام شد. زیرا «پشتونستان» باعث سقوط حکومت داوود که هزینه هنگفتی را در این راه به مصرف رسانیده بود،

---

[5] . بنا به برخی از مدارک دیگر، داکتر یوسف خان از قوم سدوزایی بود.- ناشر.

گردید . هزینه یی که توسعه کشور را به تعویق انداخت و افزون بر آن، برنامه کمک های امریکا را جداً اخلال و معطل کرد و فرصت های بیشتری را برای بسط نفوذ اقتصادی و سیاسی شوروی فراهم نمود.

با برکناری داوود، افغانستان وارد دهه اصلاحات قانون اساسی و آزمون دموکراتیک گردید. شورای جدید پیوسته حکومت را به خاطر ترک موضوع پشتونستان سخت به باد نکوهش می گرفت. برای مثال، در ماه می 1968 صدراعظم اعتمادی از سوی وکیلان در ولسی جرگه مورد استجواب مطول قرار گرفت، که او را به سپردن پشتون ها به بیگانگان متهم ساختند. اما حکومت افغان روی هم رفته در باره این موضوع غیرفعال مانده به ادامه تبلیغات برای پشتونستان در مطبوعات و رادیو در یک تراز پایین قانع بود43 و هماهنگ با آن، مساعی امریکا برای کمک به باز کردن گره، کاهش یافت. گرچه دیپلومات ها در پس پرده فعال بودند و بطور یقین چندین دیدار به سویه عالی میان رهبران پاکستانی و افغانی با نتایج محدودی تنظیم کردند. این منازعه تنها برای چندی راکد و خوابیده ماند.

هنگامی که داوود در یک کودتای نظامی سفید قدرت را به دست گرفت، وضع تغییر یافت. او ظاهرشاه را خلع، نظام جمهوری را تاسیس، قانون اساسی دموکراتیک را لغو و خود را رییس جمهور اعلام نمود. بنگلادیش اندکی پیش از پاکستان جدا شده بود و داوود بر آن بود که پاکستان در آستانه تجزیه قرار دارد. او سنجیده بود که مطالبه برای استقلال پشتون ها در صوبه سرحد شمال غرب بار دیگر برافروخته خواهد شد و او آماده بود که از وضع تضعیف شده پاکستان بهره برداری کند. او بار دیگر آغاز به گرم کردن بازار مساله پشتونستان نمود.
به هر رو، پاکستان از هم نپاشید و حکومت غیرنظامی به رهبری ذوالفقار علی بوتو، مایل بود تا مشکل پشتونستان را برای همیشه حل و فصل کند. داوود نیز دیدگاه های خود را طی ده سال تجرید سیاسی اش نرم تر ساخته بود. اکنون که بار دیگر به قدرت رسیده بود، آغاز به درک دامنه وسیع فشار روسی برکشورش نمود.

اگرچه داوود به کمک کمونیست های افغان به قدرت رسیده بود، مگر او در اصل یک ناسیونالست افغان بود. او درک نمود (هر چند هم قدری دیرتر) که کمونیست های افغان وطن دوست نبوده بل که در اصل آفریدگان دست مسکو اند. او آغاز به دور کردن پشتیبانان کمونیست از دور و بر خود کرد و برای کمک و پشتیبانی به دیگر کشورهای اسلامی روی آورد. ایران سخاوتمندانه پاسخ داد و بهوتو هم فرصت را غنیمت شمرد تا روابط را بهبود بخشد.

بهوتو به بهانه کمک به قربانیان افغانی زمینلرزه در ماه جون 1976 از کابل دیدن کرد. او بسیار بی پرده با داوود سخن گفت و یک بار استثناء به دلایل افغان ها به طرفداری از پشتونستان گوش داد. او و داوود با هم به خوبی آشنا شدند و تصمیم گرفتند که گفتگوهای صلحجویانه را ادامه دهند. بهوتو از داوود دعوت کرد تا از پاکستان دیدن نماید و داوود در ماه اگوست چنان کرد. از وی در پاکستان به گرمی استقبال شد و با شادی و گرمجوشی عمومی مردم رو به رو گردید. این یک پدیده جدید در روابط پاکستان و افغانستان بود.

در خلال دیدارهای رسمی، داوود به بهوتو گفت که افغانستان هیچ بخش از سرزمین های پاکستان را نمی خواهد و هم نمی خواهد که در کارهای اتباع پاکستان مداخله کند. افغانستان تنها تاکید دارد که با پشتون ها به گونه برابرانه و بدون تبعیض رفتار شود. این مساله اگر موجبات خشنودی پشتون ها را فراهم آورد، به همان پیمانه افغانستان را راضی خواهد کرد. بوتو در برابر این موضوع تفاهم کامل نشان داده و به داوود اطمینان داد که در راه پیدا نمودن فرمولی که اتباع پشتون خود را راضی نماید، کار خواهد کرد44.

دو رهبر، در این دیدار هیچ موافقتنامه یی را امضاء نکردند و تصمیم گرفتند تا انتخابات پاکستان که در آستانه برگزاری بود، انتظار بکشند تا بوتو زمام امور را محکم به دست گیرد. به گونه یی که همگان توقع داشتند، در حقیقت مسلم می نمود که زهر پشتونستان سر انجام بیرون کشیده خواهد شد. مگر روشن شد که تقدیر بار دیگر پا در میان گذاشت. بوتو در یک کودتای نظامی که در راس آن جنرال ضیاء الحق قرار داشت، سرنگون و به تقلب و قتل سیاسی متهم و سرانجام به دار آویخته شد. داوود نیز در کودتای نظامی کمونیستی در اپریل 1978 سرنگون و کشته شد.

تعرض شوروی در سال 1979 به دنبال آمد که منازعه پشتونستان را تا اندازه زیادی مهمل گذاشت اما نه به هیچ رو منسوخ. شوروی ها آن را برای تهدید پاکستان که تلاش داشت از عهده مشکلات بیش از سه میلیون پناهگزین افغان که بیشتر پشتون بودند، به در آید، به کار می بردند. موضوع پشتونستان هنوز می توانست پیامدهای خطیر و پیش بینی ناپذیری هم برای پاکستان و هم برای افغانستان داشته باشد.

هنوز روشن نیست که ایالات متحده در کوشش داوود و بهوتو در راه برپایی روابط دوستانه چه نقشی را بازی کرد. برخی از مبصران اظهار می دارند که این همه از سوی ایالات متحده نقشه و طرح شده بود و دلیل اصلی این که داوود به دست کمونیست های افغان سرنگون و کشته شد، ترس شوروی از آن بود که ایالات متحده با داوود و شاه ایران

توطئه می کند تا افغانستان را به یک پایگاه امریکایی تبدیل نماید45. در حالی که این نظر اغراق آمیز است. شاید این درست باشد (البته با قیاس به اقدامات پیشین امریکا) که دیپلوماسی پشت پرده امریکایی فعالانه مساعی شاه ایران را تشویق می کرد، تا میان افغانستان و پاکستان زمینه آشتی را فراهم آورد.

با این همه، به گونه فشرده گفته شده می تواند که کوشش های مستقیم امریکا برای گشودن گره پشتونستان هرگز زیاد موثر نبود. اسباب و دلایل آن بغرنج و پیچیده است. در بیشتر از یک مناسبت، مقامات امریکایی به سویه رییس جمهور در بهبود بخشیدن روابط پاکستان و افغانستان، نقش فعالی بازی کردند. مساعی آنان بی آلایشانه، اما موثریت شان کم بود. چه آن ها به راستی از درک پیچیدگی ها و فرق های جزیی آنچه را که به عنوان یک «**وسوسه نابخردانه افغانی**»، می پنداشتند، ناتوان ماندند. از نگاه بسیاری مقامات امریکایی، مساله به گونه فریبنده ساده بود: موضوع به عنوان کوشش برای توحید مناطق پشتو زبان و جاه طلبی ارضی از سوی افغان ها تلقی می شد. آن ها چسپیدن پیوسته مقامات افغانی را روی موضوع پشتونستان مبهم، و اگر راست گفته شود، ملالت آور می یافتند. از نگاه آنان، این مشکل محدود به یک حلقه معین و مصنوعی بوده، به سعی و کوششی که برای درک پیچیدگی های آن لازم است، نمی ارزید.

برعکس، موضع پاکستان روشن و بر مبادی قانونی ساده و سر راست و واقعیت های سیاسی معاصر بنا یافته بود. افزون برآن، ایالات متحده که در آن وقت در عصر جنون پیمان بستن های دالس(Dulles Pactomania) عمل می کرد، از پاکستان دعوت و التماس می نمود تا به پیمان های نظامی مانند سنتو Cento و سیاتو Seato بپیوندد، که به اصطلاح «نوار شمالی» استحکامات در برابر اتحاد شوروی نامیده می شد. در آن اوضاع، واشنگتن میل نداشت که بر پاکستان فشار آورد، یا نفوذ نیرومند اعمال نماید، تا در طرز تلقی لجوجانه و اقدامات اقتصادی سختگیرانه خود نسبت به افغانستان نرمش نشان دهد.

در واقع، ایالات متحده از دیدگاه جنگ سرد به افغانستان می نگریست. ولی با آن هم، هرگز کاملاً توفیق نیافت رابطه میان پشتونستان و نظارت شدید و تسلط اختناق آوری که شوروی در آن به دست آورده می رفت را درک کند. به هررو، واشنگتن قبلاً تصمیم گرفته بود که افغانستان برای منافع امنیت امریکا ضروری نمی باشد. افغانستان یک کشور رو به رشد است. اما افغان ها اذهان و عواطف خیلی انکشاف یافته دارند. خواه از ارباب اندیشه باشند یا روستایی و یا قبیله یی، استعداد شان در تخمین صمیمیت و صداقت، بسیار حاد است. آن ها مشکل امریکا را با پاکستان درک می کردند و فطرتا عدم همدردی

امریکا را در مورد مشکلی که بدان عمیقاً ارج می نهادند، احساس می نمودند. روشن است با این فهم، آن ها نمی توانستند ایالات متحده را به عنوان یک میانجی بی طرف بشناسند.

گرچه مداخله مستقیم امریکا غیرموثر بود، اما به گونه غیرمستقیم در فراهم نمودن آرامش موقت که از سوی میانجی های دیگر، مدبرانه تنظیم شده بود، کمک شایانی کرد و لیکن منازعه خود، چشمه دوستی افغان- امریکایی را که در طی سال های جنگ لبریز شده بود، مسموم و خشک ساخت. حتا مصیبت بارتر، تاثیری بود که بر روابط افغان– شوروی به جا گذاشت.

نوشداروی قلابی روس ها:

مداخله فعال شوروی در منازعه پشتونستان هنگامی آغاز گردید که سردار داوود در سال 1953 صدراعظم شد. داوود که یک ناسیونالیست پشتون پرخاشگر بود، به حکم ضرورت نیز وادار می گردید که در جهت اتحاد و نوسازی افغانستان گام بردارد. برای تحقق این اهداف، او در صدد برآمد تا ناسیونالیسیم پشتون را به عنوان نیروی محرکه به کار برد. در نتیجه او به زودی خود را عمیقاً در کشمکش با پاکستان درگیر یافت. این همان فرصتی بود که اتحاد شوروی از دیر زمانی انتظارش را می برد و زیرکانه از ضعف افغانستان در برابر پاکستان بهره برداری می کرد. داوود نمی توانست هیچ رو پشتیانی ایالات متحده را خواه برای موضع پشتونستان خود و خواه برای درخواست های خویش برای کمک نظامی تا برای دستیابی به موازنه با نیروی بزرگتر پاکستان، به دست آرد. اتحاد شوروی هر دو را پیشکش نمود و داوود به دام افتاد.

بی درنگ پس از حادثه بیرق در سال 1955 و محاصره پاکستان که در پی آن آمد، اتحاد شوروی در مورد انتقال هوایی میوه های فاسد شدنی- یکی از اقلام عمده صادرات افغانستان، پیشنهاد کمک کرد. همچنان اتحاد شوروی یک راه ترانزیتی را از طریق خاک شوروی به نرخ های باربری بسیار مساعد پیشنهاد نمود. در ماه دسامبر 1955 بولگانین و خروشچف از کابل دیدن نمودند و کمک اقتصادی صد میلیون دالری را پیشکش کردند. همچنان رهبران شوروی از موضع افغانستان در قبال پشتونستان آشکارا پشتیبانی کردند. افزون بر آن، آن ها به طور سری پیشنهاد نمودند که اردو و نیروی هوایی افغان را بار دیگر نوسازی و مجهز سازند. افغان ها که مفتون و مسحور پشتونستان بودند، زهر را نوشدارو پنداشته آن را برای رفع مشکلات شان با پاکستان، با شتاب سر کشیدند. لویه جرگه یی، با تدبیر و تمهید وادار به دادن موافقت اش گردید و سیاست افغانی سنتی مبنی بر دور نگه داشتن نیروهای خارجی، با پذیرفتن کمک بزرگ اقتصادی و نظامی شوروی واژگون شد.

این یک اشتباه مهلک بود که به ناچار، گام به گام منجر به تعرض نظامی شوروی ها بر افغانستان گردید و کمک نظامی شوروی معنای آمدن مشاوران شوروی و منصبداران افغانی آموزش دیده در اتحاد شوروی به کشور را می داد. شوروی ها توانستند که منصبداران عمده نظامی افغان را جذب کنند و در نیروهای مسلح افغانی شبکه های کمونیستی بیافرینند و کمک اقتصادی به پیمانه گسترده، شوروی ها را قادر گردانید که در افغانستان نفوذ سیاسی یافته و نموی حزب کوچک کمونیست افغانی را سرپرستی و تمویل نمایند. پروژه های امدادی شوروی زیربنای لوژستیکی را مانند راه ها، پل ها، انبار خواربار و پترول، بیمارستان ها و سیلوهایی که بعدتر برای کمک به تعرض شان به کار برده شد، بنا نهاد.

پشتیبانی شوروی از پشتونستان، روس ها را قادر ساخت تا نفوذ خود را در افغانستان بسط و گسترش دهند و مساعی امریکا را در راستای حفظ موازنه بایسته برای استقلال افغانستان بی اثر سازند. هر بحرانی در منازعه با پاکستان، سیطره شوروی را بر افغانستان محکم تر می ساخت. این گونه، در 1955 و 1961، هنگامی که پاکستان و افغانستان در آستانه جنگ قرار داشتند، شوروی ها فعالانه از کوشش برای فایق آمدن بر محاصره اقتصادی پاکستان و تقویت نیروهای مسلح افغانستان پشتیبانی می کردند.

هنگامی که لحظه مساعد فرا رسید، شوروی ها مهره های مهمی در اختیار داشتند که لانه های کمونیستی را در نیروهای مسلح افغانی فعال سازند، لانه هایی که در اپریل 1978 دست به کودتا زد. در سال بعد، شوروی ها که از حکومت دست نشانده کمونیستی در کابل ناخشنود بودند، افغانستان را مورد تعرض قرار داده و یک حکومت دست نشانده دیگر را که بیشتر می پسندیدند، نصب کردند. پیش از این که شوروی ها سربازان را به آن سوی مرز افغانی بفرستند، زمینه را کاملاً آماده ساخته بودند و بالفعل کنترل محکمی برکشور داشتند. این منازعه پشتونستان بود که رشته گسیخته را به وجود آورد که شوروی ها توانستند آن را کش کنند تا تار و پود بافت استقلال افغانستان را از هم بگسلند و ریشه ریشه نمایند.

از آن هنگام به این سو، منازعه شکل تازه یی به خود گرفت. شوروی ها پشتیبانی خود را از مواضع افغانی در طی سال های نخست پس از تعرض نرم تر ساختند. اما چون مقاومت سرسخت افغانی به جهاد تحول یافت و جنگ دامنه دار رهایی بخش ملی شد، چنین نتیجه گرفتند که کلید مقاومت در پناهگاه امن و کمکی نهفته بود که آن ها در پاکستان دریافت می کردند. به منظور از میان بردن این پشتوانه، با بر

انگیختن روحیه آزادیخواهی قبایل پشتون آغاز به فتنه انگیزی در نوار قبیله یی نمودند. از لحاظ تاریخی، قبایل مرزی مردمان بی طرف ماهری بوده اند که می دانند چگونه با توازن قوا توافق کنند. آنان از همه جوانب پول می گیرند اما دیرگاهی فروخته شده نمی مانند.

احزاب پاکستانی چپگرای رادیکال مانند حزب دموکراتیک ملی NDP خان عبدالولی خان در صوبه سرحد شمال غرب و حزب ملی پاکستان PNP که در راس آن غوث بخش بیزنجو قرار داشت و پایگاه آن در بلوچستان می باشد، از حکومت کمونیست در افغانستان طرفداری و با سیاست رییس جمهور ضیاء الحق در خود داری ورزیدن از شناسایی یا گفتگو با کابل مخالفت می کردند. در جولای 1986 هنگامی که رژیم ضیاء به یک دوره انتقالی به حکومت ملکی به شمول انتخابات آزاد در نهایت امر دست یازید، برخی از احزاب چپگرا، ائتلافی تشکیل دادند که هدف آن برکنار نمودن ضیاء بود. ولی خان و بیزنجو و برخی دیگر از سیاستمداران چپگرا بر این بودند که ضیاء خشم شورروی ها را بر پاکستان بر می انگیزد. آنان اظهار می داشتند که در صورت یک رویارویی نظامی مستقیم با اتحاد شوروی، ایالات متحده برای نجات پاکستان نخواهد آمد. عملیات برونمرزی که به سرپرستی شوروی ها از سوی افغانستان صورت می گرفت و موج دهشت افگنی که سر تا سر صوبه سرحد شمال غرب را فراگرفته بود، دیدگاه های این رهبران چپگرا را تقویت می کرد46.

بعد دیگری از مظهر کنونی پشتونستان، همانا حضور میلیون ها پناهگزین افغان در پاکستان است که بیشتر آن ها پشتون می باشند. از یک لحاظ، آنان همین اکنون پشتونستان خودشان را ساخته اند، اگر آن ها به سبب مین های زمینی و ویرانی و یا عدم تمایل، به زودی قادر به بازگشت به میهن نباشند، شاید آغاز به مشارکت مستقیم در سیاست پاکستان نمایند و به آسانی بتوانند یک معضله فلسطینی دیگری را در پاکستان آفریده و پاکستان را احتمالاً به یک لبنان دیگر مبدل سازند.

از این رو، زهر پشتونستان هنوز هم به شکل دیگری تهیه می گردد. این نه تنها تهدید به نابودی آخرین پارچه های استقلال و آزادی افغانستان می کند، بلکه این تهدید را هم در بر دارد که به درون پاکستان سرریزه کند و آن کشور را نیز ویران نماید47.

فصل هشتم

کمک نظامی

تعلل های اداری

هیچ چیزی به اندازه خودداری ایالات متحده از دادن کمک نظامی به افغانستان، موجبات اصطکاک میان ایالات متحده و آن کشور را فراهم نیاورد و هیچ چیزی در درازمدت اثر ویرانگر بیشتری بر سرنوشت افغانستان نسبت به پیامدهای این سیاست امریکا نداشت. بیشترگزارش های مربوط به این تصمیم سرنوشت ساز، منحصر به حقایق مجرد و آشکار رد نهایی امریکا در سال 1954 می باشد. با این هم، این نتیجه گیری به دنبال یک پیشینه مهم و طولانی صورت گرفت و هیچ گزارش از روابط افغان- امریکا نمی تواند بدون بررسی کامل تاریخ کوشش های افغانستان برای به دست آوردن جنگ افزار به منظور دفاع از خودش دقیق یا کامل باشد- اسلحه یی که رهبران آن کشور برای امنیت ملی شان ضروری احساس می کردند.

از لحاظ تاریخی، منبع سنتی دریافت سلاح برای افغانستان، هند بریتانیایی بود. در سده نزدهم، بریتانیایی ها در هند، اسلحه و طلا را به عنوان ابزارهای عمده پالیسی در برخورد با امیران افغان به کار می بردند. وقتی که روابط حسنه می بود، اعانه های نقدی به روپیه که بیشتر با هدایایی از تفنگ و مهمات جنگی، آن ها را مطبوع تر و دلپذیرتر می ساختند، به امیران داده می شد. هنگامی که روابط پر تنش می بود، واگذاری اسلحه کاهش داده می شد تا امیران را وادار به درک این امر نمایند که به چه پیمانه برای امنیت خود متکی به دهلیز هند اند. این امر سرانجام منجر به قاچاق اسلحه به پیمانه گسترده به ماورای سرحد افغانی می شد و یک تجارت غیرقانونی فعالی را در ساحل مکران هند در طول دریای عرب به وجود می آورد.

پس از آن که افغانستان در پایان جنگ سوم افغان انگلیس در سال 1919 از قیمومیت رسمی بریتانیا آزاد شد، خریداری های اسلحه تا حد زیادی در منابع بریتانیا محدود ماند. اما افغان ها از مراقبت های ترانزیتی که حکومت هند روی دلایل سیاسی یا هرزمانی که ناآرامی ها در امتداد سرحد قبیله یی صورت می گرفت، تحمیل می کردند، به خشم آمده بودند.

این یک افسانه تاریخی است که افغان ها برای دریافت اسلحه برای بار نخست در دهه 1950 امید به ایالات متحده بستند و این که درخواست شان رد و سپس برای به دست آوردن کمک نظامی چشم به شوروی ها دوختند. در حقیقت سر از سال 1935 قونسلگری امریکا در کراچی خریداری های نظامی حکومت افغان را از منابع امریکایی گزارش می داد، قونسلگری خریداری پنجاه دستگاه تراکتور از کمپنی کیتر پیلر Cater Pillar برای اردوی افغانی و درخواستی به کارپوریشن ای. جی. السدورف A. J. Alsdorf Corporation شیکاگو برای خرید موترهای زرهدار و تانک های زرهدار و همپاره اندازهای صحرایی گزارش می داد. گزارش همچنان اظهار می داشت که گفتگوها با کارخانه ماشین سازی سی. اچ. کاودری C.H.Cowdry Machine Works که یک کارخانه تولیدی امریکایی بود، برای خریداری تانک های سبک مجهز با توپ، برای پلیس، ادامه داشت1

در سال 1939 اندکی پس از آن که جنگ در اروپا درگرفت، حکومت افغانستان به سفارت امریکا در تهران اطلاع داد که این حکومت می خواهد از ایالات متحده اسلحه خریداری نماید. پیمان نازی – شوروی کمی پیش منعقد گردیده بود و افغان ها در باره حمله احتمالی شوروی بر هند بریتانیایی از طریق افغانستان ناآرام بودند. چون امریکا نیز محتاطانه جنگ اروپایی را ترصد می کرد و هیچ میل نداشت که مهمات اندک خود را بیشتر کاهش دهد، تشبث افغان ها به سادگی نادیده گرفته شد2 . در هنگام جنگ جهانی دوم که متحدان سخت می کوشیدند تا خودشان را مسلح سازند، مساله اسلحه برای افغانستان مورد بحث و مناقشه قرار گرفت و افغان ها ناگزیر بودند که بر بی طرفی مخاطره آمیز خود اتکا و تحولات یا تحولات اتحادهای اروپایی را به بهترین صورتی که می توانستند، پیگیری نمایند.

به رغم ممانعت های دوران جنگ، مقامات افغانی هیچ فرصتی را برای بحث روی امکان کمک نظامی با رهبران امریکا از دست ندادند. در سال 1944 - برای مثال- پاتریک هرلی Patrick Hurley در سمتِ نماینده خاص رییس جمهور روزولت Roosevelt از کابل دیدن کرد. با وی با تمام تشریفاتی که درخور یک رییس دولت بود، رفتار کردند. او را به عنوان مهمان دولت اعلام و در کاخ چهلستون جا دادند. وقتی که با صدراعظم - هاشم خان دیدار نمود. هاشم از او پرسید که آیا امکان دریافت کمک نظامی جزیی یا اقلاً امکان اجازه خریداری اسلحه از ایالات متحده می باشد و یا خیر؟ هرلی اظهار شک و تردید کرد. ولی پسان تر درخواست را با وزیر مختار بریتانیا در کابل در میان گذاشت، تا واکنش بریتانیا را روشن نماید. وزیر مختار بریتانیا اطلاعات را به لندن انتقال داد و در 14 اپریل 1944 زمانی که سر موریس پیترسن Sir Maurice Peterson - معاون وزارت خارجه بریتانیا درامور خارجی، از واشنگتن دیدن می کرد، با فوی کوهلر Foy Cohler و والاس میوری در وزارت خارجه دیدار نمود و اظهار داشت که بریتانیایی ها با کمک نظامی به افغانستان طوری که از هرلی درخواست شده، مخالف اند. او تذکر داد که بریتانیایی ها می ترسند که اسلحه به قبایل در سرحد شمال غرب که از سوی قوای محور تحریک می شدند، رسانیده خواهد شد. افزون بر آن، وی به ناروا

ادعا کرد که معاهده سال 1921 افغان انگلیس حق انحصار در تجارت اسلحه با افغانستان را به بریتانیا داده است3 .

چون جنگ رو به پایان یافتن گذاشت، حکومت افغان برای بهبود نیروهای مسلح خود به یک مبارزه همآهنگ و منظم آغاز کرد. افغان ها با در نظر گرفتن وضع جهانی ناشی از جنگ، درک کردند که ایالات متحده که اکنون یک ابراقدرت مسلم بود، یگانه منبع درست و حسابی برای تدارک لوازم نظامی شان می باشد.

مقامات افغانی چنانچه در فصل پنجم بررسی شد، توقع داشتند که کمک امریکا را در زمینه آموزش نظامی به دست آرند. در 30 مارچ 1944 ارنست فاکس Ernest Fox - وابسته نظامی امریکا درکابل، با جنرال محمد داوود خان- پسرعم پادشاه، فرمانده قوای مرکز و نیز سرپرست اکادمی نظامی شاهی افغان، دیدار کرد او از فاکس درخواست نمود تا امکانات آموزش منصبداران افغانی را در اکادمی های خدمات نظامی امریکا بازرسی کند. فاکس این موضوع را به وزارت جنگ ابلاغ کرد و هارولد ار. مداکس Colonel Harold R.Maddox - از هیات ارکان وزارت جنگ یادداشتی به والاس میوری در وزارت خارجه نوشته متذکر شد که " وزارت جنگ قادر به پیش بینی کدام مفاد نظامی که ایالات متحده در نتیجه موثریت فزاینده اردوی افغانی به دست آرد، نمی باشد و به وابسته نظامی در کابل چنین هدایت داده خواهد شد. مگر آن که وزارت خارجه به دلیل ملاحظات دیپلوماتیک یا سیاسی کدام اقدام دیگری را تقاضا کند " نیاز به گفتن ندارد که وزارت خارجه نتوانست کدام ملاحظات دیپلوماتیک یا سیاسی را برای پذیرفتن درخواست افغان ها فراخواند4.

در جولای 1945 حکومت افغان به وزارت مختاری امریکا در کابل در باره امکان به دست آوردن تجهیزات و لوازم جنگی و نیز غیرجنگی برای نوسازی نظامی منظور نظر خود تماس گرفت. شورش های قبیله یی جدران و دیگران، ضعف نظامی حکومت مرکزی را که به درجه خطرناکی رسیده بود، آشکار ساخته و از سوی دیگر، به کاربردن چند تانک و توپ هاوان که در اختیار اردوی افغان بود، همراه با موفقیت محسوس بمباران هوایی با نیروی هوایی ناچیز در خلال این شورش ها، رهبران افغان را به موثریت جنگ افزارهای مدرن متقاعد کرده بود.

بر پایه گزارش وزیر مختار انگرت به وزارت خارجه امریکا، تجارب اخیر افغان ها در رابطه با فرونشانیدن شورش های قبیله یی منتج به این فیصله گردید که از یک نیروی کوچک ژاندارم آموزش دیدهء موثر، متشکل از تیپ های کوهی برای عملیات در نواحی قبیله یی برای تامین امنیت داخلی و پاسبانی مرزها، پشتیبانی گردد.5 افغان ها از انگرت خواستند اگر ممکن باشد بخشی از تجهیزات نظامی امریکا را در هند به دست آرند. علاقه افغان ها به ذخایر در هند از گزارش های فروش مازاد ذخایر امریکایی در ایران و مصر منشاء گرفته بود. حکومت افغانی در صورت اطمینان امریکاییان برای

اجازه خرید برخی تجهیزات مورد نیازشان، اکنون می خواست یک هیات خریداری به هند بفرستد.

واشنگتن در ماه جولای پاسخ داد که مقامات امریکایی از دفتر کمیسیون تفتیش ارتش و نیروی دریایی (OANLC) مستقر در دهلی نو، باید دیدار مقدماتی یی از کابل به منظور بازرسی وضع و شرح تعاملات اداری به مقامات افغانی انجام دهند. افغان ها بی درنگ موافقت کردند اما تنها در اکتبر 1945 بود که هیات دفتر کمیسیون تفتیش ارتش و نیروی دریایی که در راس آن روبرت سیلی Major Robert Seeley قرار داشت و از سوی یک مشاور قانونی همراهی می شد، به کابل رسید. هیات سیلی به زودی دانست که افغان ها اصلاً به خریدن تجهیزات غیر نظامی برای ارتش و وزارت فواید عامه علاقمند اند.

گروه امریکایی تعاملات خریداری های مازاد را تشریح کرد و اما در باره امکان اعتبارها برای این فروش ها چیزی نگفت. افغان ها می خواستند هیات های خریداری جداگانه نظامی و ملکی که در راس آن ها به ترتیب جنرال غلام دستگیر و یک انجنیر تحصیل یافته امریکا- محمد لودین قرار داشتند، بفرستند. امریکاییان پیشنهاد کردند که هردو هیات در تحت ریاست لودین منضم شوند و این کار هم شد. یکی از اعضای گروه نظامی یک سرگرد آموزش دیده در ترکیه به نام عبدالملک عبدالرحیم زی بود که پسان ها به عنوان امپراتور اقتصادی، نقش وقیحی را در نخستین کابینه سال 1953 بازی کرد6.

افغان ها از این حقیقت که اعتبارهایی برای خریداری مازاد فراهم است، بو بردند و در اکتبر 1945 وزیر مختار افغانی در واشنگتن- عبدالحسین عزیز با لویی هندرسن که در آن هنگام مدیر دفتر امور شرق نزدیک و جنوب آسیا در وزارت خارجه بود، دیدار کوتاهی نمود تا استفسار نماید که آیا ایالات متحده برای خرید تجهیزات نظامی مازاد از سوی هیات افغانی در هند اعتبارهایی خواهد داد؟ نامبرده گفت اگر این امر ممکن باشد، پس افغانستان قادر خواهد بود که بسیار بیشتر خریداری نماید7.

در عین زمان، وزارت خارجه افغانستان از وزارت مختاری امریکا در کابل خواست تا پرسش عزیز را در واشنگتن به اطلاع دفتر کمیسیون ارتش و نیروی دریایی نرساند«تا گفتگوها را در دهلی نو اخلال نکند». این دو رویی افغانی نه بلکه تنها شیوه دیپلوماتیک و احتیاط معمولی آن ها بود- هنگامی که با بیوروکراسی مرموز امریکایی بر می خوردند. وزارت مختاری درخواست افغانی را به واشنگتن گزارش داد اما دهلی نو را آگاه نکرده، موضوع را به وزارت خارجه واگذارد تا تصمیم بگیرد که آیا دفتر کمیسیون تفتیش ارتش و نیروی دریایی را آگاه سازد یا نه. وزارت مختاری همچنان این موضوع را که اعتبار باید تصویب گردد، قویاً توصیه نموده خاطرنشان کرد که بریتانیایی ها در یک کوشش آشکار برای حفظ بازار تاریخی فروش اسلحه شان در این اواخر، اعتبار دهساله یی به افغانستان داده بودند. به باور وزارت مختاری، فروش های امریکا در هند، بریتانیایی ها را برآشفته نخواهد ساخت. زیرا کالاهای مورد نیاز افغان ها اساساً تجهیزات غیرنظامی می باشد.

افزون بر آن،کنترل اردوی افغانستان را برنواحی قبیله یی هم مرز هند8 تقویت می کرد که این امر به سود بریتانیایی ها می انجامید.

در 9 نوامبر 1945 وزارت خارجه امریکا به وزارت مختاری آن کشور در کابل اطلاع داد که فروش تجهیزات مازاد نظامی براساس اعتبار به خاطر استثنا از بخش15 (الف) لایحه املاک مازاد، مستلزم یک درخواست خاص به اداره املاک مازاد است و این که " در این وقت تصمیم گرفته نشده که به کدام کشورهای بخصوص چنان استثناءات داده شده می تواند.

این پاسخ مبهم معما نما وزارت مختاری را متحیر و افغان ها را که هیاتی در دهلی نو داشتند که بیکار نشسته و انتظار شنیدن این را می بردند که چه تدبیرهای مالی برای خریداری های مورد نظر خود می توانند اتخاذ کنند، گیج ساخت. حکومت افغان که با این پاسخ مهمل و معمایی رو به رو شده بود، از موضوع صرفنظر نموده و تصمیم گرفت که پرداخت نقدی آسان تر می باشد و بس. این گونه، موفق گردیدند که برخی تجهیزات بیمارستان ها، چندین آمبولانس صحرایی و یک تعداد معین از نواقل روی خط آهن و لوازم ساختمانی را به دست آرند. در جولای 1945 وزارت مختاری، فهرستی از کالاهای خریده شده را از سوی افغان ها به بهای مجموعی 4878981 روپیه هندی (تقریباً برابر با 1،5 میلیون دالر قرار نرخ تبادله روز) به واشنگتن فرستاد.

در سال 1946 افغانستان بار دیگر تلاش نمود تا از ایالات متحده اسلحه بخرد. وابسته نظامی در وزارت مختاری امریکا در کابل پیامی به وزارت خارجه امریکا فرستاده اظهار داشت که وی درخواستی رسمی از مقامات نظامی افغان مبنی برخریداری اسلحه جدید امریکایی دریافت نموده است. این درخواست به هیات کنترل مهمات در وزارت خارجه ارجاع گردید. پس از قدری بحث در باره موضوع در داخل وزارت، پیامی به الیوت پالمر Eliot Palmer وزیر مختار امریکا در کابل فرستاده شد که در آن آمده بود: با استثناءات معینی اسلحه مازاد نمی تواند برای مسلح ساختن ملل دیگر فروخته شود و افغانستان شامل آن " استثناءات معین " نمی باشد. واشنگتن به خود زحمت نداد که از کشورهای مستثنی نام ببرد و نه توضیح داد که به کدام اساس آن ها مستثنی شده اند. این امر بار دیگر هم وزارت مختاری و هم افغان ها را در تاریکی گذاشت. وزارت خارجه به این گفته ادامه می داد که خریداری های اسلحه جدید از حکومت ایالات متحده مقتضی ارائه فهرست های مفصل به وزارت خارجه خواهد بود تا اجازه نامه های صدور برای هرقلم گرفته شود. به پالمر هدایت داده شد تا به حکومت افغان اطلاع دهد که چنان اجازه نامه های تصدیر، تنها در شرایط استثنایی صادر می شود و این که چنان شرایط شاید چه باشد بار دیگر مسکوت10 عنه گذاشته شد.

این گونه، بار دیگر درخواست دریافت اسلحه از سوی افغان ها با رفتار دلسرد کننده بوروکراتیک امریکا خاموش گردانیده شد. در پاسخ، افغانستان برای بار نخست به یک منبع جدید اسلحه- چک وسلواکیا رو آورد. در جون 1947 وابسته نظامی امریکایی در پراگ گزارش داد که افغانستان سفارش اسلحه زیادی را به کمپنی تجاری چکی اسکودا "Skoda" داده است.

در 1948 افغان ها باز برگشت نموده برای کمک نظامی به دروازه امریکا دق الباب کردند. در اپریل همان سال حکومت افغان درخواست رسمی برای یک قرضه صد میلیون دالری نمود تا یک پلان توسعه اقتصادی را در سطح ملی تطبیق کند. سر انجام، این موضوع به قرضه توسعه وادی هلمند تحول کرد که از سوی بانک صادرات– واردات داده شد. توسعه وادی هلمند داستان درازی دارد که نیاز به نگارش کتاب مختص به خودی دارد. این درخواست در طرح و شکل نخستی خود شامل سی و چهار میلیون دالر برای برنامه دوازده ساله امنیت داخلی بود. این بخش فوراً و بدون تامل از سوی حکومت ایالات متحده رد گردید12.

در جولای 1948 سفارت ایالات متحده (نمایندگی یی که به سفارت ارتقا داده شده بود) در کابل از دیدار میان جنرال عمر- لوی درستیز(رییس ستاد ارتش) افغانی و وابستگان نظامی ایالات متحده – ادوارد اف. کنت Edward F. Kent و یعقوب اف. مایندرس Jacob F. Mynderse گزارش داد. جنرال عمر نخست تشکیلات اردوی افغانی را ارائه و اظهار نمود که اگر ایالات متحده به بررسی موضوع دادن کمک نظامی به افغانستان توافق کند، او فهرست های نیازمندی های مشخص را عرضه خواهد کرد. او همچنان گفت که آماده است و نیز به وی صلاحیت داده شده که مساله کمک نظامی را مورد بحث قرار دهد اما توجیه سیاسی و اقتصادی از سوی سفیر افغانی محمد نعیم- پسر عم پادشاه در واشنگتن به عمل آورده خواهد شد.

اندکی پس از آن، سفیر محمد نعیم به همراهی عبدالمجید زابلی- وزیر اقتصاد ملی، محمد شعیب- مستشار سفارت و عبدالحی عزیز- معین نخست اقتصاد ملی با البرت جی. ماتیوز Elbert G. Mathews و ریچارد لیچ Richard Leach مقامات شعبه امور شرق نزدیک و جنوب آسیا در وزارت خارجه امریکا دیدار کوتاهی نمودند. هیات افغانی یک توجیه مطول و مفصل اقتصادی و سیاسی را که با تقاضا برای اجازه خریداری اسلحه امریکا برای امنیت داخلی و دفاع در برابر یک حمله ممکن از سوی شوروی پایان می یافت، ارائه داد. نعیم قاطعانه بیان داشت که «افغان ها اگر به گونه مناسب مسلح و به پشتیبانی ایالات متحده متقاعد گردند، در هندوکش خواهند ایستاد و شوروی ها را از پیشروی مانع خواهند شد تا به ایالات متحده و متحدانش وقت آن را بدهند که از شرق میانه و جنوب آسیا دفاع نمایند13 .

پسان ها صدراعظم شاه محمود در سال 1948 از واشنگتن دیدن کرد و با وزیر خارجه- جورج مارشالGeorge – marshal دیدار نمود. صدراعظم قویاً تقاضای کمک نظامی را برای افغانستان نمود. بنا به گفته شاه محمود، مارشال از درخواست شگفتی زده شده و پرسید که «دشمن کیست؟» شاه محمود پاسخ داد: «روس ها». آنگاه مارشال براین پنداشت که افغان ها بتوانند با قدرت نظامی شوروی رویارویی کنند، پوزخند تمسخرآمیزی سرداد. شاه محمود غرور جریحه دار خود را با این سخنان ارضا نمود که اسلحه همچنان برای امنیت داخلی مورد نیاز است و این که اگر نیاز افتد، افغانستان آن را از روس ها به دست خواهد آورد. اظهاراتی که مارشال به پاسخ آن گفت که مسلمانان خوبی چون افغان ها هرگز برای گرفتن کمک نزد روس های ملحد نخواهند رفت.

شاه محمود تذکر داد که اسلام خوردن گوشت خوک را منع می کند اما اگر وضع بسیار سخت گردد و زندگی به خطر افتد، خوردن گوشت خوک روا است14.

در طی سال 1948 گفتگوهای بیشتری میان افغان ها و مقامات امریکایی هم در واشنگتن و هم در کابل روی این موضوع صورت گرفت. امریکاییان می گفتند که درخواست افغانی را مطالعه خواهند کرد اما در حقیقت موضوع ناتمام و بی نتیجه بیش از حد لزوم ادامه یافت و درخواست اسلحه به دست فراموشی سپرده شد. در خلال این مدت، کانگرس تصویب لایحه امنیت متقابل را مورد رسیدگی قرار می داد، و برنامه های مساعدت نظامی خارجی به تعویق انداخته شد تا این که عملیه قانون گذاری تکمیل گردد.

در جون 1949 افغان ها با اطلاع دادن به سفارت امریکا که می خواهند یک هیات خریداری لوازم نظامی به واشنگتن بفرستند، کوشیدند تا این بن بست را بشکنند. هنگامی که موضوع به وزارت خارجه امریکا راجع گردید، بی درنگ به سفارت دستور داده شد که به اطلاع افغان ها برسانند که نباید برای گسیل چنان هیاتی پافشاری کنند و نه کدام فهرستی از نیازمندی های مشخص نظامی تسلیم نمایند – زیرا این وقت نظر به وضع قانون امنیت متقابل که ناتمام مانده واوضاع نامساعدی که از کشمکش میان افغانستان و پاکستان15 پدید آمده، یک وقت مناسب نمی باشد.

در 1949 لایحه امنیت متقابل به قانون مبدل شد و الفاظ و عبارات لایحه که می گفت هدف آن تهیه کمک نظامی برای کشورهایی است که در برابر کمونیزم ایستادگی می کنند، امیدهای تازه یی به افغان ها داد. آن ها در نظر خودشان از همان عده انگشت شماری بودند که بدون کمترین مبالغه به میله های توپ های روسی خیره می دیدند در اگوست همان سال سفارت امریکا در کابل درخواست افغان ها را برای امداد اسلحه احیا و توصیه نمود که باید بدان پاسخ مساعدی داده شود " سفارت بر آن است که کمبود اطلاعات در باره سیاست ایالات متحده در خصوص کمک نظامی به افغانستان، شاید این احساس آشکار افغانی را تقویت کرده باشد که ایالات متحده در برابر مشکلات امنیت افغانستان بی تفاوت است16.

واشنگتن در 22 اگوست به سفارت پاسخ داد: مسوده اصلی لایحه اخیر کمک نظامی، فروش نظامی را به کشورهایی اجازه می داد که توانایی فزاینده آن ها برای دفاع از خود در برابر تجاوز کمونیزم، برای منافع ایالات متحده مهم است. اما این ماده از صیغه نهایی قانون حذف شد. از این رو، اکنون تنها ناتو، یونان، ترکیه، ایران، کوریا، فیلیپین و هرکشور دیگری که با ایالات متحده در دفاع دسته جمعی یا تدبیرهای منطقه یی بپیوندد، واجد شرایط برای دریافت کمک نظامی ایالات متحده می باشد.

گرچه مقامات افغانی به گونه غیر رسمی با وزارت خارجه امریکا تماس گرفته بودند. ولی هیچ درخواست رسمی از حکومت افغان برای کمک نظامی دریافت نشده است. سفارت نباید که مساله را مطرح نماید. اما می تواند به صورت

غیر رسمی اطلاعات بایسته را در باره محدودیت های پارلمانی از سوی کانگرس، در دسترس مقامات افغانی بگذار17.

این پاسخ عاری از اخلاص، از ماهیت درخواست افغانی سوء تعبیر نمود. وقتی که یک سفیر دارای اعتبارنامه به همراهی هیاتی به سویه کابینه اظهار می دارد که حکومت به وی صلاحیت داده که درخواستی به مقامات بلندپایه در وزارت خارجه امریکا تقدیم نماید، این امر به دشوار می تواند که صادقانه به عنوان " یک تماس غیر رسمی " ارزیابی گردد. افغان ها بی گمان می پنداشتند که مسایل را به شیوه رسمی مطرح می نمودند. افزون برآن، ظاهراً به خاطر واشنگتن نگذشت که اخراج افغانستان از مجمعی که در آن به ایران و ترکیه- کشورهای برادر اسلامی هم مرز با اتحاد شوروی- به عنوان یک امر طبیعی اجازه دخول داده شد، ضربه شدیدی بر پیکر غرور و شان افغانی خواهد بود.

با آن هم، افغان ها آزردگی خود را بی سر و صدا و با بردباری تحمل کردند. آن ها هنوز به خاطر داشتند که چگونه امریکاییان برای نجات اقتصاد افغانی در روند جنگ به سر وقت شان رسیدند و دوره احساسات نیک که آن تجربه به وجود آورده بود پیوسته اعتماد ایشان را در نیات ایالات متحده که اصلاً حسنه بوده، تحت تاثیر داشت. بعدها در سال 1949 وقتی که سردار داوود وزیر حربیه شد، او لوی درستیز افغانی- جنرال غنی را فرستاد تا به وابسته سفارت در امور ارتش بگوید که داوود می خواهد با وی دیدار نموده در باره کمک نظامی صحبت کند. غنی هم چنان گفت که افغان ها احساس " هراس عمیق از این داشتند که ایالات متحده به نظر نمی رسید که نیازمندی های امنیت افغانی را به گونه جدی مورد توجه قرار دهد " وابسته ارتش مطابق سیاست رسمی واشنگتن پاسخ داد که ایالات متحده هرگز نه درخواستی رسمی برای کمک نظامی و نه فهرستی از نیازمندی های مشخص برای نیروهای مسلح افغان دریافت داشته است.

وقتی که داوود این پاسخ را دریافت نمود، غنی را بار دیگر فرستاد که بگوید سفیر محمد نعیم- برادرش درخواست رسمی یی به واشنگتن تقدیم نموده بود. اما از تقدیم فهرستی از نیازمندی های مشخص ممانعت صورت گرفته بود. داوود بر حجم کوچک نیازمندی های افغان در مقایسه با آن هایی که برای اروپا یا حتا برای ترکیه مورد نیاز بود و نیز بر آمادگی حکومت افغان برای پرداخت قیمت سلاح مورد نیاز خود تاحد توان خویش تاکید گذاشت.

سفارت این تبادل نظر را به واشنگتن گزارش داده و تبصره کرد:
نیازمندی های افغانی برای نیازهای امنیت داخلی معقول به نظر می رسد و با پالیسی ایالات متحده در مورد پشتیبانی از استقرار و استقلال حکومت های دوست در این ناحیه هماهنگ می باشد. ممکن است وزارت (خارجه امریکا) همچنان میل داشته باشد که این فرصت را برای نفوذ در حل منازعه افغانستان- پاکستان با یک تعارف مشروط مساعدت مورد بررسی قرار دهد. آیا ایالات متحده پیوستن افغانستان را به یک پیمان منطقه یی که آن را

برای سهیم شدن در کمک نظامی برطبق قانون موجود قابل پذیرش سازد، مورد ملاحظه قرار خواهد داد؟17

وزارت خارجه امریکا در20 دسامبر 1949 پاسخ داد و به سفارت دستور داد که با افغان ها هیچ گونه مشارکت را برطبق لایحه کمک برای دفاع متقابل مورد بحث قرار ندهد. ترتیبات دفاع دسته جمعی تنها شامل ناتو و کشورهای پیمان ریو RIO می شود و تدارکات خاصی برای مسلح ساختن یونان، ترکیه و ایران تهیه دیده شده، روی این حقیقت که آن ها در معرض تهدیدهای آشکار شوروی قرار دارند. هر طرحی برای پیمان های منطقه یی در ناحیه شرق نزدیک و جنوب آسیا که ممکن است شامل افغانستان گردد، در این موقع پیش از وقت است.

وزارت خارجه باز هم ابراز تردید می کرد که کوشش برای رشوت دادن به افغان ها با کمک نظامی برای حل منازعه پشتونستان کدام هدف سودمندی را برآورده نماید. بنا بر گفته واشنگتن، سفیر نعیم و همکاران او از تقدیم نیازمندی های اسلحه منع نشده بودند بلکه افغان ها از تقدیم چنان فهرست ها خودداری کرده گفتند که فهرست ها به بازنگری کلی نیاز داشت. به سفارت امریکا هدایت داده شد که هیچ نشانه یی را از خود نشان ندهد که افغان ها را برای امداد سلاح امیدوار سازد19.

چنانچه در فصل آینده شرح داده شده، این قطعه تحکم آمیز از سخنان دوپهلوی بوروکراتیک، واکنشی نبود که شتابزده سنجیده شده باشد. این از سوی الیوت جی. ماتیوز به کمک تامس وایل Thomas Weil و ریچارد لیچ و ارنست فاکس Ernest Fox تسوید و از سوی ویلیم راون تری که یک مامور بلندپایه در شعبه نزدیک NEA و جنوب آسیا SOA بود، پذیرفته شده بود. مقامات تسوید کننده همه کارشناسان کارآزموده بوده در باره کشور اطلاع داشتند و بدون شک راون تری پیش از آن که افغانستان را غیر واجد شرایط برای کمک به شمار آورد، باید حتماً با مقامات بلندپایه وزارت خارجه مشوره نموده باشد.

در این تبادله پیام ها، چندین عنصر برجسته و درخور ملاحظه هست. برای نخستین بار، مساله پشتونستان رسماً با کمک نظامی ربط داده شد. سفارت امیدوار بود که این را به عنوان یک نقطه چانه زنی برای زدودن عدم تمایل واشنگتن به کار برد و لیکن وزارت خارجه بی باکانه اهمیت آن را نادیده گرفت. این ابر کوچک در 1949 بنا بود به یک توفان سهمگین که در پایان کار سبب از دست رفتن استقلال افغان ها گردید، رشد نماید. نقطه دیگر همانا رضایت امریکا بود به این که تدارکات استثنایی برای کشورهایی مانند یونان، ترکیه و ایران اما نه برای افغانستان (اینک بار دیگر نقطه نامریی افغان) تهیه گردد. توجیه این که استثناءات برتهدید شوروی در برابر یونان و ترکیه و ایران بنا یافته بود، این معنا را داشت که ایالات متحده در اتحاد شوروی تهدیدی به افغانستان نمی دید، امری که با درنظر داشت واقعیت های جغرافیایی و قدرت یک نتیجه گیری استراتیژیک نادرست و مصیبت بار بود. این کار افغان ها را متحیر و شوروی ها را تشویق نمود که باور نمایند ایالات متحده، افغانستان را غیر مهم پنداشته و

اذعان داشته بود که این کشور در گستره نفوذ شوروی قرار دارد. این تصور نادرست و غم انگیز سرانجام منجر به تعرض سال 1979 شوروی گردید. سر انجام، لحن و متن این تبادل پیام ها پرَ آشکار ساخت که سفارت امریکا در کابل از اهمیت استراتیژیک افغانستان آگاه بود و می کوشید تا واشنگتن را به ضرورت یک پاسخ موافق به درخواست افغان ها برای دریافت اسلحه متقاعد سازد. اما وزارت خارجه امریکا قصداً سست می جنبید و به اتخاذ اقدام بی میل بود و عطالت خود را زیر پرده قواعد بیوروکراتیک می پوشاند، تا از گرفتن تصامیم دشوار برکنار ماند.

این تبادل پیام ها یک نمونه مهم رفتار دیپلوماتیک امریکا را توضیح می کند، تمایل آن را به پیچانیدن تصامیم دشوار در لفافه مانورهای بیوروکراتیک به نمایش می گذارد. این نمونه در پاسخ های ایالات متحده به درخواست های بعدی افغانستان برای کمک نظامی تکرار کرده شد و کاربردهای گسترده این شیوه دیپلوماتیک به خصوص امریکایی، بخش زیاد عدم حساسیت و عقیم ماندن را که دیپلوماسی امریکا تا امروز از آن متاذی است، شرح می دهد، مخصوصاً در روابط با کشورهای ساده جهان سوم که با روند پیچیده تصمیمگیری حکومت امریکا آشنا نیستند.

در طی سال 1949 مقامات افغانی به مطرح کردن مساله کمک نظامی با دیپلومات ها در سفارت امریکا در کابل ادامه دادند. سرانجام، این امر موجب گردید که سفارت وضع را مورد بازنگری قرار دهد و در 4 جنوری 1950 تلگرامی به وزارت خارجه امریکا گسیل گردید که تصویب فروش جنگ افزار را به افغانستان توصیه می کرد " تا نفوذ شوروی را مانع، دوستی افغان – امریکا را تقویت، امنیت داخلی را حفظ و حل اختلافات را با پاکستان تشویق کنند " 20

توصیه های سفارت در واشنگتن به تفصیل بررسی گردید. در خلال این مدت، لایحه مساعدت برای دفاع متقابل که به تازگی تصویب شده بود، از مراحل انفاذ بیوروکراتیک می گذشت. از این رو، هر اقدامی در باره درخواست افغانستان به حال رکود درآمد. این رکود هنگامی درهم شکسته شد که معاون وزارت خارجه در امور شرق نزدیک و جنوب آسیا- جورج مک گی در مارچ 1951 از کابل دیدن کرد. این دیدار باعث یکی از آن سوء تفاهمات گردید که از قرار معلوم به معضله کمک نظامی آسیب می رسانید. بر پایه اسناد و مدارک وزارت خارجه، مک گی با سردار داوود که در آن هنگام تازه به عنوان وزیر حربیه منصوب شده بود، دیداری داشت. داوود درخواست های پیشین را برای کمک نظامی مرور نموده از مک گی پرسید که افغان ها چه می توانند بکنند که واجد شرایط برای کمک نظامی گردند؟ برطبق یادداشت گفتگوها، مک گی پاسخ داد:

1) هیچ یک از درخواست های پیشین افغانی رسمی نبوده و باید یک یادداشت رسمی همراه با فهرستی از نیازمندی های مشخص به سفارت ارائه داده شود.

2) یگانه مدرک قانونی کمک نظامی برای افغانستان، امکان خریداری برطبق احکام بخش 408 (ای) لایحه مساعدت برای دفاع متقابل سال 1949 بود.
3) تعهدات ایالات متحده در کوریا، ترکیه و دیگر کشورهاگذاشتن سلاح را در اختیار کشورهای دیگر بسیار دشوار می ساخت.
4) به رغم این، درخواست افغانی مورد رسیدگی خوشبینانه قرار خواهد گرفت21.
5) این اظهاریه شماره چهار بود که امکان داشت مشکل ناشی از برخورد فرهنگ های مختلف را به بار آورد. در تعامل امریکایی " رسیدگی خوشبینانه " یک اصطلاح دیپلوماتیک حیله و نیرنگ است که در واقع معنای " ما آن را مرور خواهیم کرد " را می دهد. این به هیچ رو، متضمن یک نتیجه مساعد نمی باشد. اما بنا به گفته سردار نعیم- برادر داوود که در دیدار حاضر بود، مک گی خیلی متیقن بود که یک درخواست اگر از طریق مجاری رسمی به طور مناسب پیش شود، تصویب خواهد شد. مک گی از این که قصد افاده همچو یک تصور را داشته به کلی انکار می نماید. "

درست است که تا این زمان، درخواست های افغانی همواره کیفیت آزمایشی را در خود داشتند و این به سبب صفت اختصاصی فرهنگی یی بود که در فصل های سوم و چهارم پیشتر تذکر یافت. و آن این که از تقدیم یک درخواست رسمی خودداری به عمل آید، مگر که اجابت آن از پیش روشن باشد. روی این دلیل، این که در این مناسبت یک یادداشت رسمی همراه با فهرستی از نیازمندی های مشخص پیش کرده شد براعتبار ادعای افغان ها که فهمیده بودند که از یک پاسخ مساعد اطمینان داده شده بود، می افزاید.

در 13 اگوست 1951 سفیر (امریکا)- جورج میرل George Merrel یادداشت رسمی یی از حکومت افغان دریافت کرد که در آن برگفتگوی داوود– مک گی مرور شده و فهرستی از اسلحه با درخواست رسمی از ایالات متحده که آن ها را به افغانستان بفروشد، پیوست گردیده بود. این یادداشت به واشنگتن- جایی که هیجان شدیدی را باعث گردید، فرستاده شد. مشوره میان وزارت خارجه، وزارت جنگ، کاخ سفید و دیگر دوایر حکومتی سر انجام پاسخی را به سفارت در 27 نومبر 1951 بار آورد. به سفارت دستور داده شد که به شرح زیر به پاسخ حکومت شاهی افغانستان بپردازد:
1) تقاضاهای بسیار زیاد برای اسلحه امریکایی این را ناممکن می سازد که موجودیت تمام اقلام مندرج در فهرست را اطمینان داد.
2) میان برخی اقلام آمده در فهرست و تجهیزاتی که اکنون افغانستان در دسترس دارد، ناسازگاری هست. برای مثال، اردوی افغان با تفنگ هایی مجهز است که گلوله های 303 بور را به کار می برد. در صورتی که فهرست، گلوله های 30 بور را تقاضا می کند.
3) برخی اقلام موجود در فهرست، مانند بعضی از قطعات توپ های سنگین از نگاه متخصصان نظامی امریکایی برای نیازمندی های افغان ها مناسب به نظر نمی رسد. این اقلام ناچار باید مشترکاً از نظر گذرانیده شود.

4) قیمت گران که به 25 میلیون دالر تخمین شده، نیز مطرح است. آیا افغان ها آماده اند این قدر بپردازند؟ قیمت باید نقداً و پیشکی پرداخت شود. زیرا هیچ اعتباری برای چنان خریداری ها موجود نیست.
5) لایحه مساعدت برای دفاع متقابل، مستلزم تعهدات به خصوصی از حکومت افغان است.
ا – اسلحه تنها برای صلح و امنیت به گونه یی که در منشور ملل متحد تصریح شده، به کار برده خواهد شد.
ب – اسلحه تنها برای امنیت داخلی یا دفاع از خود استعمال خواهد گردید.
ج – بدون موافقت ایالات متحده اسلحه به طرف ثالث انتقال داده نخواهد شد.
د – موافقتنامه مربوط به اسلحه حتماً باید در پرونده های سازمان ملل گذاشته شده و این گونه، علنی گردانیده خواهد شد.
6) تحویل دهی در بندرهای ایالات متحده انجام خواهد گرفت. افغانستان باید ترتیبات حمل و نقل خود را به شمول ترانزیت از طریق پاکستان اتخاذ کند. ایالات متحده نمی تواند برای برآوردن این منظور کمک تهیه نماید.
7) تسهیلات برای فروش اسلحه فراهم خواهد گردید. اگر افغانستان لحن تبلیغات ضد پاکستانی خود را در ارتباط با مساله پشتونستان نرم سازد.23

میریل این همه را در طی یادداشتی به صدراعظم شاه محمود در 8 دسامبر 1951 تقدیم نمود. صدراعظم این پاسخ را یک " خودداری سیاسی" خواند. شرایط مربوط به فروش از دیدگاه او، به گونه یی سنجیده شده بود که تقبل آن برای افغانستان بدون از دست دادن حاکمیت ناممکن بود. سردار داوود با قانع ساختن هیات وزیران افغان به این که ایالات متحده سر انجام توافق قبلی به یک پاسخ مساعد نموده بود، اگر درخواست به سویه حکومات رسماً تقدیم می شد، دست به کار مخاطره آمیزی زده بود. او این پاسخ را توهینی برای افغانستان و برای شخص خود تلقی نمود.

مراحل نخستین تلاش افغان ها برای به دست آوردن کمک نظامی از ایالات متحده، به اثبات می رساند که حکومت افغان از هرفرصتی برای خریداری اسلحه از منابع شخصی امریکایی و نیز از حکومت ایالات متحده بهره گیری می نمود. در هرمورد، افغان ها با موانع بیوروکراتیک بی شمار و عدم توافق با ضرورت های امنیتی ایشان به گونه یی که خود آن ها می دیدند، روبرو می شدند. هیات دیپلوماتیک امریکا در کابل روی هم رفته از درخواست های افغانی پشتیبانی می کرد. اما واشنگتن بهانه های زیرکانه یی برای رد یا نادیده گرفتن آن ها می جست. تا سال 1951 این عدم پاسخ از سوی امریکا قسمت زیاد حسن نیت را که براثر مساعی امریکا برای نجات اقتصاد افغانستان در سال های جنگ فراهم شده بود، برباد داد. ولی با وجود این سال های تعیین کننده در رابطه افغان- امریکا در زمینه کمک نظامی از 1951 تا 1954 بوده است و این هنگامی بود که روابط امریکا با پاکستان، با قرار دادن یک متحد در برابر یک دوست، معضله را تا حد زیادی پیچیده ساخت به گونه یی که در فصل آینده ارائه شده است.

فصل نهم

بخش دوم – کمک نظامی

متحد در مقابل دوست

زمینه و مبنای منطقی پیشآمدهای غریب در روابط افغان– امریکا که کمک نظامی را در بر می گرفت، چه بود؟ چرا این اتفاق افتاد که موانع بیوروکراتیک و قانونی در راه همچو کمک جای خود را به ملاحظات سیاسی خالی کند که روی آن ایالات متحده ناگزیر شد روابط خود را با متحدش پاکستان، در برابر پیوندهای خویش با دوستش افغانستان در میزان سنجش بگذارد. یک مفکوره از جو حاکم برواشنگتن در خلال سال های بین 1952 تا 1954 می تواند از خاطرات شخصی جورج مک گی به دست آید. او در مکتوبی به پاولادا نوشت:
"در این هیچ جای شک نیست که سیاست ما در مدت تصدی من به عنوان معین وزارت خارجه علیه کمک نظامی به افغانستان بود. ما هیچ پالیسی عمومی در باره چنان کمک به کشورهای نوار شمالی نداشتیم. چنانچه من در کتاب خود نوشته ام، ما از دادن کمک به شاه (ایران) به گونه یی که او می خواست روی دلایل بسیار خوبی خودداری ورزیدیم. ما خیلی خوشنود بودیم که هند درخواست کمک نکرد. کمک ما به پاکستان که می خواست متحد ما باشد، بسیار محدود بود. با در نظر داشت تاریخ، موقعیت منزوی و مرز طولانی افغانستان با شوروی ما ملاحظه نمودیم که کمک نظامی به آن، یک اقدام تحریک آمیز نسبت به شوروی بوده آن کشور را به یک عمل تلافی جویانه برخواهد انگیخت. در آن وقت، نه هیچ تهدید علنی از سوی شوروی بر افغانستان وجود داشت و نه هیچ تهدیدی از سوی کمونیست های داخلی. هرتهدیدی بر رژیم از حکمروایی مطلق و اختناق آور آن بر می خاست که ما می پنداشتیم می توانست با دادن آزادی بیشتر و فرصت های بیشتر آموزش و پرورش و بهبود اقتصادی برای

مردم تلافی گردد. ما تاحد توان خود کوشیدیم در این عرصه ها به آن ها کمک نماییم.1

اطلاعات بیشتر در باره زمینه قبلی این رویدادها از یادداشت های مک گی بر می آید. خاطرات وی مبهم بودن موضع واشنگتن را در قبال افغانستان آشکار می سازد. او نوشت:
رییسان مشترک هیات ارکان حرب ایالات متحده در سال 1947 اعتراف نمودند که " امنیت ... شرق میانه برای امنیت خود ما یک امر حیاتی می باشد. با آن هم، لایحه امنیت متقابل مصوبه 6 اکتبر 1949 در دایره اختیار و صلاحیت خود، بسط و تعمیم مساعدت نظامی را برای کشورهای شرق میانه و جنوب آسیا حتا براساس باز پرداخت، شامل نکرد ... اندکی پس از تقبل سمت معاونیت وزارت خارجه، یادداشتی عنوانی انسجام دهنده برنامه های مساعدت نظامی فرستاده خواهش نمودم که دولت های معینی در این نواحی مخصوصاً هند، پاکستان، افغانستان و عربستان سعودی در هرتوسعه یی که به این لایحه داده شود، افزود گردند.2

در این وقت مک گی ظاهراً کمک نظامی به افغانستان را تایید می کرد، گرچه در نامه خود به پاولادا گفت که: «در این هیچ شکی نیست که سیاست ما در مدت تصدی من به عنوان معین وزارت خارجه علیه کمک نظامی به افغانستان بود» .

در فبروری 1951 ، مک گی به یک کنفرانس منطقه یی برای رییسان هیات های دیپلوماتیک در شرق میانه که در استانبول / ترکیه برگزار شده بود، حضور یافت. در میان اهداف اساسی ایالات متحده که از سوی نمایندگان مورد موافقت قرار گرفت، یکی این اظهاریه بود:
در مورد دولت های هم مرز با اتحاد شوروی ما باید کمک نظامی را به پیمانه زیاد و جایی که لازم باشد، کمک اقتصادی را هم ادامه دهیم و مقاومت شدید ملی را در برابر هدف های کمونیستی تشویق نماییم. در مورد کشورهایی که هم مرز اتحاد شوروی نیستند، آمادگی نظامی به استثنای آنچه که برای امنیت داخلی مورد نیاز است، هنوز یک عامل مهم در جنگ سرد پنداشته نشده.3

آیا ممکن است که معین وزارت خارجه - مک گی و همه آن دیپلومات های حرفه یی کارآزموده در جغرافیای شرق میانه درک نکرده باشند که افغانستان با اتحاد شوروی مرز مشترک دارد؟ اگر آن ها این حقیقت را می دانستند طوری که حتماً هم می دانستند، پس چنین نتیجه گیری می شود که ایشان قصد داشتند افغانستان را در بین آن کشورهایی که باید کمک نظامی به پیمانه زیاد به دست آرند، شامل سازند.
با درنظرداشت تاریخ طولانی کوشش های افغان ها برای دریافت سلاح از ایالات متحده، چگونه می توان اظهاریه وارده در یادداشت های مک گی را که می گوید " حکومت افغانستان تا این زمان یعنی 1951 هیچ علاقه مندی به تجهیزات نظامی ایالات متحده نشان نداده " توضیح کرد؟4

اسناد مبهم اند و پاسخ احتمالاً همان نقطه نامریی امریکایی به سوی افغانستان می باشد که بارها ذکر شده است. چنین بر می آید که مقامات بلندپایه امریکایی که متصدی امور خارجه بودند، هیچ توجه جدی و عمیقی به افغانستان نداشتند و درخواست های مصرانه افغان ها را برای کمک نظامی نوعی مزاحمت می پنداشتند، که آن را با سخنان چرب و نرم دو پهلو از سر خود رفع می نمودند. این طرز فکر طبعاً از یک ارزیابی استراتیژیک اساسی اما نادرست در باره اهمیت افغانستان، سرچشمه می گرفت.

اگرچه مک گی در یادداشت هایش اشاره می کند به این که رییسان مشترک هیات ارکان حرب ایالات متحده در سال 1947 رسماً اعتراف نمودند که امنیت شرق میانه برای امنیت ایالات متحده یک امر حیاتی بود. او همچنان می نگارد که کوشش هایش در راه شامل ساختن افغانستان در این منطقه امنیتی موفقانه نبود. پیدا کردن دلیل برای این ناکامی دشوار نیست. در سال 1953 یک بررسی محرمانه از سوی رییسان مشترک هیات ارکان حرب به این نتیجه رسید که:
"افغانستان از دیدگاه سوق الجیشی برای ایالات متحده کم اهمیت یا بی اهمیت است. این کشور در مرز اتحاد شوروی واقع شده است. این کشور از تسلط شوروی اسماً مستقل باقی می ماند. اما موقعیت جغرافیایی آن همراه با درک رهبران افغان از توانایی شوروی، از کنترل شوروی براین کشور، هرزمانی که وضع ایجاب نماید، گواهی می دهد. افزون بر آن، افغانستان در سر راه رسیدن به نیمقاره واقع شده و ممکن است در مراحل نخستین یک جنگ میان شرق و غرب، از سوی اتحاد شوروی مورد تاخت و تاز قرار گیرد. این عوامل مطلوب بودن بی طرفی آن را در هرجنگی که در میان شرق و غرب رخ دهد، ایجاب می نماید. چنین بی طرفی یک امکان قوی تر باقی خواهد ماند اگر مخالفت علنی با کمونیزم به سرپرستی غرب در افغانستان نباشد، مخالفتی که در ذات خود شاید اقدامات شوروی را جهت به دست گرفتن کنترل این کشور تسریع نماید".5

مجلس امنیت ملی موقف همانندی در همان سال اتخاذ کرد:
"کرملین ظاهراً دارایی های نسبتاً ناچیز افغانستان را شایان توجه جدی نپنداشته و احتمالاً بر آن است که هر زمانی که هدف های گسترده تر آن برآورده شود، می تواند افغانستان را به آسانی بگیرد. جای بسیار شک نیست که افغانستان قطع نظر از اراده آن برای مقاومت، می تواند فتح گردد. در صورت یک تعرض، ممکن است عناصر معینی مخصوصاً مردان قبیله یی افغان مقاومت را دوام دهند.6

به عبارت دیگر، به مقامات بلندپایه حکومت امریکا توصیه می شدکه افغانستان می تواند بدون دردسر نادیده گرفته شود زیرا این کشور هیچ ارزشی برای منافع امنیتی امریکا ندارد. بنا براین برآوردها، هیچ خطر حقیقی برای ایالات متحده از پیشرفت شوروی وجود نداشت. به هر رو، ایالات متحده برای مقابله به آن بسیار کم چیزی می توانست انجام دهد. افزون بر آن، چنین استدلال می شد که ایالات متحده نباید دست به عملی بزند که موجب رنجیدن روس ها و بر انگیخته شدن آن ها به یک عمل شتابزده تجاوز گردد.

این توصیه به استرضا، نه تنها جهل عمیق را در باره افغانستان بلکه در باره روسیه نیز نشان می دهد. چنان که هنری کیسنجر باری اظهار نظر کرد: "روس ها از لحاظ تاریخی، نفوذ خود را در هرخلایی که بی تصمیمی یا ضعف به وجود آورده، توسعه داده اند. زیرا ایدیولوژی کمونیزم هیچ دلیل اساسی و منطقی برای امتناع از بهره برداری از یک توازن پرمنفعت قدرت ندارد ". 7

افزون بر جهل و بی مبالاتی، استرضا هم یک موضوع مسلط و حاکم دیپلوماسی در زمینه افغانستان شد. این اسناد نخستین که از سوی عالی ترین نمایندگی های امنیت ملی حکومت ایالات متحده تهیه شده دارای هسته های یک دیپلوماسی غیرموثر در افغانستان می باشد. این ها به توضیح طرز تلقی منفی در واشنگتن در قبال دادن کمک نظامی به آن کشور یاری می کند. حتا پس از تجاوز وحشیانه و بی پرده روس ها برافغانستان که در سال 1979 آغاز شد، ایالات متحده برای سال های زیادی هنوز هم می ترسید که دادن اسلحه کافی به افغان ها که دلیرانه از کشور خود با خون خویش دفاع می کردند، روس ها را به تشدید برخورد بر خواهد انگیخت.

این استرضا که مورد پشتیبانی رییسان مشترک هیات ارکان حرب و مجلس امنیت ملی در دهه 1950 بود، در معرض مداقه اصلاحی متخصصان منطقه در واشنگتن گذاشته نشد. زیرا آن ها در بیشتر موارد به افغانستان دلچسپی نداشتند. کارشناسان امور شوروی در ایالات متحده، افغانستان را واقع در یک حاشیه دور افتاده امپراتوری شوروی می پنداشتند. شمار بسیارکمی، آسیای مرکزی شوروی را به طور جدی مطالعه نموده بودند و سرزمین های مسلمان نشین به عنوان اماکن دور افتاده و عقب مانده کنار گذاشته شده بود. دلچسپی کارشناسان جنوب آسیای ایالات متحده بیشتر هند و رابطه اتحاد فزاینده امریکا با پاکستان بود. از دیدگاه آن ها، افغانستان با معضله پشتونستانش محض یک دردسر بود. متخصصان شرق میانه گرفتار مشکلات اعراب-اسراییل بودند و امکان این که رویدادها در افغانستان شاید شوروی ها را روز به تنگه هرمز نزدیک بیاورد، و رساندن نفت را برای غرب تهدید کند، به خاطرشان خطور نکرد.

در کتاب جورج مک گی قصه یی کوتاه اما گویا در باره رابطه اش به افغان ها هنگامی که معین وزارت خارجه در امور شرق نزدیک و جنوب آسیا بود، وجود دارد. این قصه طرز تلقی بی پروای واشنگتن را در برابر وضع استراتیژیک افغانستان و تلاش های آن در پی کمک نظامی به خوبی توضیح می دارد:

ماجرای جالب توجهی پیش از دیدار ما از کابل (در سال 1951) رخ داد و آن وقتی بود که دوست خوب من سفیر افغانی - سردار محمد نعیم به دیدن من به وزارت خارجه آمد. او گفت که آمده تا کمک نظامی ایالات متحده را مورد بحث قرار دهد و اشاره نمود که اگر این کمک نزدیک و مشهود نباشد، شاید افغان ها ناگزیر شوند با روس ها مفاهمه کنند. من با این احساس که وی از اتکای حکومت افغان برکمک نظامی روسی که بیهودگی آن عیان و آشکار بود، لاف زده می ترساند، گوشی تیلفون را گرفتم و از سکرتر خود خواستم که

شماره تیلفون سفارت روسیه را برایم پیدا کند. سپس آن را روی یک کاغذ نوشته و به دست سردار نعیم دادم که در نتیجه آن، هر دوی ما خندیدیم8 " قدری لاف و تهدید میان تهی! بدیل دیگر یعنی کمک نظامی روسی که معین وزارت خارجه- مک گی آن را بسیار جدی تلقی نکرد، سه سال بعدتر از سوی داوود پذیرفته شد که پیامدهای مصیبت باری هم برای افغانستان و هم برای ایالات متحده به بار آورد. نعیم شاید از لحاظ دیپلوماتیک با مک گی خندیده باشد. اما روشن است که این رد شوخی آمیز در قبال یک درخواست جدی مساعدت و کمک به مذاق او خوشایند نبود.

نتیجه دیدار مک گی از کابل در سال 1951 که به یک نومیدی دیگر افغان ها منتج شد، و غرور پشتونی داوود را جریحه دار ساخت، هنوز هم پایان درامه نبود. پرده از روی آخرین اکت زمانی برداشته شد که داوود در سال 1953 نخست وزیر گردید. داوود پر شور و عجول تا این وقت تصمیم قطعی گرفته بود که یکی از اصول عمده مرام سیاسی او در مورد عصری سازی و مساله پشتونستان همانا به وجود آوردن یک نیروی قوی دفاعی افغانی می باشد. وضع نیروهای مسلح در این وقت رقت انگیز بود. آن ها که بیشتر از پشکی های قبیله یی تشکیل می شدند که وفاداری اصلی را به جای حکومت مدیون خویشاوندان نزدیک خود بودند، و به یونیفورم های ژنده که به قد و اندامشان نمی خواند ملبس، و به انواع رنگارنگ اسلحه قدیمی مجهز بودند، کاریکاتور مضحکی از یک ارتش به شمار می آمدند.

در اکتبر 1954 (پس از آن که آیزنهاور رییس جمهور ایالات متحده شد)، داوود که فکر می کرد نیازمندی های نظامی او شاید پاسخ موافق تری از یک منصبدار همتا به دست آورد، برادر خود سردار نعیم را که تازه به وزارت خارجه گماشته شده بود، نزد وزیر خارجه- جان فوستر دالاس John Foster Dulles فرستاد تا درخواست آخری برای کمک نظامی تقدیم نماید. دالاس گفت که وضع را مطالعه خواهد کرد و دو ماه پسان تر در 28 دسامبر در یادداشتی به سفیر افغانی در واشنگتن - محمد لودین، پاسخ داد:
پس از رسیدگی دقیق، دادن کمک نظامی به افغانستان دشواری هایی را پدید خواهد آورد که با نیرویی که به وجود خواهد آورد، جبران نمی شود. افغانستان در عوض درخواست سلاح باید منازعه پشتونستان را با پاکستان حل و فصل کند.10

برای تاکید بر این که چه مشکلاتی را دالاس مد نظر داشت، او یک رونوشت همان یادداشت را به امجد علی- سفیر پاکستان در واشنگتن فرستاد. یکی از دلایلی که چرا دالاس درخواست افغانی را رد کرد، برخلاف توقع، اظهارات قوی ضد کمونستی بود که از سوی مقامات افغانی در درخواست به کار برده شده بود تا کوشیده باشند کمک نظامی امریکایی را توجیه نمایند. این اظهارات جدی، دالاس را به این نظر کشاند که اگر افغان ها هم اکنون این قدر ضد روسی باشند، ضرور نیست که از بابت آن ها احساس نگرانی کرد.11

افغان ها با این رد نه تنها بار دیگر نومید شدند، بلکه از نقض آشکار عرف دیپلوماتیک از سوی دالاس در فاش کردن درخواست محرمانه شان به رقیب

شان پاکستان نیز به خشم آمدند. یک ماه بعد در جنوری 1955 داوود پیشنهاد دیرینه شوروی را برای کمک نظامی که افغانستان در گذشته رد نموده بود، پذیرفت. موافقتنامه نهایی تا سال 1956 به امضا نرسید و لیکن در سال 1955 مساله پشتونستان، پاکستان و افغانستان را تا لبه جنگ کشانید و عالی ترین مرجع ذیصلاح سیاسی افغانستان- لویه جرگه، از سوی داوود دعوت و پذیرفتن کمک نظامی شوروی را تصویب نمود. در دسامبر 1955 بولگانین Bulganin و خروشچف Khrushchev از افغانستان دیدن کرده، بیانیه هایی در حمایت از موضع افغانی در قبال پشتونستان ایراد نمودند و تجهیز مجدد و کامل و آموزش ارتش و نیروی هوایی افغان را پیشنهاد کردند.12

روشن است که پس از دیدار مک گی از کابل در سال 1951 و تبادل نظر میان نعیم و دالاس در سال 1954، مساله کمک نظامی برای افغانستان دیگر موضوعی نبود که رهبران امریکایی در برابر آن بی تفاوتی محض اختیار کنند. جنگ سرد به شدت جریان داشت و پاکستان در شرف آن بود که با امریکا رسماً متحد شود. ایالات متحده در هردو موقع، مساله پشتونستان را به عنوان یک رکن اصلی در درخواست های افغانی برای کمک نظامی دخیل ساخته و خود را در آن وضع ناآرام قرار داده بود که می بایست میان یک متحد یعنی پاکستان و یک دوست یعنی افغانستان یکی را بر گزیند و به ناچار متحد را برگزید.

در این هنگام افسانه یی شایع شد بدین معنا که افغان ها در درخواست خود برای امداد نظامی، این تقاضا را که ایالات متحده امنیت آنان را تضمین نماید، افزوده بودند. در اسناد و مدارک شمه یی از شواهد وجود ندارد که این ادعا را تایید نماید. با این وصف، اعتقاد و باور عمومی را کسب کرد. این افسانه احتمالاً از ابراز نگرانی رهبران نظامی امریکا ناشی شده باشد، مبنی براین که اگر آنان افغانستان را مسلح سازند، شاید ناگزیر شوند در صورت حمله شوروی از آن دفاع نمایند. نظامیان امریکا نظر به انزوای افغانستان و نزدیکی آن به اتحاد شوروی شک داشتند در این که بتوانند چنان کاری را به گونه موثر انجام دهند. اما افغان ها هرگز از ایالات متحده تقاضای چنین تعهد امنیتی را ننموده بودند.13

تصمیم بر پذیرفتن کمک های نظامی روسیه، به تماس های نظامی میان افغانستان و ایالات متحده پایان نداد. در دهه هایی که به دنبال آمد، ایالات متحده به حفظ یک نوع حضور نظامی در کابل ادامه داده و یک وابسته نظامی از زمان تاسیس نمایندگی امریکا در کابل به سال 1942 جزو هیات اعزامی این کشور بوده است. در سال 1949 جان بی. پاتیسون Lt Col John B. Pattison با هواپیمای خود از کراچی مواصلت کرد تا وظیفه وابسته هوایی را برعهده گیرد. در چند سال آینده به هواپیما اجازه داده شد که در پروازهای خود از گستره بزرگی در سراسر افغانستان استفاده نماید، گرچه افغان ها و شوروی ها هردو خوب می دانستند که این هواپیما با کمره های فراوان مجهز بود. باری هواپیما " راه خود را کم کرد " و در نزدیکی (یا شاید بر فراز) مرز روسی از مسیرش منحرف شده اعتراض های ملایمی را از سوی وزارت خارجه افغانستان بر انگیخت.14

برخی از وابستگان نظامی امریکا و خانواده های شان با منصبداران افغان که منسوب به لایه های بالایی غربی مشرب کابل بودند، روابط دوستانه اجتماعی و شخصی برقرار نمودند. آن ها می کوشیدند تا از این منابع، اطلاعاتی در خصوص تمایلات سیاسی منصبداران افغان که در اتحاد شوروی آموزش دیده بودند، جمع آوری نمایند. اما در ورای این نمای اجتماعی دلپسند با یک پرده آهنین از " خفا و رازداری " رو به رو گردیدند. به هر رو، باید ملتفت بود که خدمات استخبارات افغانی نیز موفق نشد که هواخواهان کمونیزم را در نیروهای مسلح پیدا کند، حقیقتی که در خلال کودتای 1973 که به کمک کمونیست ها رخ داد، و داوود را برای بار دوم به قدرت رساند، و نیز در کودتای کمونستی سال 1978 که در آن داوود سرنگون و کشته شد، آشکار گردید.

وابستگان نظامی البته موفق شدند اطلاعات مهمی در باره ترکیب اردوی افغانی فراهم آورند. مانند اطلاعات زیرین که از یک گزارش 1972 گرفته شده است15.

اطلاعات درباره اردوی افغان

ارتش :

- 65000 سرباز جلبی
- 6500 منصبدار.

نیروی هوایی – 2100 سرباز جلبی و منصبدار که عمله و فعله 200 هواپیمای جدید را که بیشتر میگ -21 بود، تشکیل می دادند.

قوای دافع هوا – 5000 سرباز جلبی و منصبدار با تجهیزات عصری به شمول راکت های سام – 2 .

بافتار تباری:

سربازان جلبی، مخلوطی از گروه های تباری– زبانی اند تقریباً متناسب با نفوس کشور. منصبداران بیشتر پشتون اند. از 43 جنرال بلندپایه- 35 نفر پشتون، یک نفر نورستانی، یک نفر هزاره، یک نفر پنجشیری (تاجیک)، یک نفر ازبیک و چهار نفر سید (به اصطلاح عرب) اند. از 96 منصبداری که در ایالات متحده آموزش دیده اند، 93 تن پشتون و تنها 3 تن غیر پشتون اند.

بافتار تباری فرماندهی عالی افغان:

محمد زایی (عشیره شاهی) -	8
پوپلزایی -	2
صافی-	1
ملاخیل-	1
ناصری-	2
تره خیل	1
وردک	2
اوریا خیل	2
مهمند	1
منگل	2

کاهور 1
سهاک 1
نورزایی 1
جبارخیل 1
این انتساب های قبیله یی در تعیین دسته بندی هایی که در نیروهای مسلح پس از تسلط کمونیست ها رشد کرد و هم در نافرمانی و ترک خدمت که پس از تعرض شوروی رخ داد، حایز اهمیت بود.

در اواخر دهه 1950 یک گروه کوچک هواشناس از نیروی هوایی امریکا موقتاً در اداره وابسته نظامی به کار گماشته شد. این گروه ظاهراً نمونه های جوی را مطالعه می کرد و به اعضای اداره خدمات خارجی سفارت از ماموریت راستین این گروه هرگز اطلاع داده نشده بود. اما گمان برده می شد که آن ها آزمایش های هسته یی شوروی و چینی را زیر نظر داشتند. تقریباً در همین وقت، افزایش محسوسی در بارداری میان بانوان امریکایی در کابل رخ داد و بذله گویان ادعا می کردند که این باروری ناگهانی، زاده مقدار زیادی پرتو از آزمایش های هسته یی کمونیست ها است. در یکی از بامدادان بهار سال 1957، گرد خاکستری رنگ عجیب و مرموزی برتمامی برگ ها در باغچه گل مولفان (این کتاب) و سایر جاها دیده می شد.

در سال 1957 پس از آن که شوروی ها در کمک نظامی به افغان ها تقدم تقریباً سه ساله یی داشتند، مجلس امنیت ملی سر انجام منافع امنیت امریکا را در افغانستان بار دیگر مورد ارزیابی قرار داده و آغاز به صدا درآوردن زنگ خطر کرد:
افغانستان به آن پیمانه زیر بار وام های اردوگاه کمونیستی رفته است که استقلال آینده آن را تهدید می کند. افغان ها امیدوارند که از امداد هردو اردوگاه درعین زمان بهره مندگردند و لیکن توان ایالات متحده در شکل دادن حوادث جنوب آسیا خیلی محدود است. ایالات متحده باید کوشش کند تا منازعه افغانستان را با پاکستان حل نماید و افغانستان را تشویق کند که اتکای خود را بر اردوگاه کمونیستی در زمینه آموزش و تجهیزات نظامی به حداقل برساند و به ایالات متحده و دیگر منابع جهان آزاد برای آموزش و مساعدت نظامی توجه کند. 16
به گونه یی که بر می آید، مجلس امنیت ملی، میان این سفارش تکاندهنده و ارزیابی کاملاً نقیض آن در سال 1953 که پیشتر نقل شد، تعارضی نمی دید و نه به نظر می رسید که تاریخچه طولانی درخواست های افغان ها را برای مساعدت در حل منازعه پشتونستان و برای کمک نظامی از امریکا، در ارزیابی خود در نظر می گیرد.

این تغییر فکر در واشنگتن تا اندازه چشمگیری ناشی از عملکرد خیلی بهتر سفارت امریکا در کابل بود. ابتدا در سال 1955 هنگامی که عوض سفیر انگوس وارد (Angus Ward)، شلدون تی. ملز (Sheldon T. Mills) که از سوی نائب رییس بسیار فعال هیات، ارمین مایر (Armin Meyer) قویا پشتیبانی می شد، گماشته شد، سفارت وظیفه بسیار موثری را در تحلیل و گزارش تهدید فزاینده شوروی در افغانستان انجام می داد. اکنون که واشنگتن آهنگ متفاوتی می

سرایید، سفارت قادر گردید در سال 1957 یک درخواست رسمی از حکومت افغانستان به دست آرد مبنی براین که منصبداران اردوی آن کشور در ایالات متحده آموزش پیشرفته نظامی ببینند. البته این درخواست ها در گذشته هم تقدیم و رد شده بود اما اکنون که شوروی ها در کمک اسلحه به افغانستان پیشدستی کرده بودند، علاقه فراوانی برای ایجاد نوعی تعادل امریکایی در نیروهای مسلح افغان به وجود آمده بود. در نتیجه، یک برنامه کوچک که تقریباً بیست سال دوام کرد، به تصویب رسید تا شمار اندکی از منصبداران افغان را هرسال در کالج های ارکان حرب امریکا آموزش دهند ولی به زودی روشن شد که حکومت افغان روی دلایل سیاسی محض با بی میلی بدین برنامه موافقت کرده بود. تا یک صورت ظاهری توازن را با تعداد زیاد منصبدارانی که در اتحاد شوروی آموزش دیده بودند، حفظ کند و هم برای این که به کمک اقتصادی چشمگیری که آن کشور در این وقت از ایالات متحده دریافت می کرد، لطمه نزند. حکومت افغان همیشه کاندیدهای دارای استعداد عالی را معرفی نمی کرد و در چندین مناسبت ادعا نمود که هیچ کاندید واجد شرایط لازم ندارد. بی میلی افغان ها همراه با مقررات پیچیده مالی ایالات متحده از موثریت این برنامه کاست.17

چندین موضوع دیگر مربوط امور نظامی، روابط افغان- امریکایی را به دنبال رد نهایی کمک نظامی در 1954 متاثر ساخت. در 5 جنوری 1957 رییس جمهور ایزنهاور از یک اجلاس مشترک کانگرس درخواست کرد تا استعمال نیروهای امریکایی را برای حمایت شرق میانه از تجاوز کمونیستی تجویز نماید. هشتاد و پنجمین کانگرس فیصله مشترک شماره پی ال 85 – 7 را تصویب کرد که در جمله موضوعات دیگر یکی این موضوع را مقرر داشت:
اگر رییس جمهور ضرورت آن را تشخیص دهد، ایالات متحده آماده است که نیروهای مسلح خود را برای مساعدت کشور یا گروهی از کشورها که درخواست کمک در برابر تجاوز مسلحانه از سوی هرکشوری که از سوی کمونیزم بین المللی کنترل می شود، بنماید – به کار برد. مشروط بر این که چنین عمل با مکلفیت های پیمان ایالات متحده و قانون اساسی آن موافق باشد. رییس جمهور هم چنان صلاحیت دارد که تا دو صد میلیون دالر را از هرتخصیصی که اکنون برای اجرای مواد لایحه امنیت متقابل سال 1954 موجود است، به مصرف رساند.

این فیصله مشترک، بی درنگ دکترین ایزنهاور نامیده شد و رییس جمهور آغاز به تطبیق مواد آن کرد. به این منظور نماینده پیشین کانگرس- جیمز پی. ریچاردز James P. Richards را از کارولینای جنوبی که در گذشته رییس کمیته امور خارجی مجلس نمایندگان بود، به عنوان سفیر خاص خود تعیین نمود که از کشورهای شرق میانه دیدن کرده و دکترین را شرح دهد، و روشن نماید که کدام یک و چه تعداد آن ها حمایت دکترین را می خواهند. سفارت امریکا در کابل از حکومت افغان استفسار نمود که آیا می خواهند از هیات ریچاردز پذیرایی کنند. در حالی که از افغان ها نظر به ارتباط نزدیک شان با اتحاد شوروی، کاملاً توقع می رفت که مودبانه از پذیرایی خودداری نمایند، با آن که نمی توان رفتارشان را پیش بینی کرد، در 25 فبروری 1957 یادداشتی به سفارت فرستاده متذکر شده بودند که نه تنها از ریچاردز پذیرایی خواهند کرد، بلکه او در طی اقامتش مهمان دولت خواهد بود. این در حقیقت

حرکت بسیار زیرکانه یی بود. افغان ها می خواستند امکان حصول یک تضمین امنیتی را از سوی ایالات متحده جستجو نمایند و با استقبال هیات ریچاردز به سمت مهمان دولتی، می توانستند حرکات و برنامه آن را در زیر کنترل داشته باشند.18

ریچاردز پس از چند توقف در کشورهای دیگر شرق میانه در 26 مارچ 1957 به کابل رسید. او بانمایندگانی از وزارت خارجه، وزارت دفاع، اداره انکشاف بین المللی، اداره اطلاعات ایالات متحده (یواس آی ای) USIA و کسانی که در امور دبیری و نگهبانی یاری می کردند، همراهی می شد.

همین که ریچاردز گفتگوهای خود را با مقامات سفارت آغاز کرد، آشکار گردید که سوء تفاهم جدیی در حال تشکل است. افغان ها روشن ساخته بودند که نمی توانند به هیچ ابلاغیه مشترکی که الفاظ فیصله کانگرس را " دفاع علیه تجاوز هرکشوری که توسط کمونیزم بین المللی کنترل می شود " در برگیرد، موافقت نمایند. حکومت افغان آرزومند بود که این اشاره در زمینه دیدار هیات از کابل مسکوت عنه گذاشته شود. زیرا " این امر اتحاد شوروی را که افغانستان با آن روابط دوستانه و همسایگی نزدیک داشت، آزرده خواهد ساخت و به مخالفت برخواهد انگیخت. " وقتی که ریچاردز این شرط افغان ها را شنید، پریشان گردید، چه این شرط حتا به سرشت و هدف اصلی ماموریت وی برمی خورد.

و لیکن از قضا بدتر از این آمدنی بود. در مباحثات مقدماتی سفارت با هیات به زودی آشکار گردید که موضع رسمی قوه مجریه به قرار اظهارات نمایندگان وزارت خارجه جان دی. جرنیگان John D. Jemegan و ویلیم سی. بوردت William C. Burdette این است که افغانستان نباید در هیچ چتر دفاعی شامل گردد که ممکن است ایالات متحده را ناگزیر سازد تا با نیروهای امریکایی به کمک آن بشتابد. در عین زمان اشتباه خواهد بود که افغانستان را آشکارا مستثنی قرار داد. زیرا ممکن است این امر به عنوان فراخوانی آشکار شوروی برای تعرض برآن کشور، تعبیر گردد. و این کار افغان ها را در هراس خواهد افگند. سفارت نیز احساس می کند که به مصلحت علیای امریکا نخواهد بود که افغان ها به یک ابلاغیه علنی ضد کمونیستی که باعث تحریک شوروی ها گردد، وادار شوند. اگر آن ها چنین کاری کنند و دچار مشکلی گردند، طبعاً برای نجات خود چشم امید به ایالات متحده خواهند دوخت و ایالات متحده اخلاقاً زیر فشار عظیمی قرار خواهد گرفت که چنین بکند. در حالی که افغانستان حقیقتاً در برابر نیروی روسی بیش از حد آسیب پذیر است. هنگامی که ریچاردز از این موقف مبهم آگاهی یافت، آثار خشم در چهره اش نمایان شده و بی پرده اظهار داشت " من اگر می دانستم که افغانستان نمی تواند شامل دکترین ایزنهاور گردد، برای یک تظاهر پوچ و ناموجه بدین جا نمی آمدم20 " این فرق های باریک و نزاکت های ظریف دیپلوماسی برای این شخصیت برجسته که نماینده پیشین کارولینای جنوبی در کانگرس بود، تا اندازه یی غیرقابل تحمل بود.

هنگامی که مباحثات میان هیات و مقامات افغانی آغاز گردید، این نیز آشکار شد – گرچه رسماً اظهار نگردید – که افغان ها به نوبت خود می خواهند یک تضمین امنیتی دو جانبه مخفی و در صورت امکان کمک نظامی از ایالات متحده داشته باشند. اما با حداقل برانگیختن شوروی ها. آن ها همچنان از ایالات متحده جدا درخواست کردند که یک خط آهن میان کابل و قندهار احداث نماید. اما امریکاییان حتا از بحث روی این موضوع خودداری ورزیدند. این روشن شد که حکومت افغان نمی خواست آشکارا شامل دکترین آیزنهاور شود و نیز نمی خواست که از آن مستثنی باشد. ایالات متحده هم نمی خواست که افغانستان تحت حمایت دکترین قرار گیرد و هم نمی خواست که از آن خارجش سازد. ریچاردز در این وضع مبهم غافلگیر شده و نمی دانست چه کند.

لیکن دیپلوماسی ماهرانه از هردو جانب گفتگوهای روز را از شکست نجات داد. هردو طرف با سخنان دوپهلوی دیپلوماتیک و توافق ضمنی، مذاکرات با هیات ریچاردز را چنان ادامه دادند که گویی هدف اصلی آن پیشنهاد کمک به افغانستان است. ریچاردز 5,35 میلیون دالر به عنوان کمک اقتصادی عرضه کرد که شامل قلم نه چندان اقتصادی 360,000 دالری برای آموزش پلیس و ژاندارم و تجهیزات واحدهای شبه نظامی بود. و این درست همان چیزی بود که افغان ها در عالم بیچارگی در گذشته و به گونه مشخص در سال 1945 تقاضا نموده بودند. بدبختانه اکنون بسیار ناوقت شده بود– مساعی ایالات متحده برای کمک افغان ها تا پلیس و ژاندارم خود را تقویت کنند، ناکام ماند. یک مشاور در موضوعات مربوط به پلیس با لوازم فرستاده شد. افغان ها لوازم را می خواستند نه مشاور را، او در انزوا قرار گرفت و کوشش هایش همه عقیم ماند. شمار منصبداران افغان که برای آموزش به ایالات متحده فرستاده شدند، بسیار کم بود، و بسیاری از ایشان فاقد شرایط لازم. ایالات متحده سرانجام قطع امید کرده و این پروژه را که آخرین آثار هیات ریچاردز بود پنج سال بعدتر در 1962 به تدریج متوقف ساخت.

در دیدار میان ریچاردز و داوود، ریچاردز که دیگر در موضوع خوب وارد گردیده بود، به شرح تاریخ و هدف دکترین آیزنهاور بسنده کرد. داوود که همچنین از قرار معلوم به وسیله دستیاران خود در موضوع خوب وارد ساخته شده بود، از دادن اطمینان حمایت از جانب ایالات متحده بازجویی و تجسس نکرده بلکه تنها تذکر داد که استقلال افغانستان عالی ترین مدار اعتبار است و افغانستان «هرگز کمونیست نخواهد شد و ایالات متحده را همیشه دوست درجه نخست ما می داند». پس از تعدیلات و اصلاحات زیاد ابلاغیه نهایی دیدار هیات ریچاردز به طور برجسته بر بی طرفی افغانستان مهر تاکید نهاده و به جای از «هرکشور که از سوی کمونیزم بین المللی کنترل شود« به «تجاوز از هر منبع» اشاره کرد. تمامی رویداد تاحدی غریب و شاذ می نمود. اما از برخی جهات نماد تاریخ مبهم روابط افغانستان و امریکا در زمینه کمک نظامی بود.

با ضم ساختن دیدار ریچاردز با دیدارهای وزیر خارجه- محمد نعیم از مسکو و صدراعظم داوود از ترکیه، پولند و چکوسلواکیا و پسانتر دیدار ظاهرشاه از

مسکو در همان سال افغان ها بیمه اتکایی دیپلوماتیک (Deplomatic Reinsurance) را خریدند.

در اوایل دهه 1960 سفیر امریکا- هنری بایرود Henry Byroade که از تاخیرهای " ای. آی دی " A.I.D در بنای برنامه تصویب شده شاهراه به ستوه آمده بود، مشکل را با آوردن هیات انجیران اردو که کار سرک ها را به پایان برسانند، به زور حل کرد و این به عنوان یک برنامه کمک اقتصادی ملکی وانمود گردید و برهمین اساس بود که افغان ها برآن موافقت کردند. هیات انجیران گزارش کاملی از تجارب خود در افغانستان تهیه نمود21

در سال 1968 کمک نظامی شوروی یک درخواست افغانی را برای قرضه گندم از امریکا برطبق قانون عام شماره پی ال – 480 تا قحطی جدیی را تسکین دهد، متاثر ساخت. درخواست با تعدیل کونت / سایمنگتن Conte/Symington که قیودی برکمک برای کشورهای دارای هزینه هنگفت نظامی وضع می کرد، درگیر ماند. مشکل این بود که برنامه کمک نظامی شوروی آن قدر در لفافه اسرار پیچیده بود که سفارت امریکا نتوانست تصدیق نماید که مصارف نظامی افغان ها بالغ به چند می گردید و افغان ها از فاش کردن آن خودداری می ورزیدند. سر انجام، حکومت افغان به گونه رسمی به ایالات متحده اطمینان داد که مصارفش برای به دست آوردن اسلحه از اردوگاه شوروی به گونه بسیار موثر کاهش داده شده. حکومت ایالات متحده ناگزیر بدان راضی گردید و قرضه گندم تصویب شد. تاریخچه کمک نظامی امریکا (یا عدم آن) به افغانستان می تواند به ملاحظه این امر خلاصه شود که کوتاهی امریکا برای سال های دراز در دادن پاسخ جدی به نیازهای راستین امنیتی افغانستان سبب شد تا رهبری مایوس افغان که در راس آن داوود قرار داشت، چنین تصمیم مهلک را بگیرد که به شوروی اجازه دهد در نیروهای مسلح افغان رخنه کند. شبکه های کمونیستی که از سوی شوروی ها در درون ارتش و نیروی هوایی افغان تنیده شد، واحدهای موثری بود که کودتای خونین اپریل 1978 را روی صحنه کشید22

فصل دهم
توسعه اقتصادی
توقعات در برابر واقعیت ها

روابط میان افغانستان و ایالات متحده در آغاز، از طریق علاقه مندی اقتصادی، گسترش یافت. چنان که در فصل دوم ذکر گردید، نخستین متشبثان امریکایی برخی از فرصت های اقتصادی را در افغانستان مشاهده نموده و آغاز به وارد کردن فشار بر مقامات حکومت امریکا کردند، تا با افغانستان روابط رسمی برقرار سازند. 1 فعالیت های این نخستین متشبثان بازتاب حرکت فزاینده در داخل افغانستان بود که این کشور انزوای سنتی خود را ترک دهد. بازرگانی و تجارت وسایل معقول برای اظهار تمایل جدید، در نزد افغان ها تعلیم یافته بود تا با مابقی جهان دسترسی پیدا کنند.

پس از سرنگونی شاه امان الله در 1929 و در جریان فرمانروایی کوتاه نادرشاه که در سال 1933 کشته شد، تعداد کم نخبگان افغان، آن قدر گرفتار مشکلات قانون و نظم و ناآرامی قبیله یی بودند که نمی توانستند توجه خود را بر موضوعات اقتصادی متمرکز سازند. لیکن اندکی پس از جلوس ظاهر- پسر جوان نادر برتخت پادشاهی اعمام ظاهر که حکمروایان بالفعل گردیدند، توجه خود را به توسعه اقتصادی معطوف ساختند و فتیله کوچکی را که به هنگام آغاز نمودن عصری سازی اقتصادی روشن نمودند، سرانجام به آتش تندی در اذهان قشر رو به افزایش افغان های جوان تعلیم یافته تبدیل شده و سر انجام، به یک آتش بزرگ سیاسی انفجار نمود که به سرنگونی دودمان محمد زایی و فقدان استقلال افغانستان کمک کرد.

فرمانروایان افغان هیچ نمی پنداشتند که تخم های نه چندان زیادی که در زمینه انکشاف اقتصادی افشانده بودند و اصلاحات تدریجی یی که امیدوار بودند زندگانی افغان ها را بهبود بخشیده و بقای خودشان را تامین نماید، سر انجام، روزی چنان ثمر تلخی به بار خواهد آورد. آن ها درک نکردند که این تخم ها در اذهان فوق العاده حاصل خیز نسل جوان تر افغان که از تحصیل در خارج برمی گشتند و با تحقیر و خجالت فهمیده بودند که کشور محبوبشان از دید مابقی جهان یکی از ابتدایی ترین و تاریک ترین کشورهای روی زمین پنداشته می شد، فرو خواهد ریخت. این روشنفکران جوان، تشنه به افغانستان باز می گشتند، آری تشنه تغییر و مصمم بودند تا کشورشان را توسعه دهند. در ذهن برخی آن ها اگر این امر، تغییر بنیادی را در نظام سیاسی هم ایجاد می کرد، قابل اندیشه نبود هرچه باشد بادا باد. افغان های دیگر که در خارج تحصیل نکرده بودند، از بابت توزیع عادلانه و تساوی فرصت ها نگران بودند.

این مردان جوان در وهله نخست بسیار کم بودند و با حکومت در برنامه هایش برای پیشرفت تدریجی همکاری می کردند. اما با گذشت زمان شمار آنان تا اندازه زیادی افزایش یافت. زیرا حکمروایان افغان به زودی ملتفت شدند که حتا اندیشه های انکشافی اندک آن ها ایجاب یک کتله زیاد از

نیروی بشری کارآزموده و تعلیم یافته را می نمود. بنا برآن، مردان جوان ضمن یک برنامه گسترده از اسکالرشب های خصوصی و حکومتی به تحصیل در خارج تشویق شدند؟ به هنگام بازگشت شان، بسیاری از آن ها حتا با دانشنامه های عالی، خود را در کارهای کوچکتری در نهادهای اداری موظف یافتند- جایی که نفوذ آن ها مدت ها فرعی و کم اهمیت بود. برای ده ها سال یک عده بسیار زیاد آن ها برای مقامات سازمان ملل، برنامه انکشاف سازمان ملل، سازمان صحی جهانی و برنامه های کمک امریکا و آلمان و شوروی به عنوان ترجمان و در وظایف کم درآمد کار می کردند. این گونه وظایف که شکل همکاری با متخصصان را داشت، لزوما منتج به مسوولیت ها و ترفیعات نمی گردید. آن ها می رنجیدند و بر بی صبری شان پیوسته افزوده می شد و عطش آن ها برای توسعه اقتصادی سریع یک وسوسه آزار دهنده برای شان گردید برای برخی ها وفاداری به رژیمی که آن را کندکار و بی پروا می انگاشتند، رو به تحلیل گذاشت و درک آن ها از تناسب امور به انحراف گرایید. برخی دیگر بر این بودند که بی عدالتی بیشتر باعث عقب ماندگی آن ها شده تا تکنولوژی عقب مانده و کمبود سرمایه و انکشاف منابع. (در بسا کشورهای رو به رشد، حکمرانان از مشاوران خارجی طرفداری می کنند و اکثراً میل ندارند که صلاحیت ها را به هم میهنان خودشان بدهند. رژیمی که در آن نخبه گان تعلیم یافته، مقام خاصی در کادر رهبری کشور احراز نمایند. یک سنت معمول در جوامع فیودالی و رو به انکشاف نیست)

بیزاری روز افزون و مطالبه مصرانه تغییر اقتصادی سریع از سوی روشنفکران جوان به گونه اجتناب ناپذیر در پویایی های سیاسی تظاهر نمود و در مرحله نخست چنین فعالیت های سیاسی معتدل و اصلاح طلب بود، چنانچه در جنبش دموکراتیک ملی و جنبش ویش زلمیان در دهه 1940 و دهه 1950 دیده می شد. ولی هنگامی که نخبه گان حاکم با قلع و قمع و زندان پاسخ دادند، یک عده انگشت شمار از مردان جوان از داعیه های بنیادی تر حمایت کردند. واقعاً این شاهد و گواه وطن دوستی قابل ملاحظه و قوت پیوندهای قبیله یی و خانوادگی اکثریت افغان ها است که یک تعداد بسیار اندک وفاداری خود را فعالانه از حکومت دریغ داشته و در عوض یک عده کثیر بر تب و تلاش برای اصلاح حکومت از داخل پافشاری می کردند. آن عده انگشت شمار که از لحاظ سیاسی کاملاً بیگانه گردیده بودند، خود را سرانجام خواه به گونه رسمی خواه به طور غیر رسمی در یک صف با اقلیت حتا کوچکتری یافتند که از سرنگونی رژیم شاهی حمایت کرده و مالا حزب دموکراتیک خلق یعنی حزب کمونیست افغان را تاسیس نمودند. باید تذکر داد که بیشتر آن هایی که چپ تندرو را تشکیل دادند، منسوب به روشنفکران درجه دوم بودند و یا احساس حقارت می کردند، چون که مربوط به خانواده ها و گروه های تباری غیرنخبه بودند.

این خود اعضای خانواده نخبه حاکم بودند که روند توسعه اقتصادی را آغاز کردند که در نتیجه، آن ها را از پا درآورد. صاحب فکر تازه و مبتکر صدراعظم هاشم خان- یکی از اعمام پادشاه، مردی دارای استعداد بزرگ و نیروی اراده بود. او یکی از برجسته ترین مردان معاصر افغان- عبدالمجید زابلی را به عنوان دستیار خود برگزید، مردی که بدگویان و منتقدان بسیاری داشت. اما مهارت و موفقیت های او نمی تواند انکار گردد.

مجید از یک خانواده تاجر هراتی بود. پدرش یکی از نخستین تجار با روسیه بود و خود عبدالمجید اندکی پس از انقلاب روسیه به اتحاد شوروی رفت و هنگامی که «سیاست نوین اقتصادی» (نئپ) در سال 1921 شوروی، آزادی های معینی در زمینه بازرگانی به خارجیان اعطا کرد، وی به عنوان تاجر در مسکو رحل اقامت افگند. اگرچه او یک مرد بسیار جوان بود، ولی به سرعت استعداد بزرگی از خود نشان داد و کارش در تجارت پشم و قالین و دیگر کالاهای تجاری و تبادله اسعار خارجی، در محیط پرهرج و مرج روسیه شوروی آن زمان رونق گرفت. وقتی که استالین به قدرت رسید و سیاست نوین اقتصادی را لغو کرد، خارجیانی که پیشه بازرگانی داشتند، ناگزیرشدند اتحاد شوروی را ترک گویند. در دسامبر 1929، مجید فعالیت های خود را از مسکو به برلین منتقل ساخت و در سال 1930 دفتری برای تمویل سرمایه گذاری گشود.3

در برلین مانند مسکو، مجید به زودی در زمینه مدیریت مالی و تجاری مهارت استثنایی از خود نشان داد. به رغم رکود اقتصادی در سطح جهانی و حتا شرایط اقتصادی مصیبت بارتر در آلمان آن وقت، موفق گردید و شالوده یی را برای آنچه که بنا بود ثروت هنگفت و امپراتوری مالی بشود، گذاشت. کامیابی و لیاقت این افغان دورافتاده و گمنام، از چشم بیدار صدراعظم هاشم خان پنهان نماند. او در سال 1931 از مجید خواست به کابل بیاید تا در تسوید یک طرح برای نوسازی اقتصادی افغانستان کمک نماید. قرار گفته مجید، وی دو بار این دعوت را رد کرد. اما در دسامبر 1931 هاشم برادر خود سردار محمد عزیز را که در آن هنگام در مسکو سفیر بود، به برلین فرستاد تا اصرار ورزد مجید وظیفه وطن دوستانه خود را انجام داده و به افغانستان برگردد. سر انجام، در ماه می 1932 مجید با قربانی چشمگیر مالی و شخصی عازم افغانستان گردید. (وی با همسر آلمانیش[6]) و در 30 جون 1932 به کابل رسید، به امید آن که این یک اقامت کوتاهی خواهد بود که بیشتر از شش ماه به طول نخواهد انجامید. مگر او منعنوان رهنمای عمده اقتصاد افغانی برای بیست سال آینده باقی ماند4.

مجید با اقتصادی روبرو شد که در دهه سی حتا با معیارهای کشورهای نادار آسیایی به گونه باور نکردنی ابتدایی و رشد نیافته بود. این اقتصاد که سراسر یک اقتصاد مالداری و کشاورزی بود، عملاً هیچ گونه کالاهای استهلاکی را که بخش اعظم آن ناگزیر وارد می شد، تولید نمی کرد. نفوس رو به افزایش مناطق شهری ایجاب ازدیاد اقلام وارداتی را می نمود که اقتصاد بخور و نمیر افغانی نمی توانست از عهده تهیه آن به در آید. در آن جا نه پول کاغذی بود و نه بانک، نه کنترل مبادله اسعار وجود داشت و نه منابع اعتبار. به غیر از وامدهندگان که به سبب تحریم سودخواری در دین اسلام، بیشتر هندو یا یهود بودند، گروه های خارجی مشابهی تجارت ناچیز صادرات و واردات را کنترل می کردند. در سده نزدهم و اوایل سده بیستم، امیر شیر علی، امیر عبدالرحمان، امیر حبیب الله و امیر امان الله کوشیده بودند تکنولوژی غربی را در کشور معمول سازند. ولی کوشش های آن ها متناوب بوده و با شورش های پیهم قبیله یی بر هم می خورد و همچنین در برابر آن از سوی نیروهای

[6]- بر پایه برخی دیگر از مدارک همسر روسی که با وی در تاشکنت عروسی کرده بود- ناشر.

سنتگرا مقاومت سرسختانه یی نشان داده می شد. در کشور تنها یک دستگاه تولید برق وجود داشت که در جبل السراج به وسیله انجنیر امریکایی- جیوت که در فصل دوم ذکر شد، نصب گردیده بود. این دستگاه، برق کمی برای شهر کابل تهیه می کرد و هیچ شهر دیگر افغانی برق نداشت. راه های عمده کمی بیشتر از رده های پای بود و البته هیچ خط آهنی در کشور وجود نداشت. در افغانستان شمالی در چکادهای بلند رشته کوه های هندوکش هیچ راه موتر رو قابل استفاده وجود نداشت. از اقدامات بهداشتی عصری خبری نبود.5

مجید با این معضلات اقتصادی که او را به مبارزه می طلبید، با نیرومندی و هوش ابتکاری مخصوص خود دست و پنجه نرم کرد. او طرحی ارایه داد که حکومت آن را تصویب نمود. در این طرح انتشار پول کاغذی که با خریداری 30,000 اونس طلا از ایالات متحده به بهای ثابت 32 دالر در برابر هر اونس، باثبات و دارای پشتوانه گردد، پیش بینی شده بود. امریکا - مجید تشخیص داده بود و درست هم تشخیص داد که سرمایه گذاری خوبی برای آینده می باشد. او همچنان نخستین بانک را تاسیس نمود. اما به سبب حرام بودن سود در دین اسلام ماهرانه آن را به شکل یک کمپانی سهامی که «شرکت سهامی افغان» نامیده شد، تنظیم نمود. کسانی که به این شرکت پول می سپردند، به طور فرضی سهام می خریدند و به جای بهره برای شان حصه ثابتی از سود کمپانی پرداخت می گردید. برای این که زیان سهم داران به حداقل رسانده شود، حکومت یکی از سرمایه گذاران و سهمداران عمده گردید. میزان سرمایه از تاجران ثروتمند که از سوی مجید به عضویت شرکت برگزیده شده بودند، بالا رفت در میان آن ها مردانی چون عبدالعزیز خان لندنی و شیرخان ناشر بودند که متشبثان برجسته خصوصی در افغانستان گشتند. مجید تشبثات خصوصی را با تهیه راس المال برای سرمایه گذاری و دادن اعتبار به شرایط مساعد از طریق بانک ملی که پس از آشنایی و خو گرفتن محافظه کاران مذهبی به این نوع موسسات مالی، جای شرکت سهامی افغان را در سال 1934 گرفت، تشویق می نمود.

مجید، بانک ملی را به دستگاهی بالاتر از یک صراف خانه مبدل ساخت. این بانک به عنوان کانون سرمایه گذاری از سرمایه های دست داشته شخصی و دولتی در کمپانی های سهامی مشترک که به نام شرکت یاد می شدند، فعالیت داشت. حکومت اکثراً به این شرکت ها انحصار کالاهایی مانند گوگرد، عراده جات، فرآورده های پترولی و انحصار صادرات قره قل (که نادرست در غرب بره ء فارسی نامیده می شود) و شکر و ... را اعطا می کرد. این تدبیرها منفعت آن ها را تضمین و ظرفیت تولید بیشتر سرمایه را فراهم می ساخت تا در رشد و یا تشبثات جدید اقتصادی، مجدداً سرمایه گذاری صورت گیرد. برای این که از استخدام نمایندگان خارجی که افغانستان توسط آن ها واردات وصادرات خود را به ترتیب خرید و فروش می کرد، جلوگیری به عمل آید، بانک ملی شعبی در مراکز تجاری خارج از کشور مانند لندن، برلین، بمبئی و پسان تر در نیویارک افتتاح نمود. این دلالان سال ها کمیشن های گزافی از افغان ها به غبن می گرفتند.

برای افغان ها آسان نبود که این نمایندگان خارجی را کنار بزنند. مجید با شور و شعف نقل می کند که در این وقت چگونه زیرک تر از «جنرال موتورز» از آب درآمد. افغانستان موترهای ترک را از طریق یک نفر به نام رستم جی

که نماینده جنرال موتورز در هند بود، و کمیشن های هنگفتی بالا می زد، خریداری می کرد. اما وقتی که شرکت موتورز کوشید تا از ایالات متحده مستقیماً خریداری کند، نماینده هندی به حکومت هند شکایت برد که این حکومت بالنوبه شکایات و اعتراضات را به جنرال موتورز رسانید. چون هند مارکیت بزرگی برای فروش بود جنرال موتورز از فروش مستقیم به افغانستان خودداری ورزید. پس از آن مجید یک نفر آلمانی تبعیدی را به نام ابنر Ebner، سراغ نموده و برآن داشت که برای نمایندگی جنرال موتورز در کاشغر ترکستان چینی درخواست بدهد- جایی که جنرال موتورز هیچ نماینده نداشت. جنرال موتورز بی درنگ موافقت کرد. آنگاه ابنر سفارش های زیادی برای موترهای ترک تحویل داده کراچی (هند) داد که از آنجا به کاشغر انتقال داده شود. اما ترک ها که کمتر از نیم قیمت نماینده هندی تمام شد، هرگز به جای دورتری از شرکت افغانی موتورز نرفت. سرانجام، جنرال موتورز که از موضوع آگاه شده بود، برآن شد که اعتراض های هند را نادیده بگیرد و همان بود که معامله فروش را مستقیماً با افغانستان انجام داد7.

سیستم شرکت که از سوی بانک ملی کنترل می شد، صنعت منسجم و رو به رشد پنبه را در افغانستان شمالی رشد داد. زمین ها پاک شد، مرداب ها زهکشی و ملاریا محو گردید. ماشین ها عصری بافندگی و تیل کشی وارد شد، تیل پنبه دانه، صابون و دیگر محصولات فرعی به وجود آمد. کارشناسان خارجی برای سورت کردن و دیگر متخصصان فنی استخدام گردیدند. درحالی که افغان های جوان برای آموزش به خارج فرستاده می شدند. آلمان و بریتانیا برای بانک به منظور خریداری ماشین ها اعتبارها دادند و مفاد آغاز به جریان نمود. به جا بود که شرکت پنبه «سپین زر» که در زبان پشتو زر سفید معنا می دهد، نامیده شود8.

اعضای خانواده شاهی از سهمداران عمده بانک ملی بودند و بر اثر عملیات مجید ثروت های بزرگی نصیب شان گردید9. البته این امر پشتیبانی حکومت را از دوران مالی بانک تضمین می کرد. سرانجام خانواده شاهی به نیروی اقتصادی روزافزون مجید بدگمان شدند و از ترس این که مبادا شکل سیاسی به خود بگیرد، آغاز بر ایجاد محدودیت ها برفعالیت های بانک نمودند. در سال 1938 تحقیقات حکومت در باره فعالیت های برخی از شعب فرعی بانک، منجر به حکم شش سال زندان برای یک تن از سهمداران عمده بانک گردید. اندکی پس از آن در 1939 بانک مرکزی (د افغانستان بانک) تاسیس شد تا پاره یی از فعالیت های بانک ملی را در مورد پول رایج کشور و مبادله اسعار خارجی به دوش بگیرد.10

پهنای دید برنامه اقتصادی مجید، از این حقیقت که نوآوری های او بیشتر از یک نوآوری اقتصادی بود، مبرهن می گردد. عناصر آموزشی، صحی، رفاه اجتماعی و دیگر ترکیبات اجتماعی به پروژه های او بستگی داشت. به طور مثال، مناطق شمال که پنبه می کاشت، با تسهیلات بیمارستان کوچک اما مدرن مجهز بود که پیش از این در افغانستان یک چیز ناشناخته بود. مکاتب و راه ها که نه تنها به مستخدمان شرکت بلکه به تمام باشندگان منطقه فایده می

رساند، بنا یافت و برای حکومت سرمشقی شد که این گونه خدمات را در سطح ملی گسترش دهد.11

یکی از تشبثات بسیار موفق مجید برنامه یی بود که او برای جوانان کوشا و شایسته برای تحصیل در خارج بیشتر آلمان براساس اشکالرشپ طرح نمود. یک گروه متنفذ از افغان ها با بهره گیری از این برنامه، افزون بر مهارت های فنی، در اداره امور مالی و بانکی نیز آموزش دیدند. سرانجام، حکومت خویشتن را ناگزیردید که خودش یک برنامه اسکالرشپ خارجی را آغاز نماید. بسیاری از اندیشمندان امروزی افغانستان محصول این برنامه ها می باشند. همچنان برنامه آموزشی مجید قشر حاکم را تاحدی عصبانی ساخت. طوری که آن ها ظهور یک گروه متفکران وفادار به مجید و امپراتوری اقتصادی وی را از سویه های مختلف به چشم سر مشاهده نمودند. مجید این را به شدت رد می کرد و می گفت که او کدام جاه طلبی سیاسی نداشت. اما خاندان شاهی آن را این طور نمی دیدند. 12

برنامه انکشافی مجید که در سال 1939 با پلان اقتصادی هفت ساله جدید دنبال شد، شگفتی هایی را در تجارت افغان که در سال های بین 1938 و 1944 حجم آن زیاده از سه برابر گردید، به بار آورد. صادرات پوست قره قل و پنبه پیشقدم بود و حجم رو به ازدیاد واردات را حفظ نموده بود13 ولی در عین زمان افغانستان بسیار متکی برتجارت خارجی گردید. هنگامی که ابرهای جنگ در اروپا در سال 1939 تراکم نمود، بخش جدید اقتصاد افغانی مورد تهدید قرار گرفت. مجید طوری که انتظار می رفت هوشیار بوده جنگ را در حال آمدن می دید و کوشید تا تجارت افغانی را به سوی ایالات متحده تغییر جهت دهد. او احساس می کرد که ایالات متحده خواهد کوشید تا بی طرفی خود را حفظ کند.

تجارت میان ایالات متحده و افغانستان تا این زمان به پایین ترین تراز بود و آن مقدار کمی که وجود داشت هم بیشتر از طریق گروه های سومی در لندن یا در هند جریان می یافت. ابتدا از سال 1923 حکومت افغان میرزا محمد خان یفتلی را (کسی که پسان تر وزیر مالیه شد و پسرش عبدالله یفتلی معاون صدراعظم گردید) به نیویارک فرستاده بود تا برای فروش مستقیم لاجورد تدبیرهایی اتخاذ نماید. یک تعداد کمپنی های امریکایی به این دانه افشانده شده نول زدند. اما هیچ کدام طعمه را بلع نکرد (به سخن دیگر، این کمپنی به عرضه او دلچسپی محتاطانه نشان دادند اما از پذیرفتن آن شانه خالی نمودند).

در سال 1934 یک نمایشگاه بزرگ بین المللی تجارت در کابل برگزار شد که کمپنی های امریکایی جنرال موتورز General Motors و جنرال الکتریک General Electric و فورد Ford و ریمنگتون راند Remington Rand و اندر وود Under Wood و سنگر Singer نمایندگان و کالاهای نمایش دادنی به آن فرستادند. در آن وقت جنرال الکتریک داوطلبی ناموفقانه یی برای منتاژ نیروگاه برق پیشنهادی در ماهیپر نمود. نماینده امریکایی کیترپیلر تراکتورز Caterpiller Tractors در هند نیز در همان سال به کابل رفت تا کاری برای کارخانه خود دست و پا کند. این فروشندگان درک کرده بودند که برنامه انکشافی مجید بازارهای

بالقوه یی برای تولیدات آن ها می آفرینند و دیدگاه های خود را به قونسل های متعدد امریکایی گزارش دادند و این قونسل ها گزارش ایشان را به اطلاع وزارت خارجه امریکا رسانیدند و لیکن وزارت خارجه به گونه یی که در فصل های دوم و چهارم تذکر داده شد، تماس با افغانستان را تشویق نمی کرد. بنا بر این، کارخانه های امریکایی کنار زده شدند و در غیاب نمایندگان فروش امریکا از کابل، معامله نصیب شرکت های اروپایی که نمایندگانی در محل داشتند، گردید. 14

نمونه خوبی از مزایای داشتن یک نماینده مقیم در کابل در رقابت میان جنرال موتورز و کمپنتی انترنشنل هاروستر International Harvester بهتر تمثیل شده می تواند. موترهای ترک، واردات عمده افغانستان از ایالات متحده بود و تا سال 1951 جنرال موتورز انحصار کامل بازار موترهای ترک افغان را در دست داشت. و لیکن نمایندگان آن دور بوده کمتر کاری کردند که از این مزیت خود بهره برداری و استفاده نمایند. سپس انترنشنل هاروستر، کنت کرلی ملنس Kenneth Curly Millnes را که یک فروشنده بسیار ماهر و زیرک استرالیایی بود، فرستاد تا در کابل مقیم گردد. ملنس و همسر شیرین زبانش (تاپسی) با شیوه دوستانه و وسعت نظر استرالیایی خود به زودی خود را در پیش افغان ها از هرپیشه و بیشه یی که بودند، و نیز در نزد جامعه خارجیان مقیم، عزیز گردانیدند. هیچ پیشنهاد یا درخواستی برای بهتر ساختن موترهای ترک که ملنس می فروخت، هرگز از نزدش نادیده نمی گذشت. کارخانه اصلی در شیکاگو، حاضر بود با درنظر گرفتن شرایط خاص در افغانستان تعدیلاتی در آن ها به عمل آورد. اینک دو نمونه از این نحوه برخورد ذکر می شود:
انترنشنل هاروستر، شاسی های رنگ شده به رنگ های روشن را می فرستاد تا افغان ها بتوانند بادی های مزین به رنگ های مطبوع خودشان را برترک ها نصب کنند. شکایت عمومی از شکستن اسپرنگ ها و اکسل ها بود که در اثر اضافه باری فاحش صورت می گرفت. ملنس چنان ترتیب داد که در ترک های خود تایرهای ضعیف داشته باشد. هنگامی که بر آن ها بیش از اندازه بار شود، تایرها پیش از اکسل ها یا اسپرنگ ها از کار بیفتند، و رانندگان افغان ناگزیر شدند که به ترمیم تایرها مشغول گردند ولی نتوانند در باره خود ترک ها شکایت نمایند، و این گونه، اضافه باری کاهش یافت. در طی چند سال جنرال موتر قسمت زیاد بازار فروش خود را در افغانستان از دست داد اما واردات ترک ها از ایالات متحده بیش از دو چند بالا رفت و موترهای ترک انترنشنل هاروستر در شبکه راه های رو به انکشاف افغانستان، در هرجا به نظر می خورد. بدبختانه ملنس پس از چند سال تبدیل گردید و به علت صرفه جویی انترنشنل هاروستر کسی به جایش گماشته نشد. به زودی انترنشنل هاروستر بازار را به روس ها و تا اندازه یی به آلمان ها و جاپانی ها باخت.15

قره قل که صادرات عمده افغانستان به ایالات متحده بود، از راه لندن-جایی که خریداران امریکایی برای لیلام های سالانه حاضر می شدند، خرید و فروش می گردید. در 1939 بانک ملی دفتری به ریاست محمد عمر خان در نیویارک افتتاح نمود. در آن هنگام ایالات متحده و افغانستان نمایندگان دیپلوماتیک یا قونسلی مقیم مبادله نکرده بودند. بنا براین، مراسلات زیادی در پرونده های وزارت خارجه در خصوص این که چه موقفی به نماینده تجاری

افغانی در نیویارک قایل شوند، تراکم نمود و سر انجام، تفاهم مناسب به دست آمد و افغانستان آغاز به نقل دادن فروش قره قل از لندن به نیویارک نمود. در عین زمان، افغانستان قادر گردید که آغاز به خریداری کالاهای زیادتر، مستقیماً از کارخانه های ایالات متحده بکند. در 1935 معامله جنرال موتورز که در بالا نقل شد، راه را برای برقراری روابط تجاری مستقیم میان دو کشور باز کرده بود و این ها سرآغاز روابط اقتصادی گسترده تر شد که مالا به یک برنامه کمک اقتصادی امریکایی به یک پیمانه گسترده در افغانستان انکشاف یافت.

امتیاز تفحص نفت در سال 1928 از سوی شاه امان الله به کمپانی تجاری افغان- امریکایی که توسط چندین امریکایی که در چانه زدن های سیاسی مهارت زیرکانه داشتند، سازماندهی شده بود، اعطا گردید. اما به هیچ نتیجه منتهی نشد. زیرا کمپنی به وسیله وزارت خارجه از معامله کردن در افغانستان دلسرد گردیده بود. و افزون برآن یک شورش قبیله یی در سال 1929 امان الله را از سلطنت خلع نمود. 16 یک پیشآمد مهم و زیان بار در روابط اقتصادی افغان - امریکایی به ارتباط نماینده انلیند اکسپلوریشن اویل کمپنی (Inland Eploration Oil Company) رخ داد. در 1934 کمپنی انلیند از فردریک جی. کلپ (Federick G. Clapp) یک مشاور زمین شناس که در امور نفتی به حکومت ایران مشوره می داد، خواهش کرد که از افغانستان دیدن نموده و گزارش های مربوط به ذخایر احتمالی نفت آنجا را تحقیق و صحت و سقم آن ها را روشن کند. انلیند یک شرکت فرعی سیبورد اویل کمپنی Seaboard Oil Company بود که آن نیز بالنوبه یک کانسرسیوم چندین کمپنی بزرگ نفت به شمول تاکسیکو TEXACO و پومیروی Pomeroy و فیشر Fisher بود. اوکدن ال. میلز Ogden L. Mills یکی از وزیران پیشین خزانه در ایالات متحده از شریکان مهم در کمپنی سیبور به شمار می رفت.

کلپ از هرات دیدن کرد و نمونه های نفت را گرفت و خوشبینانه به انلیند گزارش داد. بنا براین، گفتگوها برای به دست آوردن امتیاز به راه افتاد. برای انجام گفتگوها، انلیند، چارلز سی. هارت Charles C. Hart نایب رییس خود را که قبلاً وزیر مختار امریکا در البانیا و ایران بود، موظف ساخت. او که یک پای خود را از دست داده بود، یک دیپلومات پیشین حرفه یی لایق و زود رنج و رک گو بود. هارت در جون 1936 به کابل رفت و دریافت که افغان ها معامله گران بسیار سرسخت و محیل اند. چنانی که دیگران پیش از او و بعد از او دریافته اند. هارت و کلاپ هردو مشاوران حکومت ایران در مذاکرات مربوط به امتیاز ایران- انگلیس بوده و پارسیان را کمک نموده بودند که شرایط مساعدی به دست آرند. بناءً وقتی که هارت خواستار یک معامله ترجیحی برای انلیند شد، خود در چاهی که برای دیگران کنده بود، افتاد. زیرا افغان ها عین شرایطی را مطالبه می کردند که هارت برای حصول آن ها برای پارسیان کمک نموده بود. به رغم گفتگوهایی که طرفین در آن با هم سخت درآویختند، هارت نسبت به افغان ها بسیار احترام می گذاشت و در نامه مورخ 30 جون 1936 از کابل به والاس میوری که در فصل چهارم مذکور افتاد. احساسات تحسین آمیز خویش را ابراز نمود.

در عین نامه، هارت به تلخی شکایت کرد که جنرال قونسل امریکا در کلکته، نماینده استاندارد آیل کمپانی Standard Oil Company ملتون و ایتنی Milton Whitney را تشویق نموده است که به کابل بیاید و برای به دست آوردن امتیاز رقابت نماید. همچنان هارت مانند دیگران که پیش از وی کار می کردند، اصرار می ورزید که ایالات متحده یک دفتر دیپلوماتیک مقیم در کابل تاسیس نماید و خاطرنشان می نمود که پیشبرد منافع اقتصادی امریکا در افغانستان تا حد زیادی تسهیل خواهد گردید اگر از سوی یک وزیر مختار مقیم امریکا در کابل پشتیبانی شود.

پس از گفتگوهای دراز و غیرمستقیم، اعطای یک امتیاز در 20 نوامبر سال 1936 در برلین (جایی که صدراعظم هاشم برای انجام عملیات جراحی رفته بود) به امضا رسید و از سوی شورای ملی افغان در 21 اپریل 1937 تصویب گردید. امتیاز هفتاد و پنج ساله، این حق را به انلیند داد که ذخایر نفتی را در سرتاسر کشور بدون استثنا تفحص نماید، و انکشاف دهد. و حق تفحص ذخایر معدنی را در هرجای افغانستان مشروط به مذاکرات بعدی در مورد انکشاف معدنیات داد. 18 این یک امتیاز خیلی سخاوتمندانه بود از سوی افغان ها که می بایست بر ترس و هراس خود از واکنش روس ها در برابر امریکاییانی که در نزدیکی مرز شوروی آمد و شد خواهند کرد، غالب آیند. هم چنان بر اجانب در کشورشان چیره گردند. کلاپ و هنری ریا Henry Rea به تفحص نفت پرداختند. زمین شناس جوان امریکایی- ارنست فاکس که در فصل دوم از وی نام برده شد، استخدام گردید، تا سروی معدنیات را در سطح کشور به عمل آرد. او با سواری اسب تنها به همراهی یک نفر امریکایی به نام هودی کیرک Howdie Kirk طول و عرض افغانستان را پیمود. کتابش که حاوی این سفرها است، تصویر روشنی از شرایط (حاکم بر) افغانستان درنیمه دهه 1930 به دست می دهد.

کلپ و فاکس هردو دورنمای خوبی برای نفت و استخراج مواد معدنی گزارش دادند- به ویژه در افغانستان شمالی. اما در 19 جون 1937 انلیند ناگهان به حکومت افغان اطلاع داد که از امتیاز صرفنظر می کند. گرچه انلیند اظهار داشت که این حرکت آن صرف روی «دلایل تجاری» صورت گرفته بود، ولی با آن هم این ضربت شدیدی بود که بر توقعات اقتصادی و روحیه معنوی و غرور افغان ها وارد گردید. فاکس آن را این طور توصیف کرده است:

در 1937 افغان ها با دادن امتیاز به یک کمپانی امریکایی که منابع نفت سراسر کشور را کنترل کند، کلیه سنت ها را درهم شکستند و افزون براین، حق تفحص ذخایر معدنی سراسر کشور را به عین کمپانی اعطا نمودند که ممکن بود منجر به دادن یک امتیاز در زمینه مواد معدنی گردد. این تاحد زیادی دلیرانه ترین و احتمالاً پیشرفته ترین حرکتی بود که اصلاً از سوی یک حکومت افغانی انجام داده شد. این حکومت توقعات زیاد داشت که ثروت رایگانی از درک نفت و معادن به دست آرد و لیکن پیش از آن که سالی منقضی شود و پیش از آن که کار ما زیاد پیش برود، کمپانی از حقوق امتیازش صرف نظر کرده و تمامی کارکنان خود را کشید.

چندین دلیل برای عقب کشیدن چون (وضع نابسامان اقتصاد متغیر صنعت نفت خام و غیره) ارایه داده شد که هیچ یک آن ها برای افغان ها آشکار نبود. آن ها تنها می دانستند که تجربه نخستی شان در سهمگیری خارجی مسالمت آمیز، طوری نتیجه نامطلوب و غیرمتوقع داد که شاید حتا عبدالرحمان کهنه کار را تکان می داد. برای آنان این گیج کننده بود که امریکاییان بتوانند به این آسانی لطف و مرحمتی را از دست دهند که دیگران برای حصول آن مدت زمان درازی سخت در تلاش بودند.19

بدون تردید افغان ها به راستی این فسخ را بسیار ناگوار تلقی نمودند. آنان باور راسخ داشتند که حتماً در قبال این، یک انگیزه سیاسی پنهانی وجود دارد. به رغم توضیحات انلیند که رکود اقتصاد جهانی به دست آوردن سرمایه را مشکل ساخته و این که انکشاف چاه های نفت خلیج فارس نفت شمال افغانستان را در بازار، غیراقتصادی گردانیده است (انلیند برآورد نمود که یک هزار میل پایپ لاین به هزینه بیش از پنجاه میلیون دالر مورد نیازمندی خواهد بود) و هم این که ابرهای جنگ در افق درحال تراکم بود، افغان ها به حرف های وی باور نکردند. مجید که دو سال بعد با جنرال قونسل امریکا در کراچی سی. ای. میسی C.e.Macy گفتگو می کرد، به او گفت " حکومت افغانستان بسیار متاسف است که کمپنی انلیند از امتیاز خود در زمینه نفت، روی دلایلی که تا هنوز برای حکومت افغان روشن نیست، صرفنظر کرد. 20

لودویگ آدمک Ludwig Adamec می گوید که فیض محمد زکریا- وزیر خارجه که به نام مستعار در جریده اصلاح در جولای 1938 می نوشت، ادعا کرده است که امتیاز بر اثر فشار بریتانیا بر ایران که همکاری اش در زمینه مسیر یک پایپ لاین از افغانستان ضروری بود، فسخ گردیده بود. آدمک همچنان اظهار می دارد که در ماه می 1935 پیش از آن که امتیاز به انلیند تکیه کند فیض محمد به دبلیو . اچ هورنی بروک W.H.Hornibrook - وزیر مختار معتمد در کابل و مقیم در تهران گفت که افغانستان روی دلایل واضحی نمی توانست امتیاز را به بریتانیا یا روسیه بدهد و هم بریتانیایی ها، فرانسوی ها و روس ها به دادن آن به جاپانی ها یا آلمان ها اعتراض خواهند نمود و فرانسوی ها به نفت دلچسپی ندارند. ولی اعطای آن به امریکاییان به برپایی نمایندگی دیپلوماتیک مقیم امریکایی در کابل که افغان ها آن را می خواستند، کمک خواهد کرد21

اگر این حقیقتاً هدف افغان ها بوده باشد، این هدف واضحاً برآورده نشد و ناکامی و محرومیت سیاسی افزون بر مایوسیت اقتصادی وضع ناگوار افغان ها را هنوز ناگوارتر ساخت. دشوار است بتوان ارزیابی کرد که تا کدام اندازه مایوسیت افغان ها از موضوع انلیند، آن ها را در طریق جستجوی شان از سرمایه و مساعدت فنی، به سوی قدرت فزاینده آلمان نازی، به عنوان یک منبع امداد، سوق داد. آن ها یقیناً به مرحله یی رسیده بودند که برای اعتبارها برای خرید کالاهای صنعتی، و به دست آوردن اشخاص فنی ماهر که دستگاه های جدید را به کار اندازند و افغان ها را برای انجام دادن چنین ماموریت آموزش دهند، نیاز داشتند. آلمان ها و تا اندازه کمتری متحدان آن

ها- ایتالیایی ها و جاپانی ها حاضر و واقعاً مشتاق هم بودند که نیازمندی های افغان ها را تهیه نمایند لذا افغانستان به آن ها روآورد. ورود کارمندان محور به داخل افغانستان در سال های نزدیک پیش از جنگ در فصل پنجم تذکر داده شده است و همچنان دشواری های دوران جنگ که برای افغانستان به علت روابط نزدیکش با آلمان و متحدان آن پدید آمده بود، یادآوری شده است.22

مجید و دیگر رهبران افغان درک نمودند که برنامه معتدل آن ها برای رشد اقتصادی گرچه از بسیار جهات موفق بود، ولی افغانستان را بیش از حد متکی برتجارت خارجی گردانیده بود. این برنامه، اقتصاد افغانستان را از یک اقتصاد کاملاً بخور و نمیر به یک اقتصاد صادر کننده محصولات فروشی مبدل ساخت. این شیوه به سرحد کمال رسیده بود و انکشاف مهم بیشتر، ایجاب تزریق منابع بزرگ سرمایه را که از توان افغانستان بالا بود می کرد تا تولید در داخل کشور صورت گیرد و همان بود که مجید در صدد جستجوی سرمایه گذاری و قرضه های قابل توجه خارجی برآمد.

جنگ جهانی دوم رشته امیدهای افغان ها را برای به دست آوردن تمویل خارجی به منظور توسعه اقتصادی از هم گسیخت. هنگامی که ایالات متحده در سال 1941 عملاً داخل جنگ شد، تراز روابط تجاری افغان- امریکا به سرعت کاهش یافت. اگرچه از جانب افغانستان تاحدی، مساعی به خرج داده شد که هم صادرات و هم واردات را که از راه اقیانوس آرام فرستاده می شد، ادامه دهد. رنج شدید اقتصادی که جنگ بر افغانستان تحمیل کرد در فصل پنجم شرح داده شده است. نقشی را که ایالات متحده برای سرپا نگه داشتن افغانستان در آن روزهای دشوار بازی کرد، در نزد رهبری افغان بی اثر نبود، رهبری یی که بیش از پیش به این نتیجه رسید که ایالات متحده را دوست و نجات دهنده خود بداند.

این گونه، زمینه برای مساعی افغانستان پس از جنگ، آماده بود تا روابط اقتصادی خود را با ایالات متحده استحکام و توسعه بخشد. نخستین سعی مهم از سوی افغانستان با این فیصله اش که پروژه وادی هلمند را به مساعدات امریکایی روی دست گیرد، در 1946 به عمل آمد. این داستانی است آموزنده که می سزد به عنوان یکی از حالات تشریک مساعی و ابهام ناشی از برخورد فرهنگ های مختلف، مورد بررسی قرار داده شود. این روشن است که نخستین کوشش افغان ها برای روی دست گرفتن یک (برنامه) توسعه اقتصادی منظم و گسترده با استفاده از منابع خودشان به حد نهایی رسیده، و راه را برای بذل مساعی به منظور به دست آوردن سرمایه و تاسیس یک شراکت اقتصادی قابل توجه با ایالات متحده، هموار ساخته بود. اما توقع بلندپروازانه آن ها غرض حصول سرمایه گذاری امریکایی در این وقت، با حقایق سرد بی علاقه گی اقتصادی و سیاسی امریکا برخورد و از میان رفت.

فصل یازدهم

روابط ایالات متحده و افغانستان

پس از جنگ جهانی دوم تا سال 1973 (1)

روابط افغانستان- امریکا پس از جنگ، از وضع متغیر جیوپولتیک آسیای مرکزی و جنوبی به شدت متاثر بود. اتحاد شوروی به عنوان یک نیروی بزرگ در آن ناحیه تبارز نمود. از سوی دیگر، بریتانیا تصمیم گرفت که نیمقاره (هند) را ترک گوید. این گونه، توازنی را که افغانستان به گونه سنتی اما با بی میلی بر آن تکیه می کرد، از میان بر می داشت. سیاستمداران کارآزموده افغان مانند صدراعظمان- هاشم خان و شاه محمود مشتاقانه در جستجوی نیروی بزرگ دیگری بودند که این خلا را پر کند. گزینش روشن و یگانه- ایالات متحده بود، اما خستگی جنگ موجب می گردید که امریکاییان به یک مرحله بی میلی از درگیر شدن در جاهای دور، برگشت نمایند.

مقامات افغانی خط مشی یی را در پیش گرفتند که شرکت های مهم امریکایی را به داخل افغانستان جلب و جذب کند. آنان پیش بینی می کردند که این کار در دراز مدت پای حکومت امریکا را در میان خواهد کشید. به عنوان جز یک طرح گسترده و جاه طلبانه اما واقع بینانه انکشاف ملی، رهبران افغانستان مشتاقانه علاقمند بودند که ناحیه وسیع و بایر وادی هلمند را به یک منطقه حاصلخیز تبدیل کنند. تصادفاً شرکت تعمیراتی موریسن کنودسن (MK) که یک قرارداد بزرگ انجینری و دارای ارتباطات سیاسی خوبی در ایالات متحده بود، در همین منطقه میدان های هوایی دوران جنگ را در هند و ایران تکمیل می کرد. افغانستان اندوخته خوبی از اسعار خارجی که در نتیجه صرفه جویی های دوران جنگ فراهم آمده بود، داشت. از این رو، تصمیم گرفت که شرکت موریسن کنودسن را برای اعمار پروژه های ضروری آبیاری و برق آبی در هلمند استخدام نماید2. حکومت افغان همچنان کوشش کرد تا شرکت های بزرگ هواپیمایی امریکایی را در توسعه و انکشاف هوانوردی ملکی در افغانستان علاقه مند سازد. ولی شرکت های هواپیمایی، دست اندرکار توسعه و گسترش هوانوردی داخلی در ایالات متحده بوده دلچسپی نشان ندادند. سر انجام، حکومت افغانی که می خواست وقت تلف شده دوران جنگ را در با توسعه منابع بشری خودش تلافی کند، از ایالات متحده درخواست مساعدت فنی نمود تا تسهیلات آموزشی ناچیزش را توسعه و عصری سازد.

قبلاً در سال 1943 عبدالحسین عزیز به عنوان نخستین وزیر مختار افغانی در واشنگتن مقرر گردیده بود. این امر مذاکرات مقدماتی استمزاجی متعددی را

که حکومت افغانستان برای یاری و مساعدت امریکایی می نمود، تا حد زیادی تسهیل می کرد. عزیز در اکتبر 1948 تبدیل و به جایش سردار محمد نعیم که پسرکاکای پادشاه و برادرزاده صدراعظم بود، گماشته شد. وزارت مختاری افغانی در به دست آوردن دوستان و تاثیر وارد نمودن بر مقامات امریکایی خیلی فعال گردید. در خلال سال 1949 روشن شد که اندوخته های ارزی کشور به حد کافی زیاد نخواهد بود که حوزه کار وادی هلمند را که کمپنی موریسن کندوسن و حکومت افغان در نظر داشتند، تمویل نماید. بنابرآن، هیاتی به ریاست عبدالمجید زابلی فرستاده شد، تا پلان توسعه اقتصاد ملی را که وادی هلمند تنها یک بخش آن بود، به عهده گیرد. زابلی نسبت به زمان خود پیشرفته تر بود. پلان های توسعه اقتصادی هنوز باب روز نشده بود. مقامات امریکایی در واشنگتن به شمول کارشناسان بانک صادرات و واردات که زابلی به آن رجعت داده شده بود، از رسایی و پهنای پلان شگفتی زده شدند. آن ها برای گریز از نافهمی شان و اقتضای مصلحت به تصویب یک قرضه بسیار کوچک تر و آن هم صرف برای هلمند3 در سال 1949 (بسنده نمودند) آن ها انکشاف زراعتی و برق آبی را می توانستند بفهمند. اما پیچیدگی های یک پلان انکشافی متکامل در سطح کشور شک و تردیدهای خیلی زیاد در بر داشت.

در هفتم فبروری 1959 نخستین موافقت نامه همکاری فنی میان افغانستان و ایالات متحده به امضا رسید. در بهار سال 1952 ویلیم جیمز هیز Willam James Hayes به کابل رسید تا ریاست گروه کمکی ایالات متحده را برای آی سی ای (I C A) یعنی اداره همکاری بین المللی به عهده بگیرد. همین اداره بود که در سال 1961 به ای آی دی (A.I.D) یعنی نمایندگی برای توسعه بین المللی تبدیل گردید. برای جلوگیری از وقوع یک قحطی خطرناک در افغانستان یک موافقتنامه قرضه گندم در هشتم جنوری 1953 به امضاء رسید. این سرآغاز یک سلسله وام ها و اعانه ها بود که از سوی ایالات متحده برای وارد کردن گندم و دیگر مواد غذایی به افغانستان ادامه یافت4 دارالمعلمین دانشگاه کلمبیا کمک بیست و سه ساله یی را در 1954 آغاز کرد. داکتر کلارنسن لنتون Dr. Clarence Linton نخستین دسته را رهبری می کرد. در 1954 وام دوم بانک صادرات واردات غرض ادامه کار در هلمند به تصویب رسید. موریسن کنودسن کارهای مهندسی و بنایی را در زمانی کمتر از موعد مقرر به پایان می رسانید و این امر برای افغانستان دشواری هایی خلق می نمود. اسکان مجدد دهقانان در زمین های تازه آبیاری شده و مشکلات بغرنج اداری و تنظیم یک پروژه عمده انکشافی چندین جانبه، منتج به ضرورت مهارت هایی گردید که افغان ها نمی توانستند بدون کمک خارجی آن ها را فراهم سازند. روی این اصل، مقامات افغانی تقاضای کمک فنی امریکا را نمودند تا افغان ها را برای به کار انداختن وسایل جدید، آموزش دهند. تا این وقت عنوانیت و اعتبار ایالات متحده در گروه این پروژه مانده بود زیرا بسیاری از افغان ها و سایر ناظران بیگانه آن را یک «پروژه امریکایی» می دانستند. حکومت امریکا چاره یی جز این نداشت که مساعدت فنی مورد نیاز را تهیه کند.

تمام این پروژه ها و فعالیت ها میان تعداد زیاد امریکاییان و افغان ها برای نخستین بار روابط نزدیکی در ساحه کار برقرار کرد. از یک سو، این تماس ها منتج به دوستی صمیمی در سطح علایق شخصی گردید. از سوی دیگر،

پرابلم های جدی یی که این فعالیت های پیچیده تولید می کرد، منجر به اصطکاک های جدید در سطح حکومتی می شد و تاحدی همان احساسات گرم و نزدیکی را که در طی سالیان جنگ رشد یافته بود، سرد می ساخت.

آغاز جنگ سرد میان اتحاد شوروی و ایالات متحده بیش از پیش روابط افغانستان- امریکا را پیچیده ساخت. در سال 1952 ایالات متحده به منظور سازماندهی یک اتحاد منطقه یی مبارزه یی را به راه انداخت تا از گستره جویی احتمالی شوروی جلوگیری به عمل آورد. این مبادرت که به اصطلاح دولت های "نوار شمالی" را سازمان دهد، امریکا را به یک پیمان نظامی با پاکستان و تهیه اسلحه به آن کشور کشانید. با درنظر داشت اختلافات سیاسی دیرینه میان افغانستان و پاکستان بر سر سرنوشت قبایل پشتون، افغانستان مسلح ساختن پاکستان را از سوی ایالات متحده یک عمل غیردوستانه تلقی نمود.5 این احساس هنگامی بیشتر تقویت گردید که ایالات متحده از دادن کمک نظامی به افغانستان خودداری ورزید.6 رهبران افغان احساس می کردند که خودداری امریکا دال بر این است که آن کشور به نیازمندی ها و مصالح افغان ها اهمیت قایل نیست و از نظر آن ها رد مکرر کمک نظامی از سوی ایالات متحده با تعهدات امریکایی به پاکستان مربوط می شد.

هنگامی که سردار محمد داوود در سال 1953 صدراعظم شد، این وضع پیچیده تر گردید. روابط میان پاکستان و افغانستان بدتر گردید و ایالات متحده در شرایط دشواری قرار گرفته می کوشید تا یک وضع واقعبینانه و بی طرف را میان دو دوست خود حفظ کند. افزون بر ضرورت افغانستان برای انکشاف اقتصادی سریع و منازعه آن با پاکستان آن کشور را به پذیرفتن کمک اقتصادی و نظامی شوروی به پیمانه گسترده کشاند7 مقامات حکومت امریکا که مسحور لفاظی جنگ سرد خود بودند، این تحولات را با ترس و هراس فزاینده می نگریستند. این وضع قسماً از آن حقیقت منشا می گرفت که تصمیم افغان ها برای پذیرش کمک شوروی به پیمانه گسترده در تناقض مستقیم با اطمینان هایی بود که دیپلومات های بلندپایه افغان سال ها به مقامات امریکایی داده بودند، بدین معنا که در هیچ حالت بسط و گسترش نفوذ شوروی را هرگز در افغانستان اجازه نخواهند داد. اکنون آشکارا معلوم می شود که این اطمینان ها کاملاً صادقانه و به این باور داده شده بود که آن ها برای حساسیت های جنگ سرد آمریکا مطبوع و خوشایند خواهد بود اما مقارن سال 1954 مقامات افغان بر این بودند که مشکلات با پاکستان و نیازهای داخلی افغان ها، وضع را دگرگون ساخته و تغییر سیاست شان را توجیه می نمود. با وجود آن حکومت امریکا را این سیاست جدید سخت و به گونه محسوس تکان داد مخصوصاً که این تصمیم پیش از هرگونه آمادگی سیاسی و یا شعار قبلی به ایالات متحده گرفته شده بود.

به دنبال آن، وضعی به میان آمد که شاید سخت ترین و قاطع ترین دوره روابط افغانستان- امریکا به شمار می رفت. در داخل حکومت امریکا اختلافات آشکاری در این خصوص که چگونه سیاست امریکا را به این تحول تازه وفق داد، وجود داشت. برخی از مقامات امریکایی که از رو آوردن ناگهانی افغانستان به سوی اتحاد شوروی متعجب و اندوهگین بودند، گمان می کردند

که رهبران افغان تصمیم گرفته اند که غرب را ترک بگویند، و کشور خود را به اردوگاه شوروی واگذار کنند. این مقامات می پرسیدند چرا باید ایالات متحده سرمایه گذاری بیشتر در کشوری نماید که در گرو اتحاد شوروی چنان رفته که استرداد آن ممکن نیست. ایالات متحده باید بساط خود را از افغانستان برچیند و منابع خویش را در اختیار متحدان با ثباتی چون پاکستان و ایران بگذارد. مقامات امریکایی دیگر که افغان ها را بهتر می شناختند، دیدگاه وسیع تری اتخاذ می نمودند. آن ها استدلال می کردند شرایطی که افغانستان را سبب شد تا کمک شوروی را بپذیرد، حاکی از هیچگونه تمایلات ایدلوژیک نبوده و افغان ها اساساً هم اکنون مثل همیشه می خواهند استقلال خود را حفظ کرده و افغانستان حضور و کمک امریکا را می خواهد تا با مساعدت شوروی موازنه بر قرار نماید. روی هم رفته در دراز مدت سیاست امریکا شاید بهتر باشد که افغانستان را به سمت یک دوست بی طرف غیرمتعهد داشته باشد، تا یک متحد متعهد که برای امنیت آن ایالات متحده مسوول خواهد بود.8

این مباحثه ذات البینی که در 1954 آغاز گردید، برای چندین سال دوام کرد و مانند اکثر همچو مباحثات کاملاً فیصله و یک طرفه نشد. و دودستگی سراسری آن از شورای امنیت ملی تا تفرقه درونی یی که در داخل سفارت امریکا در کابل رخ داد، توسعه یافت. در اخیر آنانی که استدلال می کردند که سیاست امریکا باید تلاش نماید تا موازنه را میان اتحاد شوروی و ایالات متحده در داخل افغانستان اعاده کند و این گونه، به افغان ها شانس آشکاری بدهد تا بیطرف و مستقل بمانند، فایق آمدند. نتیجه این سیاست آن بود که کمک امریکا باید در راستای تقویت پیوندهای افغانستان با جهان آزاد رهنمونی شود و این که امریکا نباید کوشش نماید که به اتحاد شوروی براساس پروژه به پروژه رقابت کند. پالیسی سازان امریکا باید در برابر کلیه کوشش های مبذوله از سوی افغان ها برای استعمال ایالات متحده در برابر شوروی به سود خود، مقاومت کنند. سفیران امریکا شلدون تی. ملز. Sheldon T. Mills و هنری ای. بایرود Henry A. Byroade و جان ملتون ستیوز John Milton Steeve و روبرت جی نیومان Robert G. Neuman یکی در پی دیگری این دستور را رعایت کردند و بسیار زحمت کشیدند تا آن را به رغم نخستویات متغیر کاخ سفید و کانگرس و پیش بینی های غیرقابل پیشگویی بودجوی اجرا کنند.
برای پیاده ساختن این پالیسی، مجموعه یی از کمک ها فراهم گردید تا برای کمک مجاز با افغانستان در عرصه هایی که خود افغان ها مهم می پنداشتند، تخصیص داده شود و در عین زمان، استقلال و پیوندهای آن کشور را با جهان آزاد تقویت نماید. این مجموعه کمک ها مرکب از چهار جزء عمده بود: آموزش و پرورش، ترانزیت، هوانوردی ملکی و وادی هلمند.

آموزش و پرورش

در این عرصه، مقامات افغان روشن ساختند که آن ها کمک های امریکا را ترجیح می دهند. از این رو، مساعی امریکا روی اعمار ساختمان های نو برای دانشگاه کابل و تهیه گروه های متخصصان از دانشگاه های امریکایی مانند کلمبیا، وایومنگ (که قبلاً در آنجا بودند) اندیانا، نبراسکا در اوماها، الونای جنوبی و ضمناً گروه انجنیری ایالات متحده (به نمایندگی از

یونورستی های پوردو Prudue. و جورجیا تک Georgia Tech و کارولینای شمالی و سنسناتی Cincinnati تمرکز داده شد تا سراسر نظام آموزشی افغان را دقیقاً بررسی و بهبود بخشند. کشورهای دیگر غربی و سازمان ملل در این مساعی سهم گرفتند. در نتیجه، هیچ شکی نماند که بخش بیشتر نظام آموزشی افغان به استثنای انستتیوت پولی تخنیک به سرپرستی شوروی، در مسیری توسعه یافت که ریشه مستحکم در مفاهیم و فلسفه های غربی داشت9

ترانزیت

عرصه عمده دوم کمک امریکا در توسعه تسهیلات ترانزیتی بهتر برای تجارت افغانستان با جهان آزاد بود. کارشناسان هیات مهندسی نظامی ایالات متحده بر پایه قرارداد، کار بازسازی شاهراه های سرتاسری کشور را تا مرز پاکستان و از هرات تا مرز ایران در دهه 1960 پیش می بردند. ایالات متحده از نفوذ دیپلوماتیک خود کار گرفته تا پاکستان و افغانستان را به امضای یک موافقتنامه ترانزیتی در سال 1958 ترغیب نماید که یک راه امن برای عبور واردات و صادرات افغانی تضمین گردد. با درنظر داشت این که روابط میان دو کشور بیشتر اوقات خصمانه بود، این امر کار چندان ساده یی نبود. برای تشویق امضای موافقتنامه ترانزیت، ایالات متحده پیشنهاد کردکه خطوط فرعی راه آهن را از چمن و تورخم از جانب پاکستانی به داخل افغانستان تمدید کند، تا واگون های سربسته قطار آهن بتوانند از بندرگاه کراچی سر راست به داخل افغانستان پیش روند. کمک امریکا برای پاکستان لوکوموتیوها و واگون های بارکشی تهیه نمود تا ترافیک اضافی را تنظیم نماید. بدبختانه روابط میان دو کشور بدتر شده رفت تا این که سرانجام منتج به بر هم خوردن کامل روابط دیپلوماتیک گردید. این رویداد انکشاف تمام عیار پروژه ترانزیت را مانع شد و بخش بیشتر اصلاحات به جانب مرز افغانی محدود ماند10

هوانوردی ملکی

عرصه سوم پروژه کمک امریکایی متوجه توسعه یک سیستم حمل و نقل هوایی ثابت و دومدار گردانیده شد. شرکت هوایی افغان بر پایه قرارداد، به اداره هوانوردی فدرال تنظیم گردید و حکومت امریکا خطوط هوایی پان امریکن Pan American Airways را ترغیب و کمک مالی نمود که چهل و نه درصد شرکت هوایی افغان- آریانا، را بخرد تا این که خطوط داخلی و بین المللی توسعه یابد. ایالات متحده همچنان متعهد گردید که میدان های هوایی در افغانستان به شمول یک فرودگاه بین المللی در قندهار آباد کند. این میدان هوایی بزرگ بنا بر پافشاری افغان ها برخلاف نظر کارشناسان مبنی بر این که این پروژه از نگاه اقتصادی دیگر قابل توجیه نبود، آباد شد. اما حکومت افغان اعمار این میدان هوایی را در این ناحیه مهم از نگاه سیاسی یک شرط اساسی برای سهمگیری امریکا در انکشاف هوایی ملکی افغان قرار داد. به سبب ملاحظات جنگ سرد که هدف آن جلوگیری از توسعه شوروی در ساحه هوانوردی ملکی بود، ایالات متحده به اکراه برمجموع پیشنهادها به عنوان کل موافقت کرد. در بخش اعظم دهه 1960 گروه قراردادی اداره هوانوردی فدرال که با اداره هوایی افغان حسن همکاری داشت، در مورد فراهم آوری

تسهیلات و آموزش کارمندان اداری و حفظ و مراقبت حتا برای فرودگاه هایی که اتحاد شوروی بنا کرده بود، مصدر کارهای خوبی گردید.

وادی هلمند

عرصه عمده اخیر تمرکز کمک امریکا در وادی هلمند بود. به گونه یی که گفته شد، این پروژه پرآب و تاب با مشکلات جدی اداری، سازمانی و فنی رو به رو شد. تزریق سرمایه و مساعدت فنی با حجم بزرگ آشکارا مورد نیاز بود. ایالات متحده تنها مساعدت فنی محدودی اعطا نموده بود و میل نداشت تعهد بزرگتری را در برابر این پروژه برعهده گیرد. ولی اکنون در شرایط جنگ سرد تصمیم گرفته شد به سفارش هیات تیودور Tudor Mission گروهی از متخصصان که از سوی حکومت امریکا برای تحلیل وضع در نوامبر 1956 استخدام شده بودند، برمنصه اجرا گذارده شود. ایالات متحده اکنون مسوولیت کامیابی این پروژه عمده افغانی را بردوش داشت.12

منابع بشری

مساعی امریکا افزون براین برنامه های عمده مساعدت، شامل کمک منابع بشری از سوی حکومت و نمایندگی های خصوصی نیز بود13 . پیام آوران صلح Peace Corp (پیس کور) ایالات متحده، کارزاری را در افغانستان با نه تن رضاکار در 1962 آغاز کرد14. آنان در مکاتب و دفترها کار می کردند و نمونه هایی که سرمشق قرار گرفته بتواند پیشکش می نمودند و خدمات مورد نیاز را انجام می دادند. حال آن که (با مردم) طرح دوستی می ریختند و با حسن سلوک و سرمشق نیکو در ایشان تاثیر می کردند. کارهای آن ها بیشتر در چهارچوب پروژه های انکشافی بزرگ، وزارتخانه ها، خدمات صحی، مکاتب و دانشگاه کابل بود. آن ها در پهلوی افغان ها در ساحه های متعدد چه شهری و چه روستایی کار می کردند. ایشیا فونديشن Asia Foundation از طریق گماشتن مشاوران فنی در دانشگاه کابل، وزارت تجارت، رادیو کابل و از طریق برنامه های امدادی کوچک خود در امور مدنی و آموزشی و توسعه روستاها نقش خاص و قابل قدری باز می کرد. مساعدت موسسات خصوصی امریکایی توسط کار مدیکو Care Medico تمثیل می شد این موسسه کارمندان طبی را که در شفاخانه های افغانی به ترتیب نوبتی کوتاهمدت کار می کردند، آماده می ساخت و امریکن فیلد سرویس American Field Service ، برنامه های یک ساله مکاتب ثانوی ایالات متحده را برای شاگردان افغانی ترتیب می داد. دفتر امور فرهنگی خدمات اطلاعات ایالات متحده USIS و پسان تر کمیسیون تعلیمی افغان – امریکایی، این ها و دیگر فعالیت های تبادله تعلیمی را سازماندهی و پشتیبانی می کردند15 . اداره نمایندگی توسعه بین المللی ایالات متحده (USAID) نیز در چهارچوب یک پروژه جامع مساعدت آماری، در عرصه های مطالعات نفوس و بهداشت خانوادگی و پشتیبانی از برنامه های حمایت کودک و مادر، در چهارچوب تنظیم خانواده کمک می نمود.

پایان

با نگاهی به گذشته، آشکارا بر می آید که جنگ سرد، چگونگی و سرشت روابط افغانستان- امریکا را یکسره دگرگون ساخت. در حالی که سهمگیری امریکا در توسعه افغانستان، در گذشته، اندک و ناشی از بی میلی بود، ایالات متحده در این وقت پایش در پروژه های وسیع و گسترده کشانده شد و سهم جدی در آن ها گرفت. در صورتی که قرار براین بود که پالیسی رسمی امریکا از رقابت مستقیم با اتحاد شوروی در افغانستان پرهیز نماید، اما در حقیقت اجراءات و مقاصدش، با اجراءات و مقاصد اتحاد شوروی در معرض مقایسه های انتقاد آمیز قرار داده می شد. این وضع رقابت آمیز روابط افغان و امریکا را پیچیده ساخت. زیرا بسا امریکاییان احساس می کردند که افغان ها از جنگ سرد استفاده نمودند تا از تکس دهندگان امریکایی مبالغ هنگفتی به دست آرند. از سوی دیگر، بسی از افغان ها بر آن بودند که کمکی که از سوی ایالات متحده داده می شود، انگیزه آن علاقه صمیمانه برای کمک به افغانستان نبوده بلکه بیشتر ناگزیری مفرطی است برای جلوگیری از گستره جویی شوروی. این امر هردو جانب را نسبت به انگیزه های یکدیگر بدگمان ساخت. فضای نسبتاً آکنده از بدگمانی که این گونه به وجود آمد، همراه با روابط ضعیف افغانستان - پاکستان و اتحاد نظامی امریکا با

پاکستان، این ها همه در مجموع روابط افغان – امریکا را به یک نقطه پایین کشانید. و این، تباین آشکاری با روابط بسیار گرم و دوستانه یی که در طی جنگ جهانی دوم انکشاف یافته بود، داشت. این یک پیشآمد نابهنگام و غیرمنتظره معلوم می شود که روابط دو کشور زمانی به این نقطه پایین باید می رسید که کمک های امریکا به افغانستان در بلندترین ترازخود قرار داشت. از این رو، با اکمال بزرگترین پروژه های بنایی در نیمه دهه 1960 کمک امریکا ناگهانی کاسته شد و در دهه 1970 کمی افزایش یافت و این تا حد زیادی به اثر ازدیاد نفوذ شوروی پس از آن که محمد داوود قدرت را با پشتیبانی مارکسیست ها در سال 1973 گرفت، تحریک گردیده بود.

به رغم دشواری هایی که فضای جنگ سرد به میان آورده بود، دیپلوماسی امریکا در کوشش برای حل دو منازعه منطقه یی که روابط آن را نه تنها با افغانستان بلکه با پاکستان و ایران نیز پیچیده می ساخت، بسیار فعال بود. چنان که در فصل های ششم و هفتم مورد بحث قرار گرفت، مشکل پشتونستان مانع روابط نزدیک میان پاکستان و افغانستان گردید. هنگامی که اتحاد شوروی از موقف افغانستان پشتیبانی نمود، این چالش تهدید می کرد که از یک مشکل منطقه یی به مواجهه یک قدرت بزرگ ارتقا یافته است. ما دیدیم که ایالات متحده مقدار زیاد سرمایه سیاسی خود را در جستجوی راه حل معضله پشتونستان به مصرف رسانید.

افغانستان، با ایران- متحد دیگر امریکا نیز مشکل داشت که آن هم روابط افغان- امریکا را پیچیده می ساخت. رود هلمند که از داخل افغانستان سرچشمه می گیرد، سرانجام به دریاچه ها و مرداب های ساحلی بزرگی که در هردو طرف مرز ایران واقع است، می ریزد. هر وقتی که خشکسالی رخ می داد، دهقانان در جانب ایرانی شکایت می کردند که افغان ها آب ناکافی هلمند را به مسیر دیگری می گردانند. برای سالیان زیادی این یک مساله متنازع فیها میان این دو کشور بود. در 1947 ایالات متحده مساعی جمیله خود را ابراز و کمیسیون بی طرفی را انتخاب نموده به ساحه فرستاد تا به معضله رسیدگی کند. این دوکشور نتوانستند بر نتایجی که کمیسیون دریافته بود، توافق نمایند و کشاکش همچنان ادامه یافت. به هررو، هنگامی که ایالات متحده موافقت کرد که پروژه هلمند را در جانب افغانی تمویل کند، کشاکش شدیدتر گردید. زیرا این پروژه شامل بندهای بزرگی در هلمند، کجکی و بر رود فرعی آن- ارغنداب بود. ایران اعتراض می کرد که این امر افغانستان را قادر خواهد ساخت که ذخیره آب را از پای آبه ایرانی ها قطع نماید.16 اگرچه صورت حال این نبود، باز هم برخی سیاستمداران ایرانی از مساله بهره برداری نمودند و افغانستان، ایران و ایالات متحده گرفتار مباحثه و جدال شدند. با نهایت حوصله مندی و دیپلوماسی بی سر و صدا، مقامات امریکایی به دقت و بیشتر در پشت پرده دو طرف را تا آن حد با هم جمع کردند که توانستند مسایل را در یک فضای آرام و فنی بررسی نمایند. این امر، سرانجام منجر به امضای معاهده افغانستان– ایران در 13 مارچ 1973 گردید که آب هلمند را سنجش و تقسیم می کرد.17

این گونه، ایالات متحده حتا در خلال مدتی که در روابط خود با افغانستان دشواری هایی داشت، از هدف اساسی خویش که توسعه استقرار و صلح منطقه یی بود، دست برنداشته، می کوشید تا برای تمامی کشورها فرصتی تامین کند که استقلال کامل برخوردار باشند. طوری که جنگ سرد در طی مدت کوتاه تنش زدایی در اوایل سال های دهه 1970 رو به کاهش گذاشت و همچنانی که افغان ها و امریکاییان در معامله با همدیگر مجرب تر گردیدند، توقعات برای روابط قوی تر افزایش یافت، ولی تغییرات سریع و عمیق در امور افغانستان این توقعات را پیچیده ساخت.

سیاست افغانی در دهه 1960 و دهه 1970 به گونه فزاینده آشفته گردید. در 1963 صدراعظم داوود خلع گردید و در یک تلاش راستین برای دولت شاهی مشروطه، خانواده شاهی به جز خود ظاهرشاه از احراز مقام سیاسی منع شدند. ایالات متحده با گرمجوشی از سعی برای رهایی نظام سیاسی از محدودیت ها و انفتاح آن پشتیبانی نمود. در عین زمان امریکاییان کارشناس مربوط برنامه های کمک های انکشافی در زمینه برخورد فرهنگ های مختلف مجرب تر می گردیدند. پالیسی امریکا، همکاری با ملت های دیگر و نمایندگی های بین المللی را تشویق و تشجیع می کرد. پلان های انکشافی، افغان و برنامه های کمک سازمان ملل و چند کشور دیگر که تعداد آن ها تقریباً به بیست کشور می رسید، به تدریج از افزایش سریع یک طبقه متوسط آموزش دیده، در داخل یک اقتصاد رو به رشد مژده می داد. افغانستان به رغم اختلافات جدید روی اهداف و روش ها، بر می آمد که در راه خود به سوی عصری سازی، گام برمی دارد. انکشاف در ماورای کابل و وادی هلمند آغاز به توسعه نمود. جهانگردی آغاز به به دست آوردن اسعار مهم خارجی نمود. درآمد از صادرات افزایش یافت.

پیش از پایان دهه 1960 روشن گردیده بود که شاهی مشروطه پشتیبانی مردمی را از دست می داد. دولت در امیدوار ساختن اشخاص تعلیم یافته که به سرعت رشد می کرد، با مشارکت دادن آن ها در امور کشور ناکام ماند. در عوض، معارف شمار بیشتری از فارغان را از آنچه که اقتصاد کشور می توانست جذب و استخدام نماید، عرضه می کرد و شمار بسیار از طبقه متوسط رو به رشد را از دولت بیگانه می ساخت. افزایش ناگهانی در ناآرامی های شاگردان، حکومت را در هراس افگند. با وجود یک تب و تلاش بین المللی برای حمل و نقل توزیع مواد امدادی، قحطی سال های 1971 و 1972 اعتبار حکومت را جداً ضعیف ساخت. در 17 جولای 1973 سردار محمد داوود و متحدان دست چپی اش در برابر مقاومتی که در حکم هیچ بود، سلطنت را سرنگون ساختند.

دوره تازه یی آغاز شده بود که به سوی تراژیدی غصب قدرت از سوی کمونیست ها و تعرض و اشغال شوروی پیش می رفت. مساعدت ایالات متحده در اثنای دوره دوم داوود ادامه یافت. اما در مسیر سیاست افغان تاثیر جزیی داشت. مرگ خود داوود از کوشش ناکام او برای رهایی از قبضه نفوذ شوروی ناشی شد. گرچه کمک های امریکا در اواخر دهه 1970 به گونه مهم و چشمگیری افزایش یافت، ولی این هرگز عاملی نبود که بتواند ناکامی داوود را در

این که پشتیبانی مردمی را حفظ، و جاه طلبی های کمونیست های افغانستان را کنترل کند، جبران نماید.

لویی دوپری
Louis Dupree
1989 – 1925

از لویی دوپری به خاطر کمک های علمی بی مانندش در زمینه انسان شناسی و اطلاعات تخصصی اش در باره افغانستان یادآوری می شود. اطلاعات او در باره افغانستان در نتیجه بازدیدهای زیاد از آن جا، خیلی گسترده بوده و از طریق کتاب ها و مقاله های متعدد در بین دیگران پخش گردیده است. او مشاور حکومت های زیادی به شمول آلمان، فرانسه، دنمارک، سویدن، ناروی، انگلستان و استرالیا در مورد افغانستان گردید. در ایالات متحده او مستشار وزارت خارجه، پیسکور، اداره امنیت ملی، و اداره توسعه بین المللی و سازمان ملل، در امور مربوط به افغان ها بود.

پس از خدمت در کشتی های تجاری در جنگ جهانی دوم، دوپری درجه های لیسانس، ماستری و دکترای خود را از هاروارد به دست آورد. وی در حالی که در سال 1949 دانشجوی دوره ماستری بود، عضویت هیاتی را هم داشت که پایتخت یک امپراتوری باستان را در جنوب غرب افغانستان کشف کرد. او از سال 1959 تا سال 1971 به صفت همکار تحقیقات علمی با موزه تاریخ طبیعی برای افغانستان، هیات های علمی را به داخل افغانستان راهنمایی می کرد.

از سال 1959 تا سال 1983 داکتر دوپری با کارکنان ساحه از یونیورستی های امریکایی که عبارت از یک برنامه تعاونی تحقیق و تدریس از سوی یازده موسسه بود، به عنوان یک عضو انتسابی همکاری داشت او در بین سال های 1985 و 1989 عضو انتسابی ارشد تحقیق در مطالعات انکشاف اسلامی و عربی یونیورستی دوک بوده و وظایف تدریسی را در یونیورستی نامبرده و یونیورستی کارولینای شمالی در چپل هل(Chappel Hill) به عهده داشت. دوپری همچنان به عنوان یک آموزگار در وست پوینت(West Point)، یونیورستی حکومتی پنسلوانیا، یونیورستی کلمبیا و یونیورستی نبراسکا در اواماها Omaha ایفای وظیفه می نمود. مجموعه گرانبهای کتاب ها و مدارک او را در باره آسیای مرکزی و امور نظامی در کتابخانه پرکنز Perkins دوک می توان یافت، جایی که این به نام مجموعه لویی و نانسی هاچ دوپری Nancy Hatch Dupree در باره آسیای مرکزی اسلامی، یاد می شود.

داکتر دوپری در 1925 درگرین ول Green Ville، کارولینای شمالی متولد و به عمر شصت و سه سالگی در شهر درم Durham واقع در ایالت زادگاهش، بدرود زندگی گفت.

کارنیلیوس وان اچ. انگرت
Cornelius Van Hemert Engert
1985 – 1888

کارنیلیوس وان هیمرت انگرت Cornelius Van Hemert Engert به عنوان یک مامور که در امور شرق میانه تخصص حاصل می کرد، مشغول خدمت در سرویس خارجی بود. او نخستین وزیر مختار ایالات متحده در افغانستان بود- کشوری که در سال 1922 از آن دیدن و در باره اوضاع و احوال آن، اطلاعات مختصر و موثقی برای وزارت خارجه جمع آوری نموده بود. او به عنوان وزیر مختار از 1942 تا 1945 بلندپایه ترین دیپلومات امریکایی بود که با اختیارات و صلاحیت های یک سفیر انجام وظیفه می کرد.

انگرت دوره کار سی و سه ساله خود را در 1912 آغاز کرد که در آغاز به عنوان ترجمان در قونسلگری ایالات متحده در استانبول خدمت می نمود. افزون بر وظایف در قنسولگری و سفارتخانه امریکا در ترکیه، وی ماموریت هایی در سوریه و فلسطین نیز داشت. در طی سال های دهه 1920 در کیوبا، السلوادور Elsalvador ، چلی، ونزویلا و چین خدمت می کرد و در سال های دهه 1930 به عنوان سکرتر نخست سفارت امریکا در قاهره به شرق میانه عودت نمود.

از سال 1935 تا 1937، انگرت زمانی قونسل جنرال و وزیر مختار در ادیسا ابابا Adisa baba ، اتیوپیا بود که آن کشور توسط ایتالیا فتح گردید. او در سال 1937 به عنوان شارژ دافیر در تهران و کابل مقرر گردید. در سال 1940 به عنوان جنرال قونسل امریکا در بیروت لبنان مقرر شد. در حالی که در دمشق هم اجرای وظیفه می نمود. پس از بازنشستگی از وزارت خارجه در سال 1945 او برای مدت پنج سال مشاور اداره امداد و اسکان مجدد Relief And Rehabilitation Administration سازمان ملل بود. او در تاسیس موسسه یی به نام دوستان امریکایی شرق میانه در سال 1945 کمک کرد. وی بعدها به کابل بازگشت و از سال 1953 تا 1954 در مکتب ثانوی حبیبیه مشغول تدریس بود.

انگرت در ویانا Vienna به سال 1888 از یک پدر هلندی و مادر امریکایی به جهان آمد و در مزرعه یی در کالیفورنیا بزرگ شد و شهادتنامه لیسانس و ماستری را از یونیورستی کالیفورنیا در برکلی Berkeley به دست آورد. او همچنان در هاروارد و دانشکده حقوق یونیورستی کالیفورنیا درس خواند و سر انجام در سال 1985 به عمر نود و هفت سالگی در واشنگتن دی. سی. درگذشت.

پیوست نخست
افغانستان و ایالات متحده
فشرده کتاب
21 دسامبر 1986

مقدمه
فصل نخست: تماس های نخستین، بخش نخست– کشور شاهی
فصل دوم: تماس های نخستین، بخش دوم – قرارداد ادیان و آموزگاران.
فصل سوم: شناسایی دیپلوماتیک – بخش نخست رشته گره خورده.
فصل چهارم: شناسایی دیپلوماتیک – بخش دوم واکردن گره رشته.
فصل پنجم: روابط دوران جنگ – منبع دوستی.
فصل ششم: پشتونستان – بخش نخست – زهر تهیه می گردد
فصل هفتم: پشتونستان – بخش دوم – زهر انتشار می یابد.
فصل هشتم: پشتونستان – بخش سوم – زهر در جام دوستی
فصل نهم: کمک نظامی – بخش نخست تعلل های اداری.
فصل دهم: کمک نظامی – بخش دوم – متحد در برابر دوست
فصل یازدهم: توسعه اقتصادی – واقعیت ها در برابر توقعات
فصل دوازدهم: کمک اقتصادی – بخش نخست ناکامی پروژه هلمند
فصل سیزدهم: کمک اقتصادی – بخش دوم مساعدت فنی یا امپریالیزم فرهنگی؟
فصل چهاردهم: کمک اقتصادی – بخش سوم بسیار کم و بسیار ناوقت.
فصل پانزدهم: روابط فرهنگی – برادران در زیر پوست
فصل شانزدهم: بسط نفوذ شوروی – حمایت داوود
فصل هفدهم: تجربه دموکراتیک – گیر نکردن سرویس آخری
فصل هژدهم: کودتای داوود – زنده باد شاه!
فصل نزدهم: کودتای کمونیست ها – پرچم سرخ برفراز افغانستان.
فصل بیست: تعرض شوروی – محروم کردن از استرداد گروی
پایان: La Comedia e Finita

پیوست دوم

شرح احوال
لیون پاولادا (Leon B. Poullada)
1987 – 1913

لیون باکویرو پاولادا که در امور مربوط به افغانستان تخصص داشت، از پدر و مادر مهاجر مکسیکویی به سال 1913 در سانتا روزا- نیو مکسیکو- جایی که پدرش طبیب شهر بود، پا به گیتی نهاد. او در لس انجلس LosAngeles پرورش یافته و با دریافت دانشنامه لیسانس در رشته حقوق، در سال 1939 از دانشگاه سوت وسترن South Western فارغ گردید.

پس از گذشتاندن چهار سال با ارتش ایالات متحده در جنگ جهانی دوم، در جبهه اقیانوس آرام، پولادا به آلمان تبدیل شد- جایی که در محاکمات دوره جنگ در نورمبرگ Nuremberg اجرای وظیفه می کرد و پسان ها به عنوان وکیل مدافع برای آن دانشمندان آلمانی کار می نمود که ناگزیر ساخته شده بودند در کارخانه موشک سازی ناردهاوسن – دورا Nordhausen-Dora که نیروی کار را از اردوگاه کار اجباری داخا و Dachau استخدام می کرد، موشک بسازند.

پاولادا پس از جنگ، یک دوره هفده ساله از خدمت در خارج را با نخستین تقررش در کولمبو، سیلون (سریلانکا) آغاز کرد. این دوره با یک سال تحصیل در رشته تخصصی ساحه در دانشگاه پنسلوانیا- جایی که از آن به اخذ درجه ماستری در سال 1954 نایل آمد، دنبال گردید، رساله علمی او در بین سال های 1952 و 1954 در لاهور، پاکستان تحریر گردید.

در بین سال های 1954 و 1957 هنگامی که به سمت مامور امور اقتصادی در سفارت ایالات متحده در کابل خدمت می کرد، نقش فعالی در پشتیبانی از این که خطوط هوایی پان امریکن شرکت آریانا افغان ایرلاین را تاسیس کند، ایفا نمود. از سال 1957 تا 1961 پاولادا در اداره امور جنوب آسیا در وزارت خارجه مصروف خدمت بود.

در اوایل دهه 1960، ایالات متحده در دوازده کشور افریقایی تازه به استقلال رسیده سفارت ها تاسیس کرد. پاولادا از طرف اداره کندی، به عنوان سفیر امریکا در جمهوری توگو مقرر گردید و هنگامی که در آنجا بود، نخستین برنامه طبی پیسکور را آغاز کرد.

پاولادا در 1965 پس از بازنشسته شدن از خدمت در خارج، مصروف تحصیل و تدریس در یونیورستی پرنستون Princeton گردید و درجه دکترا ph.D را به سال 1971 در رشته علوم سیاسی به دست آورد. رساله علمی وی که مطالعه یی در تاریخ افغانستان در بین سال های 1919 و 1929 بود، از سوی مطبعه دانشگاه کارنل منتشر گردید. (نگاه شود به فهرست مآخذ)

داکتر پاولادا علوم سیاسی را در یونیورستی آریزونای شمالی از 1971 تا 1976 تدریس کرد و در سرتاسر ایالات متحده در باره افغانستان و دیپلوماسی ایالات متحده سخنرانی نمود و همچنان مقاله های بسیاری در ارتباط با این موضوعات نوشت.

در سال 1973 داکتر پاولادا مرکزی را برای مطالعات افغانستان در دانشگاه نبراسکا در اوماها همراه با دیگران مشترکاً تاسیس کرد و به سمت عضو تحقیقی با مرکز نامبرده فعالانه همکاری داشت. او دو بار در 1967 و 1976 تحت برنامه اسکالرشپ فولبرایت به افغانستان بازگشت. پس از آن که اتحاد شوروی در 1979 برافغانستان تعرض نمود، پاولادا در برابر تعرض آشکارا سخن گفت و در سازماندهی مساعی برای امداد مجاهدان افغان کمک کرد. او همچنان به عنوان مشاور نمایندگی های حکومت ایالات متحده ایفای وظیفه می نمود.

داکتر پاولادا هنوز در نیمه کار نسخه خطی مطالعه مطروحه اش در باره افغانستان و ایالات متحده بود که مصاب به سرطان شد و به عمر هفتاد و چهار سالگی در سینت پنخست ST. Paul ، منیسوتا Minnesota به سال 1987 درگذشت.

کریستیان ال جنگ
Christian Lee Jung
1973 – 1940

کرسچیان ال جنگ گرچه به قدر دیگران که این کتاب برای شان اهداء شده، عمر طولانی نداشت. ولی با آن هم به گونه خستگی ناپذیر در تاسیس برنامه مطالعات و تحقیقات افغانستان، در چهارچوب یونیورستی نبراسکا در اوماها و مجموعه آرترپال Arthur Paul در باره افغانستان که در کتابخانه یونیورستی نبراسکا در اوماها گردآوری شده، کمک نمود.

جنگ در بین سال های 1966 و 1968 در پاکستان و افغانستان زندگی کرده به بحث و تحقیق درباره رساله علمی دکترای خود و تدریس در مکتب بین المللی امریکایی AISK در کابل ادامه می داد. تاریخ افغانستان وی برای شاگردان مکتب ثانوی شامل فهرست مآخذ و رهنمای کلیه کتب مربوط به همین موضوع، در کتابخانه های متعدد سفارت و سازمان ملل و مکتبی که در آن درس می داد، می باشد. این روش منبع الهام برای دفتر یونسلکو در کابل گردید که بعدها فهرست جامع مآخذ را با ذکر محل آن ها توسط استنسل منتشر کرد. او یک آموزگار بسیار با استعداد بود که تلامیذ وی در محفل گردهمایی شاگردان مکتب بین المللی امریکایی کابل به سال 1990 در کولرادو اسپرنگز – Colorado Springs یاد او را گرامی داشتند. در سال 1968 لیون بی. پاولادا که برای نخستین بار از بورس های فولبرایت استفاده می کرد، در کابل بود. او و جنگ ضرورت یک انجمن مطالعات افغانستان و یک پایگاه دانشگاهی در ایالات متحده را برای یک مرکز مطالعات و کتابخانه اختصاصی مورد بحث قرار دادند.

جنگ به صفت معاون پروفیسور در دیپارتمنت جغرافیا / زمین شناسی در سال 1968 به هیات تدریسی یونیورستی نبراسکا در اوماها پیوست. پاولادا در اوایل سال 1969 به ایالات متحده برگشت. آن ها و دیگر محققان علاقمند که انجمن مطالعات افغانستان را تاسیس کرده بودند، به زودی دریافتند که یونیورستی های عمده که مطالعات مربوط شرق میانه را عرضه می کردند، وبه افغانستان ارتباط سابقه داشتند، از این گروه تازه بنیاد پشتیبانی جدی نخواهند کرد. پس از آن که جنگ به رونالد دبلیو راسکنز Ronald W. Roskens رییس جدید یونیورستی نبراسکا در اوماها تماس گرفته بود، ریچارد نیول Richard Newell ، نیک کامرانی، لویس گودکسن Lois Godicksen و لیون پنخستاد، جنگ وراسکنز را برتاسیس مطالعات افغانستان و برنامه تحقیقات در پاییز سال 1972 یاری دادند. راسکنز درک نمود که یونیورستی نبراسکا در اوماها از بین المللی ساختن مساعی تعلیمی اش سود خواهد برد. و ترغیب گردید که ارتباط با افغانستان می تواند برای یونیورستی نبراسکا در اوماها " روزنه آن را به جهان خارج " باز کند. همان برنامه در سال 1974 مرکزی برای مطالعات افغانستان گردید.

افزون بر بردنبال کردن مجدانه و تاسیس موفقانه مرکز در یونیورستی نبراسکا در اوماها، جنگ توجه خود را برای به دست آوردن قراردادها و اعانه های مربوط به افغانستان، مبادلات تعلیمی، برنامه های سهامی از طریق نمایندگی برای انکشاف بین المللی و نیز به قرارداد عمده یی که برای انکشاف آموزش عالی در دانشگاه کابل از سوی نمایندگی برای انکشاف بین المللی تمویل می شد، معطوف ساخت.
جنگ در 1940 دیده به جهان گشود. و در اکتبر 1973 براثر یک بیماری خون که ندرتاً اتفاق می افتد، چشم از جهان بربست، پیش از آن که بتواند رساله دکترای خود را در موضوع مهاجرت روستایی به شهری هزاره ها به کابل در دوره اخیر به پایان ببرد.

پیوست سوم

حذف شده است. مفاد آن وسزای یک افغان به نام وحدت شاه خان بوده است.

پیوست چهارم

یادداشت وزارت جنگ ایالات متحده
نخست جون 1944 از هارولد مادوکس (Harold Maddux)
به والاس میوری در وزارت خارجه ایالات متحده
سری
وزارت جنگ
واشنگتن دی. سی.
یادداشت به وزارت خارجه!
به مطالعه: آقای والاس اس. میوری مدیر اداره امور شرقی و افریقایی می رسد.
موضوع: پیشنهاد وابسته نظامی مبنی بر گسیل یک هیات نظامی ایالات متحده به افغانستان
وزارت جنگ استعلامی از وابسته نظامی ایالات متحده در کابل، افغانستان به ارتباط پیشنهادی از سوی سرلشکر داوود -فرمانده قوای مرکز اردوی افغان و سرپرست آموزش های نظامی مبنی براین که هرسال برای تقریباً بیست تن منصبداران اردوی افغان اجازه داده شود تا آموزش تخصصی پیشرفته در آموزشگاه های خدمات اردوی امریکا ببینند، دریافت داشته است. و این ممکن است بعدتر با فعالیت منصبداران اردوی ایالات متحده که به عنوان آموزگار در اردوی افغان کار کنند، دنبال گردد. ما یک کاپی مکاتبه یی را که از وابسته نظامی دریافت شده، به این پیوست می سازیم.
این موضوع به گونه غیر رسمی در 7 جون 1944 میان شما و وایز (OPD, WISE WDGS) مورد بحث قرار گرفت. وزارت حربیه قادر نیست پیش بینی نماید که کدام مفاد نظامی در نتیجه موثریت مزید اردوی افغان عاید ایالات متحده خواهدگشت و در نظر دارد که وابسته نظامی را در کابل چنین مشوره دهد. مگر این که وزارت خارجه روی دلایل دیپلوماتیک یا ملاحظات سیاسی اقدام دیگری را تقاضا نماید.
به نیابت از وزیر حربیه
امضا / هارولد آر. مادوکس
کلنل جی اس سی/ رئیس بخش ارتباط G.S.OPD
پیوست: کاپی مکاتبه وابسته نظامی، افغانستان
یادداشت مترجم:

1) در آغاز یادداشت وزارت حربیه ایالات متحده دو مهر دیده می شود که یکی از شعبه امور شرق میانه وزارت خارجه امریکا به تاریخ 17 جون 1944 می باشد و دیگری از دفتر آقای میوری مدیر اداره امور شرق نزدیک و افریقا وزارت خارجه امریکا به تاریخ 17 جون 1944
2) در پایان یادداشت مهر شعبه روابط متقابل فعالیت خارجی به تاریخ 16 جون 1944 وزارت خارجه و همچنان نشانی پرونده سری دیده می شود.

پیوست پنجم

اشتراک کنندگان برنامه های آموزشی اداره انکشاف بین المللی ایالات متحده که در خارج آموزش دیده و به کشور برگشته اند
از 1952 تا 1976

رشته تحصیل	صرف در ایالات متحده			ایالات متحده			کشور سومی
	کشور سومی	زن	مرد	مجموع			
کشاورزی	143	22	173	3	337	34	
استاد مهمان	5	22	173	3	5	5	
آموزش و پرورش	543	17	349	97	812	909	
منابع معدنی زغالسنگ	14	2	6	97	22	22	
هوایی ملکی CAAG	117	8	1	97	126	126	
شرکت هوایی آریانا	144	9	9	9	151	155	4
عکسبرداری و نقشه کشی هویی	3	9	9	4	3	3	3
راه های سرتاسری و حفظ و مراقبت	3	3	9	4	3	3	3
حمل و نقل باعراده جات ماشینی	4	3	3	4	7	7	
وسایل مخابرات	1	3	3	4	1	1	
وادی هلمند – ارغنداب	116	10	243	3	366	369	
اداره عامه (تهیه بودجه و گمرک و اداره)	108	12	91	6	205	211	
اداره پولیس ملکی	21	12	91	6	21	21	
اداره پولیس ملی	9	12	6	6	15	15	
پلانگذاری اقتصادی	17	1	18	7	29	36	
آموزش برای انکشاف ملی در رشته (اداره)	46	2	48	18	3	45	
آموزش برای انکشاف ملی در رشته (هوایی)	5	13	18	1	17	18	
وزارت صحت عامه	12	13	18	4	8	12	
صحت و بهداشت	2	13	6	4	8	8	
نفوس (تنظیم خانواده)	20	8	48	20	27	21	
اطلاعات احصاییوی و تخمین سرشماری در نقاط دوردست	12	8	20	1	11	12	
کار آزاد (موسسه قره قل صنعتی و سرمایه گذاری)	15	6	30	9	1	30	

پوهنتون امریکایی در بیروت	15	6	396	31	365	396
تعلیم و تربیه، انجنیری زراعت، اداره عامه،صحت عامه، پرستاری و بهداشت)						
مجموع	1357	106	1332	187	2608	2795

پیوست ششم

وزارت خارجه ایالات متحده
ایروگرام شماره – 95 (95 – A) از کابل
28 دسامبر 1949

ایروگرام صادره
وزارت خارجه
واشنگتن
شماره 2696
تصنیف: سری
سفارت،
کابل .ا.– 95، 28 دسامبر 1949

اگرچه وزارت خارجه امکان یک قرضه را برای افغان ها، با لودین در واشنگتن در خلال زمستان 1947 و بهار 1948، با صدراعظم افغان در خزان 1947 و با عبدالمجید در خزان 1948 و بعداً، مورد بحث قرار داد. ولی نخستین تماس رسمی افغان ها با بانک صادرات – واردات تا 21 مارچ 1949 صورت نگرفت. در این

وقت یک " گزارش غیر رسمی " از وزیر اقتصاد ملی برای بازنگری غیر رسمی به بانک مزبور ارائه داده شد. درخواست رسمی برای قرضه تا 15 اگوست 1949 به بانک تسلیم داده نشد. تاخیری که در بین واقع شد تاجایی ناشی از قصور نمایندگان افغان بود که نتوانستند هرچه زودتر با بانک مستقیماً وارد مذاکرات رسمی گردند. بانک یک نمایندگی مستقل بوده و مشورت با وزارت خارجه، ضرورت ارسال یک درخواست رسمی را به بانک، برای حصول اعتبار مرفوع نمی سازد.

باید ملتفت بود که گرچه مقامات افغانی ابتدا از خزان 1947 با وزارت خارجه تماس داشتند. ولی آن ها تا مارچ 1949 با بانک تماس نگرفتند. در خلال این مدت افغان ها در به دست آوردن مشورت و مساعدت برای گردآوری یک شرح منظم و مرتبط پروژه ها به شکل یک درخواست که بتواند مورد بررسی جدی از جانب بانک قرار گیرد مصروف بودند. چنین مشورتی اکثراً در مورد کشورهای کم انکشاف یافته که کاملاً به گونه قابل فهم فاقد تجربه در ارائه یک درخواست مفصل قرضه هستند، ضروری می باشد. هرچند افغان ها در مارچ 1949 دیدن مختصری از بانک کردند. اما تنها در 15 اگوست 1949 بود که یک درخواست رسمی به بانک تسلیم داده شد. این درخواست در 23 نومبر 1949 تصویب گردید. جهت تهیه تفصیلات بیشتر درباره درخواست و حصول معلومات اضافی مورد نیاز بانک، به مدت زمانی که از تسلیمی درخواست تا تصویب نهایی آن می گذشت، ضرورت بود تا بانک می توانست درخواست را آگاهانه مرور نموده و راجع به اندازه اعتبار به تصمیمی برسد. همچنان پیش از آن که بانک بتواند به یک فیصله نهایی برسد، موافقت انجمن مشورتی ملی ضروری بود. این امر باعث شد که بر وقت مورد نیاز افزوده گردد. با این هم، درخواست سه ماه پس از دریافت رسمی آن، از سوی بانک مورد تصویب قرار گرفت که این امر مشعر توجه عاجلی است که کارمندان بانک به این موضوع معطوف داشتند.

پیوست هشتم

گزارش خریطه هوایی وزارت خارجه ایالات متحده
17 اکتبر 1955
«بسط نفوذ اقتصادی شوروی»
و نشریه خبری، 10 اکتبر 1955
سری
نامه عاجل سرویس خارجی
از سفارت (امریکا) در کابل
به وزارت خارجه در واشنگتن
موضوع: بسط نفوذ اقتصادی شوروی

خلاصه:
مدارک فزاینده فعالیت اقتصادی شوروی در منطقه شرق میانه و جنوب آسیا، قویاً به این نتیجه اشاره می کند که اتحاد شوروی که کوشش هایش برای افشاندن تخم بی نظمی در دیگر نقاط جهان موقتاً خنثی کرده شده، اکنون متوجه بهره برداری از موضع ضعیف جهان آزاد در شرق میانه و جنوب آسیا گردیده است. اختلافات متعدد داخلی، در داخل این ناحیه زمینه مساعدی را برای تاکتیک های اخلالگرانه شوروی آماده می سازد وسیله اقتصادی یی که روشن می شود شوروی ها تعقیب می نمایند، به گونه خاصی برای کشورهای کم انکشاف یافته منطقه شرق میانه و جنوب آسیا، جالب توجه است.
مبارزه اقتصادی شوروی در این ناحیه خواه به غرض تشدید تشنجات یا جلوگیری از یک اتحاد دفاعی موثر در این ناحیه صورت گرفته باشد، واقعاً بی اهمیت است. زیرا ناکامی این کشورها در امر ایجاد یک اتحاد، همراه با تشدید اختلافات موجود در میان آن ها خواهد گردید. برعکس، تشدید تنش های داخلی در این ناحیه، در جلوگیری از تشکل تدبیرهای امنیتی موثر در میان ملت های مورد نظر، کمک خواهد کرد. تهاجم اقتصادی شوروی که اکنون سراسر منطقه شرق میانه و جنوب آسیا را می پوشاند، نزدیک دو سال پیش در افغانستان به راه افتاد. این حقیقت تاکید می گذارد براهمیتی که شوروی ها برای افغانستان – هم به عنوان یک دهلیز ناحیه و هم به عنوان یک سنگ سرتاق ضروری – برای هر رواق دفاعی جهان آزاد که شرق میانه و جنوب آسیا را به هم پیوند دهند، قایل اند. بنابراین، موجه است توقع داشت که نفوذ اقتصادی شوروی در افغانستان همراه با مساعی متشابه در سرتاسر ناحیه، افزایش خواهد یافت. پیوستن ایران به پیمان بغداد در این اواخر بدون شک به تشدید فعالیت شوروی در افغانستان کمک خواهد کرد، یگانه کشوری که هم اکنون در سیستم دفاعی ردیف شمالی جای آن خالی است. در اثر تصمیم حکومت افغان برای فراهم سازی تسهیلات تجاری و ترانزیتی دیگر که در برابر مداخله پاکستان آسیب پذیر نباشد، به شوروی ها در این مساعی به طور محسوس کمک خواهد شد. این طرز فکر در اثر تجربه افغان ها از محاصره ترانزیتی یی که در این اواخر از سوی پاکستان تحمیل شد، تقویت گردیده است.
امضاء
ل. بی. پاولادا

سری
نسخه برای اجرا - وزارت خارجه

محرمانه
سری
صفحه 2
از نامه عاجل شماره 93
از کابل

یک نسخه تازه از نشریه خبری سفارت شوروی که در کابل پخش شده، به عنوان یک نمونه آشکار از اطمینان به خود که اتحاد شوروی ذریعه آن به مبارزه اش برای نفوذ اقتصادی دست برده است، و نیز به عنوان مثال خوبی از آن خط پروپاگندی که گمان می رود، شوروی ها برای توجیه و تقویت فعالیت های اقتصادی شان در این بخش از جهان عرضه خواهند نمود، به ضم این نامه فرستاده می شود.

قراین فزاینده از مبارزه شدید شوروی که به مقصد نفوذ اقتصادی در سراسر ناحیه شرق میانه و جنوب آسیا صورت می گیرد وجود دارد. قراین خاص شامل رویدادهای زیر می شود:

(آ) بر پایه گزارشی، سکرتر حزب کمونیست شوروی- اشپیلوف Shepilov کمک اقتصادی به مصر را به شمول مساعدت در ساختمان بند بزرگ اسوان پیشنهاد کرده است. (ب) شوروی ها یک موافقت نامه را با هند برای اعمار یک کارخانه بزرگ ذوب فولاد منعقد کرده اند. (ج) هیات های تجاری مجارستانی و پولندی و چکی فعالانه می کوشیده اند تا برای کالاهای خود مشتریانی پیدا کنند، مخصوصاً در مصر و افغانستان. (د) شوروی ها خود گزارش می دهند که تجارت آن ها با ایران در طی سال گذشته، تاحد زیادی افزایش یافته است. (5) چکی ها به مصر اسلحه می فروشند و به گونه یی که شایع شده، شوروی ها پیشنهاد همانندی به عربستان سعودی عرضه نموده اند.

نمونه های فوق و امثال آن ها که به وزارت خارجه بهتر روشن است، باید حتا شکاک ترین اشخاص را به این حقیقت متقاعد سازد که اگر شوروی ها قیافه متبسم خودرا به طرف ژینو و اروپای غربی، احتمالاً به منظور رفع تشنج در آن ناحیه می گردانند، سیمای دیگری را که شوروی فریبکار بزرگ به سوی این قسمت جهان می گرداند، در زیر پرده نازک تبسم، عبوستی دارد عمیق و منحوس که آشکارا قابل درک است.

بدون آن که تشبث در رشته اختصاصی کارشناسان امور شوروی در کار باشد. زیرا آن ها نسبت به مقامات مستقر در جنوب آسیا خیلی بهتر آماده داوری و ارزیابی انگیزه و مقاصد شوروی می باشند. ولی با وصف آن، از این موقعیت مساعد چنین بر می آید که شواهد، قویاً به این نتیجه اشاره می کند که اتحاد شوروی که در اثر بازسازی جاپان و وضع انعطاف ناپذیر امریکا در چین موقتاً در شرق دور با بن بست روبرو گردیده، در نتیجه متارکه هند و چین و بیداری ملل مجاور در برابر تهدید کمونیستی که در پیمان سیاتو Seato بازتاب یافته است، از سرعت پیشرفت آن در جنوب شرق آسیا کاسته شده، و با الحاق موفقانه آلمان به جامعه دفاعی اروپا، در اروپای غربی جلو آن گرفته شده است، این کشور مانند هر

شطرنج باز ماهر متوجه حمله برنقاط ضعیف باقیمانده دشمن گردیده که در این خصوص همانا منطقه شرق میانه و جنوب آسیا می باشد هیچ کس نمی تواند انکار کند که این منطقه که براثر رقابت های شدید و نفرت های عمیق پارچه پارچه شده، زمینه مساعدی را برای فعالیت های تخریبی شوروی آماده می سازد بسیاری ها در شگفتی اند که چرا شوروی ها قبلاً از این زمینه بهره برداری نکرده اند. هند و پاکستان روی کشمیر در حال منازعه اند. پاکستان و افغانستان اختلافات شدید بر سر موضوع پشتونستان دارند. کشاکش رود هلمند میان افغانستان و ایران هنوز به حال خود باقی است. ایرانیان عرب ها را هیچ دوست ندارند. سعودی ها از هاشمیان متنفراند و قاهره با بغداد هم چشمی می کند. سوری ها از ترک ها ترس و نفرت دارند. کشورهای عربی عهد یک خصومت تباهکن علیه اسرائیل را بسته اند و مانند آن تا حد تهوع.

محرمانه
سری
غیر سری اعلام شده

صفحه :
شماره صادره 93
از کابل

بهره برداری و استفاده از این نفرت ها و رقابت های زننده هیچ معضله یی برای طراحان سیاست کرملین به نظر نخواهد آمد همین که قصد این کار را بکنند و ثقل شواهدی که اکنون فراهم آمده و در حال فراهم آمدن است، ظاهراً اشاره می کند که آن ها چنین قصدی نموده اند. همچنان آشکارا بر می آید که شوروی ها در برآوردن اغراض شوم خود تصمیم گرفته اند که از شدت توسل به راه و روش سیاسی بکاهند و سلاح اقتصادی را به عنوان یگانه راهی که برای نفوذ در کشورهای کم انکشاف یافته از هر راه دیگر مناسب تر بوده و طوری محاسبه شده که حداقل ترس و بدگمانی را در نزد این قربانیان تولید نماید، به کار برند. گستره جویان متجاوز خواه رومی باشند یا انکا INCA یا شوروی این را می دانند که فن کشورگشایی ضرور نیست محدود به جنگ آشکارا باشد. امپراتوری های بزرگ به همان اندازه به فن جذب و استمالت برقرار گردیده که به زور سلاح بنا یافته اند. از این رو، عجیب نیست که امپراتوری شوروی با درک این نکته که قوه آشکار، بیش ازحد مخاطره آمیز می گردد، راه جذب و استمالت را در پیش گرفته است. باید اعتراف شود که برای کشورهای کم انکشاف یافته وسیله اقتصادی به مراتب جالب تر و اغواکننده تر از هر وسیله دیگر است.

خواه هدف اصلی شوروی ها از به راه انداختن این حمله آن باشد که تشنج و اخلال در این گوشه جهان برپا کنند یا تنها موجبات سقوط اتحاد دفاعی نوظهوری را که به سرپرستی جهان آزاد در این منطقه به وجود آمده، فراهم آورند شاید مساله یی باشد قابل مناقشه. ولی در تحلیل نهایی این تفریق بی ربط معلوم می شود، زیرا اثر خالص فعالیت شوروی، آن هم اگر موفق باشد، مسلماً هردو نتیجه را به بار خواهد آورد. تشدید تنش در این ناحیه بالضرور امکان یک اقدام دفاعی پایدار از سوی کشورهای این منطقه را از میان می برد و ناکامی مردمان این ناحیه در این که داخل یک وابستگی دفاعی نزدیک بشوند، به یقین غالب همراه با تشدید اختلافاتی خواهد بود که منجر به جدا نگه داشتن این کشورها از همدیگر می گردد.
افغانستان در کجای این منظره نفوذ اقتصادی رو به گسترش و نیرومند شوروی قرار می گیرد؟ اینک بار دیگر شواهد، قویاً به افغانستان منعنوان یک هدف اصلی مقاصد و نیات شوروی اشاره می نماید. گزارش های ناشی از این سفارت براین نکته تاکید می گذارد که توفان فعالیت اقتصادی شوروی که الان در سرتاسر شرق میانه و جنوب آسیا این قدر گسترده و تیره سایه افگنده در آغاز چون ابر کوچکی تقریباً دو سال پیش در افغانستان پدید آمد. این در افغانستان است که شوروی ها تاکنون بیش از هرجای دیگر برجسته ترین موفقیت ها را هم در پذیرش فعالیت های اقتصادی شان و هم در تطبیق یک برنامه امدادی به دست آورده اند، برنامه یی که گرچه به معیارهای غربی

بسیار کوچک است، ولی در زمینه اقتصاد کاملاً انکشاف نیافته افغانستان، خیلی جالب ثابت شده است.
این واقعیت که شوروی ها افغانستان را به عنوان جایگاهی برای نخستین شلیک اسلحه تهاجمی اقتصادی خود بر گزیده اند، نمی تواند روی قرابت جغرافیایی توضیح گردد، چون ایران که با این کشور کاملاً همجوار است، نیز با سرزمین های شوروی هم مرز بوده و تسهیلات مخابراتی بسیار بهتر نسبت به افغانستان به سوی شمال دارد. این درست است که شرایط داخلی در افغانستان برای پیشآمدهای شوروی قدری مساعدتر بود. ولی به این سفارت معلوم می شود که توضیح اساسی برای انتخاب افغانستان از سوی شوروی، در این حقیقت نهفته است که شوروی ها چون در تاریخ آسیای مرکزی خوب وارد اند، درک نموده اند که افغانستان مدخل جغرافیایی ناحیه یی است که ایشان آرزومندند آن را اخلال نمایند. آن ها ظاهراً براین اند که هررواق دفاعی در منطقه شرق میانه و جنوب آسیا، باید یک بنای ناقص و متزلزل باقی بماند و این مادامی است که سنگ سرتاق رواق یعنی افغانستان از جمله، مفقود باشد.

از این رو، کاملاً طبیعی است نتیجه گرفت که گسترش و انتشار فعالیت های اقتصادی شوروی در شرق میانه نه تنها با کاهش مساعی آن ها در افغانستان مقرون نمی باشد، بلکه با کوشش های مزید برای استحکام و افزایش نفوذ اقتصادی شان در این کشور همراه خواهد بود. پیوستن ایران به پیمان بغداد که در این اواخر صورت گرفته، تنها می تواند در شوروی ها یک احساس فوریت را بیدار نماید که با تمام سرعت به جلو حرکت کنند تا افغانستان را تحت کنترل مطلق خود درآورند و این گونه، جلو نفوذ غرب را در آن کشور برای همیشه بگیرند. بدبختانه آن ها در این طرح اصلاً توسط تجربه اخیر افغان ها در روابط شان با پاکستان، کمک می شوند. محاصره اقتصادی تحمیل شده از سوی پاکستان، به گونه خیلی روشن و برجسته برای افغان ها حالی کرد که چگونه در برابر فشار پاکستان آسیب پذیر بوده اند. افغان ها ناگزیرشدند غرور خود را زیر پا نهند و جبران خسارات را که اهانت آمیز می پنداشتند به خاطر رفع محاصره اقتصادی متقبل گردند و لیکن با داوری از روی گفتگوها با مقامات بلندپایه افغانی، این سفارت براین است که حکومت افغان مصمم است که بار دیگر هرگز در مضیقه داشتن محض یک راه واقعاً موثر برای ورود کالاهای تجاری، گیر نیایند.
افزون بر آن، اقدامات جدید حکومت افغانستان، نتیجه گیری های سفارت را در این خصوص تقویت می کند. مدارک خاص در این ارتباط عبارتند از: تصویب اخیر موافقتنامه ترانزیت افغان- شوروی. امضای اخیر پروتوکول تجاری افغان - شوروی که خواستار روابط گسترده تجاری می باشد و تصمیم اخیر مجلس وزیران در باره بهبود راه های افغانستان شمالی که با یک مسافرت تفقدی از آن ناحیه از سوی وزیر فواید عامه تعقیب گردید. [یادداشت مولفان: این سطور خالی اطلاعاتی را تمثیل می کنند که وزارت خارجه سانسور نموده است.... و...]
دستور داده شده که تمامی ماشین آلات راه سازی در افغانستان که می تواند زاید از حاجت باشد، در ضمن یک تلاش عمده برای بهبودی آن سرک هایی که افغانستان را با اتحاد شوروی ارتباط می دهد، به شمال کشور منتقل گردد. اگرچه سفارت براین است که بهبود راه های مواصلاتی با اتحاد شوروی تا جایی

که یک راه تجاری مفید مانند راه پاکستان آماده سازند، مستلزم تلاش بزرگی از سوی افغان ها برای یک مدت زمان طولانی خواهد بود. ولی با آن هم تصمیم آشکار حکومت افغانستان در مبادرت به این کار، از لحاظ جهت گیری سیاسی این کشور در آینده، خیلی قابل توجه است.
این گونه، فعالیت های اقتصادی شوروی موقعیت داخلی خوبی دارد که می تواند از آن بهره گیری نماید. شوروی ها در کابل واقعاً در راه برگزیده خود با اعتماد کامل به نفس که اکنون به سرحد مباهات می رسد، به جلو می روند. نمونه خوبی از این طرز تلقی آکنده از شادمانی را می توان در یک شماره نشریه اخباری که در این اواخر منتشر و از سوی سفارت شوروی در این جا پخش گردیده است، سراغ کرد. یک نسخه از این نشریه منعنوان پیوست شماره یک به این گزارش منضم می گردد. توجه وزارت به نقاط آتی مورد علاقه خاص که در نشریه اخباری شوروی تذکر یافته، جلب می شود.

1) ادعاهای شوروی ها در این که کمک اقتصادی آن ها هیچ بار سیاسی نخواهد داشت بلکه برعکس به گونه یی که ادعا می شود مبنی بر«احترام به حاکمیت و تمامیت ارضی، عدم تجاوز، عدم مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر، برابری و مفاد متقابل و همزیستی مسالمت آمیز» می باشد.
2) ادعای شوروی ها در این که پالیسی های تجاری شان مشوق تنوع تولیدات در کشورهای عقب مانده می باشد و این گونه آن ها را از «معاملات تجاری مقید» که از سوی ایالات متحده تحمیل می گردد (از قرار معلوم اشاره به کنترل بر تجارت اردوگاه شوروی و چین می کند) و نیز از تب و تلاش «انحصارات که تولید محلی را در نواحی عقب مانده محدود ساخته تخصص محدود» را «در رشته هایی که برای موسسات تجاری بزرگ سودمند است» (احتمالاً منعنوان تولید کنندگان مواد خام) تشویق می نماید، آزاد می سازد.
3) بالیدن شوروی به این که تجارت آن با کشورهای عقب مانده تا حد زیادی در این اواخر افزایش یافته است، نمونه های مشخصی از افغانستان و ایران را بر می شمارد.
4) ادعای های شوروی در این که برنامه کمک های فنی آن به پیمانه بسیاری افزایش یافته است، نمونه های مشخصی در هند، آرژنتین و افغانستان بیان می نماید.
5) ادعای شوروی در این که کمک اقتصادی آن کاملاً بی غرضانه است و این که هیچ شرایط اقتصادی یا سیاسی بازدارنده برآن نمی گذارد و در پی به دست آوردن هیچ فایده اقتصادی نمی باشد و هیچ سهمی در پروژه هایی که کاملاً در ملکیت کشورهایی باقی می ماند که این پروژه ها برای آن ها بنا شده است، مطالبه نمی کند.

عقیده براین است که این ادعاهای شوروی به وضاحت سد آتش تبلیغاتی را خلاصه می کند که اتحاد شوروی توقع دارد در پناه آن قوه ضربه اقتصادی خود را اعزام دارد و هم اشاره می کند به مقاصد آینده شوروی در این که با پافشاری تهاجم اقتصادی خود را در ملل کم رشد منطقه شرق میانه و جنوب آسیا دوام دهد.
کاپی به سفارتخانه های:

کراچی- دهلی نو- تهران - عمان - جده - بیروت - انقره - دمشق - بغداد - لندن - مسکو - جنرال قنسول امریکا در لاهور

غیر سری
صفحه 1
شماره پیوست 1
شماره نامه عاجل 93
از نشریه اخباری
سفارت شوروی در افغانستان
شماره (231) تاریخ 10 اکتبر 1955

برابری و منافع مشترک – این است دیدگاه شوروی درباره کشورهای کم انکشاف یافته

اتحاد شوروی از هرجهت از کشورهای کم انکشاف یافته جهان هم از آرزوی آن ها برای رسیدن به پیشرفت اقتصادی به ویژه پیشرفت صنعتی، و هم از این عزم آن ها که استقلال خود را حفظ نمایند، شدیداً حمایت می کند.
هنگامی که این موضوعات در سازمان ملل و مخصوصاً در نزدهمین جلسه شورای اقتصادی و اجتماعی که در این اواخر برگزار گردید، مطرح بحث قرار می گرفت، اتحاد شوروی موقف خیلی آشکار اتخاذ کرده است.

اتحاد شوروی موکداً اصرار می ورزد که روابط اقتصادی و تجاری با کشورهای کم انکشاف یافته باید برمفکوره انکشاف منابع و زراعت و حمل و نقل ملی آن ها بنا یابد.

اتحاد شوروی پشتیبان ثابت این اساسات در روابط خود با کلیه کشورها مخصوصاً کشورهای کم انکشاف یافته می باشد.
این اساسات می تواند چنین خلاصه شود: احترام متقابل به حاکمیت و تمامیت ارضی، عدم تجاوز، عدم مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر، برابری و منافع مشترک و همزیستی مسالمت آمیز.
کمک و تجارت: حکومت شوروی در نظر دارد که برای کشورهای کم انکشاف یافته باید در پیشبرد نیروهای تولیدی آن ها هرگونه کمک داده شود.
این حکومت در پی گسترش تجارت خود با این کشورها بوده و حاضر است مساعدت فنی به آن ها بدهد.
توسعه تجارت خارجی برای کشورهای کم انکشاف یافته که اقتصاد آنها تاکنون به طرز غیرمتوازن انکشاف کرده است، دارای اهمیت درجه نخست می باشد.
انحصارات بزرگ که تنها درباره منافع خودشان می اندیشند، تولید محلی را در نواحی کم انکشاف یافته محدود نموده و تخصص محدود را در رشته ای تشویق می کنند که برای شرکت های بزرگ تجارتی مفید باشد.
پس آن ها ناگزیراند هرچیز دیگر را از خارج بخرند – امری که آن ها را به بازارهای بزرگ کالاهای مازاد این انحصارات تبدیل می نماید.
از این به وضاحت برمی آید که اقتصادیات کشورهای کم انکشاف یافته تا حد زیادی متکی برتغییرات شدید بازار سرمایه داری جهان می باشد.

غیر سری
یادداشت مولفان: صفحات 224 226 نشریه اخباری به گزارش خریطه هوائی قبلی ضم کرده شد.

غیر سری

پیوست شماره یک نامه شماره 93
وضع کنونی: وضع از سوی ایالات متحده امریکا و بعضی کشورهای دیگر که یک پالیسی تحدید و تضییق را برکشورهای کم انکشاف یافته تحمیل نموده و متوسل به تبعیض و مانع از تجارت معمولی شده و تجارت را با اتحاد شوروی و چین و سایر دموکراسی های مردمی تحریم می کنند، بدتر شده است.
آشکار است که این امر کشورهای کم انکشاف یافته را خیلی متضرر می سازد.
و در عین زمان کاهش دادن تشنج بین المللی را بسیار دشوار می سازد.
بر پایه اطلاعاتی که توسط کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای آسیا و شرق دور تهیه شده، قیمت مجموعی صادرات کشورهای آسیایی که در آن کمیسیون همکاری می نمایند و هم حجم صادرات آن ها از مهم ترین مواد خام، در این اواخر کاهش فاحش کرده است.
از این رو، در کنفرانس اخیر کشورهای آسیا و آفریقا در باندونگ، توجه شایانی به مساله استقلال اقتصادی و توسعه تعاون اقتصادی آن ها معطوف گردید.
اتحاد شوروی با هند، افغانستان، ایران، مصر، لبنان، ترکیه، یونان، آرژنتین و بسیاری از دولت های دیگر، داد و ستد تجاری دارد.
این داد و ستد تجاری در نتیجه پیروی تزلزل ناپذیر اتحاد شوروی از اصول مساوات و منافع مشترک در رابطه اش با تمامی کشورها چه خورد و چه بزرگ، پیوسته رو به افزایش می باشد.
نرخ های ثابت: اتحاد شوروی و کشورهای کم انکشاف یافته می توانند براساس نرخ های ثابت دراز مدت، داد و ستد تجاری کنند. شرایط پرداخت نیز برای کشورهای کم انکشاف یافته مناسب است.
پالیسی اتحاد شوروی این است که داد و ستد تجاری را حسب معاوضه کالا با کالا انجام دهد. یعنی کالاهایی تهیه کند که کشورهای کم انکشاف یافته در مبادله با کالاهایی که معمولاً صادر می کنند، به آن ها نیاز دارند و حساب ها را به پول های رایج کشورهای کم انکشاف یافته تصفیه نماید.
در سال 1954 تجارت افغان – شوروی تقریباً یک ثلث افزایش یافت شوروی بیش از یک ثلث مجموع مقداری که به تمامی کشورها در 1952 – 1953 صادر نموده است، خواهد بود.
اتحاد شوروی موافقتنامه های تجاری سودمند برای طرفین را با هند (برای مدت پنج سال) و با افغانستان (برای چهار سال) عقد کرده است.
چنین موافقتنامه های درازمدت به کشورهای کم انکشاف یافته اجازه می دهد تا تجارت خارجی خود را به حال موازنه نگه داشته و آن را در طرح ریزی رشد و انکشاف خویش در نظر گیرند.

غیر سری

پیوست شماره یک نامه عاجل شماره 93 از کابل
اتحاد شوروی از روی رضا و رغبت به این کشورها کمک فنی و اقتصادی می دهد.
پیش از جنگ جهانی دوم، اتحاد شوروی بالفعل به آن ها ماشین آلات و لوازم می فروخت و در بعضی موارد کارخانه برای پروژه های کامل در دسترس آن ها قرار می داد.
افزایش به پیمانه وسیع: از ایام جنگ به این سو، این نوع مساعدت از سوی اتحاد شوروی که کشورهای کم انکشاف یافته را برتاسیس منابع ملی آن ها توانا می کند، به پیمانه گسترده یی افزایش یافته است.
برای مثال، هند به موجب موافقتنامه تجاری پنج ساله هندی – شوروی انواع زیاد لوازم صنعتی به شمول ماشین آلات برای برمه کاری و استخراج معادن و سرکسازی و لوازم حفاری و ماشین های فشار و سامان برقی، ماشین آلات برای نساجی، غذا، بوت دوزی، صنایع طباعتی، ابراز ماشینی، ترکتورها، ماشین آلات زراعتی و غیره از اتحاد شوروی حاصل می نماید.
اتحاد شوروی به هند، آرژنتین افغانستان و کشورهای دیگر اعتبارها و قرضه ها با شرایط مساعد اعطا کرده تا بر انکشاف تجارت کمک کند و هیچ شرایط باز دارنده اقتصادی یا سیاسی به قرضه های شوروی پیوست نشده است.
موافقتنامه هندی شوروی برای بنا کردن یک کارخانه ذوب آهن و فولاد به ظرفیت بیش از یک میلیون تن فولاد در سال، نمونه یی از مساعدت صادقانه عملی و یک کمک مهم به روابط دوستانه میان کشورها به شمارمی رود.
چنان که بسیاری از روزنامه های هندی تذکر داده اند، این موافقتنامه، کمک بزرگی در انکشاف صنعت آهن و فولاد بوده و کار صنعتی ساختن کشور را تسریع خواهد کرد.
مطبوعات هند همچنان با رضایت به موافقتنامه شوروی برای آموزش کارکنان هندی، هم در هند و هم در اتحاد شوروی، اشاره می کند.
اتحاد شوروی به هیچ رو در امور داخلی کشورهایی که به آن ها کمک فنی و اقتصادی می دهد، مداخله نمی نماید.
این کشور در پی به دست آوردن هیچ گونه مفاد اقتصادی از این معاملات نبوده و سهمی در پروژه های جدید اقتصادی که در تاسیس آن ها کمک می کند، مطالبه نمی نماید. پروژه هایی که از سوی اتحاد شوروی بدین گونه بنا می شود، کاملاً در ملکیت کشورهایی باقی می ماند که این پروژه ها برای آن ها بنا شده است.
تجربه روابط اقتصادی شوروی با کشورهای کم انکشاف یافته نشان داده است که یک پیشرفت سریع می تواند در صنایع ملی کشورهای عقب مانده از لحاظ صنعت– رخ دهد، اگر چنین مساعدت فنی و اقتصادی که داده می شود بر اصول برابری، منافع مشترک و احترام به حاکمیت ملی استورا باشد.

پیوست نهم

مواد مربوط به افغانستان در آرشیف های ملی ایالات متحده

در آرشیف های ملی ایالات متحده پرونده های زیادی هست که با افغانستان سروکار دارد. اسناد و مدارک به همان ترتیب نگهداری می شود که توسط دفترها، نمایندگی ها و دوایر فدرال، جایی که این اسناد و مدارک تدوین شده، ترتیب و تنظیم گردیده است. اسناد و مدارک فراهم شده از یک واحد مستقل به خصوصی، مانند وزارت امور خارجه، به عنوان دسته اسناد (Record Group) به آن اشاره می شود. برای آن دانشمندان که به افغانستان علاقه دارند ذخیره عمده آرشیفی، اسناد دیپلوماتیک وزارت امور خارجه، دسته های اسناد شماره 59 و 84 می باشد. از سال 1992 موادی که تاریخ آن به مابعد سال 1959 برمی گردد تا هنوز غیرسری اعلام نگردیده و در اختیار پژوهندگان گذاشته نشده است. در ظرف دو سه سال دیگر این ها با موادی که تاریخ آن ها تا سال 1963 می رسد، در اختیار عموم گذارده خواهد شد. دو لوله مایکرو فیلم از وثایق و مدارک مربوط به امور داخلی افغانستان، از سال های 1921 الی 1929 موجود است که می توان آن ها را خریداری یا در آرشیف ها مشاهده کرد. مدارک دیگر را می شود از طریق شعبه اسناد و مدارک دیپلوماتیک برای استفاده در داخل عمارت آرشیف های ملی، واقع در جاده پنسلوانیا به دست آورد.

این اسناد از سوی وزارت امور خارجه به منظور حفظ در پرونده ها برطبق یک سیستم دسته بندی بسیار مفصل و استادانه تنظیم گردیده است. از دیدگاه یک پژهنده، آن ها قطعات ناقص و از هم گسیخته یی اند. بعضی اسناد تکراری یا پارچه پارچه بوده است. بنا بر این، ممکن است آن ها را در چندین پرونده مختلف پیدا کرد. یک تعداد دیگر از جای خود انتقال داده شده، بناء از لحاظ تسلسل بعضی حلقه ها در آن ها مفقود می باشند. یادداشت هایی در حواشی این اسناد وجود دارد که محقق را به گنجینه یی از پرونده های سری که تاکنون گمان آن برده نمی شد، راهنمایی می کند. در این حواشی، یادداشت های داخلی وزارت امور خارجه، یادداشتی از کاخ سفید در یک مناسبت خاص، امضاهای مختصر بسیاری از دیپلومات های بزرگ پیشین امریکا به نشانه موافقت روی موضوعات منظور نظر، و سر انجام نامه هایی از اتباع عادی یافت می شود. این محتویات بیشتر آشکار می سازد که نامه با تلگرام دیگری وجود دارد که در تنظیم دو باره رویدادها ضروری می باشد. اگر در اسناد دست داشته اشاره به بخش دیگر آن برای اخذ مطلب نشده باشد و یا در حاشیه آن نشانه های دال بر اطلاعات موجود نباشد، خواننده ناگزیر است تصنیفی را پیدا کند که این مواد ضروری شاید در تحت آن جای داده شده باشد و درخواست یک پرونده اضافی را بکند.

روی دلایل نامعلومی، نسخه های مربوط به سیستم یا طرز تصنیف کمیاب است. به نویسنده اجازه داده شد که طبع سال 1930 آن را در کتابخانه مراجع علمی و در دفتر شعبه اسناد دیپلوماتیک ببیند. یک رهنما به آن تصنیفات وزارت خارجه که با افغانستان ارتباط دارد، سودمند خواهد بود. این کار، دانشمندان را از بسا ساعات جستجوی الله توکلی بی نیاز و بعضی را قادر می سازد که فوتوکاپی انواع معینی از اسناد را توسط پوسته فرمایش داده و

یا تهیه مایکرو فیلم بعض پرونده ها را خواستار شوند. در تحقیق موضوع احتمالاً ساده و بسیط تاسیس روابط دیپلوماتیک میان افغانستان و ایالات متحده، این نویسنده قبلاً در لابلای پرونده ها، در تحت سه دسته اساسی مختلف، و یک سلسله وسیع دسته های فرعی و تصنیف های موضوعی، کاوش نموده ام.

سیستم یا طرز دسته بندی وزارت خارجه

وزارت خارجه در طول سال های 1906 تا 1910 یک «پرونده عددی» را به کار می برد. سیستم های «پرونده اعشاری» که در تحت آن قسمت بیشتر مواد مربوط به افغانستان پیدا می شود، از سال 1910 تا 1963 به کار برده می شد (این ها چندین بار تعدیل گردید. بنابرآن چاپ های مختلفی از فهرست طبقه بندی موجود می باشد) برای توضیح می توان گفت که از 1910 الی 1940 ، نه دسته عمده وجود داشت.

دسته (0) عمومی، متفرقه.
دسته (1) اداره، حکومت ایالات متحده.
دسته (3) حفظ منافع.
دسته (4) دعاوی و مطالبات.
دسته (5) انجمن ها و کنفرانس های بین المللی، معاهده های چندجانبه، جامعه ملل.
دسته (6) بازرگانی، اداره گمرک، روابط بازرگانی، پیمان ها و مقررات و موافقتنامه های بازرگانی و تجاری.
دسته (7) روابط سیاسی کشورها، پیمان ها.
دسته (8) امور داخلی دول.

از 1950 تا 1955 ده طبقه وجود داشت:

دسته (0) عمومی، متفرقه.
دسته (1) اداره، حکومت ایالات متحده.
دسته (3) کنفرانس های بین المللی، انجمن ها، دیدار ها و سازمان ملل
دسته (4) تجارت و بازرگانی بین المللی، روابط تجاری، پیمان ها، موافقتنامه ها و اداره گمرک.
دسته (5) روابط اطلاعاتی و آموزشی بین المللی، امور فرهنگی و برنامه ها.
دسته (6) روابط سیاسی بین المللی و ...
دسته (7) سیاست داخلی و دفاع ملی
دسته (8) موضوعات داخلی اقتصادی، صنعتی و اجتماعی.
دسته (9) مسایل داخلی دیگر، مخابرات، حمل و نقل، علم.

شماره ناحیه که برای افغانستان از سال های 1910 تا 1940 تخصیص داده شده است 98 می باشد پس اسناد مربوط بدین منطقه برای مثال، تجارت و غیره 698 است یا روابط سیاسی کشورهای آسیایی 798 است « امور داخلی افغانستان» که بزرگ ترین مجموعه به هم بسته وثایق و مدارک مربوط به موضوعات افغانی است تحت رقم 898 هج (H) می باشد.

ارقامی که پس از نقطه اعشاری ذکر می شود، یک موضوع فرعی مشخصی را تمثیل می نماید.

00 ، هج 898 امور داخلی افغانستان، سیاسی

10، نظم عمومی، امنیت، صحت، فواید عامه، سازمان های خیریه و بشردوستانه
20، امور نظامی
30، امور بحری (در اصل چنین است)
40، مسایل اجتماعی (این شامل آموزش و پرورش می باشد)
50، مسایل اقتصادی
60، صنعتی، استخراج معادن
70، مخابرات، حمل و نقل، هوانوردی
80، و غیره، باستان شناسی، روزنامه نگاری
نسخه های اصلی اوراق دسته عمده شماره (1) یعنی اداره، حکومت ایالات متحده در عمارت آرشیف های ملی در سوتلیند Suitland ، میریلند که از عمارت اصلی در جاده پنسلوانیا تا آنجا موتر سرویس رفت و آمد می کند، نگهداری می شود. برخی از مواد که به موضوعات مربوط به کارکنان ارتباط دارد، باید برطبق اصول، لایحه اسرار محرمانه تسویه شود. همچنان در سوتلیند وثایقی در مجموعه مهم هج 90 ، 124 موجود است، " هیات اعزامی امریکا به افغانستان. " کاپی هایی از اکثر این تلگرام ها و نامه های مجموعه هج 90، 124
درپرونده های 124 در عمارت اصلی موجود است اما تحفه هایی چون نقشه ها، تصویرها و رسم ها که به ضم گزارش های هیات اعزامی جدید در 1942 فرستاده شده بود، در میریلند خواهد بود اگر از تطنخست زمانه در امان مانده باشد.
تمامی مواد مربوط به دهه 1930 در یک مجموعه جمع است و مواد مربوط به دهه 1940 به دسته های 1940 تا 44 و 1945 تا 49 تقسیم شده است.

منابع دیگر در داخل آرشیف های ملی

روش دیگر پیدا کردن مواد،آن است که نظر دقیق به کتب وارده و صادره و فهرست کارت ها، در بخش جنوب آسیا، شعبه اسناد دیپلوماتیک انداخته شود. این شعبه، اسناد ارسالی یکی از هیات های ایالات متحده در خارج به وزارت خارجه و از وزارت خارجه به یکی از این هیات ها و نیز اسناد ارسالی وزارت خارجه به یکی از هیات های خارجی مقیم در واشنگتن و از این هیات ها به وزارت خارجه، همه این اسناد ارسالی را فهرست می گیرد. این ها از لحاظ ترتیب زمانی همراه موضوع و شماره تصنیف سند، ثبت شده اند. این گونه، برای تبادل نظر درباره یک موضوع واحد، محقق ناگزیر است ثبت تمام مکاتبات در یک مدت زمانی معین را در چهار فهرست مختلف کارت از نظر بگذراند. وقتی که شماره های سند مطلوب تعیین شد، پرونده های متعدد از کارکنان آرشیف شعبه اسناد و مدارک دیپلوماتیک درخواست و پس از یکی دو ساعت، آن ها در مطالعه خانه مرکزی در دسترس گذاشته می شود. مصلحت آن است که بندل های زیاد، فرمایش داده شود. زیرا چندین فرمایش مختلف در عین وقت پذیرفته نمی شود. فوتوکاپی وثایق می تواند توسط کارکنان قراءت خانه با ماشین های بسیار کهنه شان تهیه گردد.

در کتابخانه ماخذ علمی که متصل قراءت خانه مرکزی است، نشریه های زیاد موجود می باشد، مانند شماره های فهرست دیپلوماتیک The Deplomatic List که اعضای دیپلوماتیک هیات های اعزامی خارجی در واشنگتن دی. سی را لست می کند، فهرست خدمات خارجی The Foreign Service List که کارکنان ایالات متحده را در کلیه مراکز ماموریت شان در خارج آن کشور نشان می دهد، و سر انجام ثبت احوال و شرح مختصر زندگانی کارکنان وزارت خارجه (The Biographic Register of The Department Of State) چند چاپ قدیم تر از انباشته های شعبه اسناد و مدارک دیپلوماتیک در اماکنی که برای محققان تخصیص داده شده، نیز میسر می باشد. تذکره های تمام عیار به عنوان مرجع و ماخذ هم در این کتابخانه نگهداری می شود. کتابدار خواهد کوشید تا نشرات داخلی وزارت خارجه را مانند " گزارش درباره افغانستان " توسط کار نیلیوس وان اچ. انگرت، نشرات محرمانه وزارت خارجه و سلسله سی اطلاعات. Information Series C شماره 1924,53 برای استفاده در کتابخانه حاصل و به دسترس مردم قرار دهد.
افزون بر اسناد و مدارک وزارت خارجه، اسناد و مدارک نمایندگی های دیگر حکومت مانند وزارت تجارت، وزارت جنگ، دفتر گمرکات، اداره مهاجرت و تابعیت در آرشیف های ملی، باید در سروی عمومی مواد مربوط به افغانستان شامل کرده شود.

منبع: لیلا دی. جی. پاولادا Leila D. J Poullada
مولف بیش از سه صد ساعت در آرشیف های ملی در باره تاریخ روابط افغان – امریکا صرف کرده و تنها پرونده ها را در تحت واضح ترین تصنیف ها مورد بررسی قرار داده است. ممکن است برای مثال، در نامه های عاجل قونسلی سده نزدهم و اوایل سده بیستم از کراچی، کلکته و بمبئی، پیش از آن که ادارات دیپلوماتیک و قونسلی ایالات متحده مختلط شوند، اشارات سودمندی به مسافران و تجار افغانی و امریکایی باشد.

پیوست دهم

مقامات افغانی

1929 – 1978

صدراعظمان:

محمد هاشم خان	1929 – 1946
شاه محمود خان	1948 – 1953
محمد داوود خان	1953 – 1963
داکتر محمد یوسف	1963 – 1965
محمد هاشم میوند وال	1965 – 1967
نوراحمد اعتمادی	1967 – 1971
داکتر عبدالظاهر	1971 – 1972
موسی شفیق	1972 – 1973

وزیران خارجه:

فیض محمد زکریا	1929 – 1938
علی محمد خان	1938 – 1953
سلطان احمد شیرزی	1953
محمد نعیم خان	1953 – 1963
علی محمد خان	1962 (کفیل وزارت خارجه در غیاب محمد نعیم)
داکتر محمد یوسف	1963 – 1965 (که در عین زمان به عنوان صدراعظم کار می کرد)
نور احمد اعتمادی	1965 – 1967
نور احمد اعتمادی	1967 – 1971 (که در عین زمان به عنوان صدراعظم کار می کرد)
نور احمد اعتمادی	1967 – 1975
نور احمد اعتمادی	1967 – 1971 (که در عین زمان به عنوان صدراعظم خدمت می کرد)
موسی شفیق	1971 – 1972
موسی شفیق	1972 – 1973 (که در عین زمان به عنوان صدراعظم خدمت می کرد)

نمایندگان افغانی در واشنگتن دی. سی.

عبدالحسین عزیز- وزیر مختار افغانی	1943 – 1948
محمد نعیم خان -شارژ دافیر	1948 – 1950
عبدالحمید عزیز- شارژ دافیر	1950 – 1951
محمد کبیر لودین- سفیر	1953 – 1956
داکتر نجیب الله تورویانا- سفیر	1956 – 1958
محمد هاشم میوندوال- سفیر	1958 – 1963

دکتور عبدالمجید- سفیر	1963 – 1967
عبدالله ملکیار- سفیر	1967 – 1978

پیوست یازدهم

نمایندگان ایالات متحده در افغانستان (1979 – 1935)

ویلیم اچ. هارنی بروک - وزیر مختار 1935 – 1963 (معتمد در ایران و افغانستان) - مقیم تهران
کارنیلیوس وان اچ انگرت - شارژ دافیر 1937در سال های – 1940 (معتمد در ایران و افغانستان) - مقیم تهران
لویس جی. دری فیوس جونیر - وزیر مختار در سال های 1940 – 1942 (معتمد در ایران و افغانستان)- مقیم تهران
کارنیلیوس وان اچ. انگرت - وزیر مختار در سال های 1942 – 1945 (معتمد در افغانستان) - مقیم کابل
ایلی ای. پالمر - وزیر مختار در سال های 1945 – 1948 سفیر در 1948 (معتمد در افغانستان) - مقیم کابل
لویس جی. درای فیوس جونیر - سفیر در سال های 1949 – 1951 (معتمد در افغانستان) - مقیم کابل
جورج آر. میریل- سفیر در سال های1951 – 1952 (معتمد در افغانستان) - مقیم کابل
انگوس وارد – سفیر در سال های 952 – 1956 (معتمد در افغانستان) - مقیم کابل
شلدون تی. ملز – سفیر در سال های 1956 – 1959(معتمد در افغانستان) - مقیم کابل
هنری ای. بایرود - سفیر 1959 – 1962 (معتمد در افغانستان) - مقیم کابل
جان ام. استیوز - سیر 1962 – 1966 (معتمد در افغانستان) -مقیم کابل
روبرت جی. نیومان - سفیر 1966 – 1973 (معتمد در افغانستان) -مقیم کابل
تیودور ال. الیوت جونیر - سفیر 1973 – 1978 (معتمد در افغانستان) - مقیم کابل
ادولف دابس 2 - سفیر 1978 – 1979 (معتمد در افغانستان) - مقیم کابل

یادداشت ها:

1. در بین سال های 1935 و 1942 نمایندگان ایالات متحده در افغانستان در تهران اقامت داشتند. مقامات قونسلی ایالات متحده در هند نیز معتمد در نزد حکومت افغانستان بودند. پس از آن که یک ماموریت کامل در سال 1942 در کابل تاسیس شد، همه نمایندگان و مقامات در کابل مقیم گردیدند.
2. در 14 فبروری هنگام وظیفه کشته شد.